

سخن

مجله ادبیات و دانش و هنر امروز

۲

سخنرانی دکتر پرویز ناتل خانلری در کنگره تحقیقات ایرانی
ارتباط تحقیقات ایران شناسی با نیازهای جامعه کنونی
گزارشی در باب فلسفه طبیعی فرم
تکنولوژی و محیط زیست
چند شعر از سرگئی یسه‌نین
وحشت، یک داستان ژاپنی
روزنامه‌های غیرفارسی ایران
اشتکهاوزن، نابغه بازنشسته موسیقی عصر ما
و گزارش‌های ماه ...

با همکاری :

ناهید باقرزاده - محمد پروین گنابادی - سروش حبیبی -
پرویز ناتل خانلری - حسین خدیوچم - بهاء‌الدین خرمشاهی -
شاپور راسخ - محمد روشن - میرسعیداله شجاعی - قاسم
صنعوی - هوشنگ ظاهری - کامران فانی - احمد کریمی -
منوچهر مزینی - محمود نفیسی

سخن

مجله ادبیات و دانش و هنر امروز

۲

سخنرانی دکتر پرویز ناتل خانلری در کنگره تحقیقات ایرانی
ارتباط تحقیقات ایران شناسی با نیازهای جامعه کنونی
گزارشی در باب فلسفه طبیعی فرم
تکنولوژی و محیط زیست
چند شعر از سرگئی یسهنین
وحشت، یک داستان ژاپنی
روزنامه‌های غیرفارسی ایران
اشتهاوزن، نابغه بازنشسته موسیقی عصر ما
و گزارش‌های ماه ...

با همکاری :

ناهید باقرزاده — محمد پروین گنابادی — سروش حبیبی —
پرویز ناتل خانلری — حسین خدیوچم — بهاءالدین خرمشاهی —
شاپور راسخ — محمد روشن — میرسعیداله شجاعی — قاسم
صنعوی — هوشنگ طاهری — کامران فانی — احمد کریمی —
منوچهر مزینی — محمود نفیسی

فهرست

صفحه	از	عنوان
۱۱۱	—	خلاصه سخنان دکتر پروین فاتل خانلری
۱۱۴	شاپور راسخ	ارتباط تحقیقات ایران شناسی با...
۱۲۷	پروین گنابادی	دن یا ون؟
۱۲۹	ترجمه: منوچهر مزینی	گزارشی در باب فلسفه طبیعی فرم
۱۳۸	ترجمه: سروش حبیبی	وحشت
۱۴۷	ترجمه: احمد کریمی	تکنولوژی و محیط زیست
۱۵۹	محمود نفیسی	روزنامه‌های غیرفارسی ایران
۱۶۵	ترجمه: ناهیدکاشی چی (باقرزاده)	چند شعرا از سرگئی یسه نین
۱۷۵	هوشنگ طاهری	اشتهاوزن نابغه بازنشسته موسیقی عصر ما
۱۸۳	عباس قریب	آیا روزی ما از معلم بی نیاز خواهیم شد

سخن و خوانندگان

۱۸۶-۱۸۷

نکته، نکته

۱۸۸-۱۸۹

در جهان دانش و هنر

۱۹۰-۱۹۵

کتابهای تازه

۱۹۶-۱۹۸

نگاهی به مجلات

۱۹۹-۲۰۶

پشت شیشه کتابفروشی

۲۰۷-۲۰۹

توضیح: به علت اشتباه چاپی، نه شعر یسه نین که در این شماره به چاپ رسیده اند از یکدیگر جدا نشده اند، خواننده دقیق بی گمان به این نکته پی خواهد برد. با این همه از این بابت طلب پوزش می کنیم

سخن

دوره بیست و دوم شماره دوم شهریور ۱۳۵۱

روز یازدهم شهریورماه سومین گنگره تحقیقات ایرانی به ریاست دکتر پرویز ناتل خانلری استاد دانشگاه، دبیر کل بنیاد فرهنگ ایران و مدیر مجله سخن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران گشایش یافت. در این مراسم دکتر پرویز ناتل خانلری سخنرانی ایراد کرد که خلاصه آن در این صفحات آمده است. نخستین سخنران جلسه اول نیز دکتر شاپور راسخ بود که در زمینه ارتباط تحقیقات ایران شناسی با نیازهای جامعه کنونی، سخن گفت. متن این سخنرانی نیز در همین شماره به چاپ می رسد و امیدواریم که در شماره بعد بتوانیم متن کامل چند سخنرانی دیگر را نیز به چاپ برسانیم.

خلاصه سخنان دکتر پرویز خانلری

رئیس سومین گنگره تحقیقات ایرانی

از دوستان و همکاران دانشمند عزیز که در این انجمن بزرگ علمی فراهم آمده اند تا هر يك گوشه ای از تتبعات یا نکته ای از حاصل مطالعات خود را با دیگران در میان بگذارند صمیمانه تشکر دارم. مایه کمال خوشوقتی است که این گونه مجامع فرهنگی، بی روی و ریا و بی مزد و منت، هر ساله بیشتر

مورد استقبال دانشمندان و پژوهندگان کشور قرار می گیرد و هر بار البته نتایج مهم تر و سودمندتری به بار می آورد.

همچنین باید کمال سرفرازی خود را معروض بدارم از اینکه امسال افتخار تشکیل و اداره این کنگره علمی را به بنیاد فرهنگ ایران واگذار فرموده اید که دستگاهی پژوهشی است که از هفت سال پیش به فرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر تأسیس یافته و به ریاست عالیہ علیاحضرت شهبانوی ایران مفتخر است و من خدمتگزار آنم.

شماره این گونه مجالس که با گردآمدن دانشمندان و محققان رشته های گوناگون علمی و ادبی تشکیل می شود خوشبختانه در سالهای اخیر روبه فزونی گذاشته، و این خود نشانه آن است که کشور عزیز ما نه همان در راه پیشرفتهای اقتصادی و اجتماعی بلکه در طریق پیشرفتهای معنوی و فرهنگی نیز قدمهای سریع برمی دارد.

امروز تعداد مؤسسات آموزش عالی و دستگاههای پژوهشی نسبت به بیست سال قبل چندین برابر شده است و به همین تناسب شماره استادان و دانشمندانی که در این مؤسسات به کار و کوشش می پردازند افزونی یافته است. بنا بر این ضرورت دارد که این طبقه، یعنی گروهی که ذهن و اندیشه خود را در خدمت به جامعه و کشور به کار می برند با یکدیگر رابطه معنوی داشته باشند و این رابطه به وسیله همین مجالس علمی عمومی تأمین می شود.

در دنیای امروز هیچ کار دقیق و ارزنده علمی جز با اطلاع از آنچه دیگران کرده اند و می کنند انجام پذیر نیست. پیشینیان ما می گفتند و عقیده داشتند که:

العلی محظورة الا علی من بنی فوق بناء السلف

یعنی رسیدن به مقام بلند میسر نیست مگر برای کسی که روی بنیان گذشتگان بنا بگذارد. اما اکنون دیگر آگاهی از کارهای گذشتگان هم کافی نیست. وسعت دایره همه علوم و تقسیم هر يك به شعبه ها و فروع، و تعداد بی شمار دانشمندانی که در هر شعبه به تحقیق و تتبع می پردازند ایجاب می کند که معاصران از حاصل کارهای یکدیگر نیز آگاه باشند، تا از يك طرف کار مکرر و بی فایده انجام نگیرد و از طرف دیگر هر محقق بتواند دنباله کار دیگری را بگیرد و آن را تکمیل کند و به این طریق پیشرفتی که مطلوب و مقصود است حاصل شود. درباره آنچه تحقیقات ایرانی خوانده می شود کار ناکرده بسیار است.

دانشمندان ما در طی چند قرن اخیر به این امور کم توجه کرده‌اند. در قسمت زبان و تاریخ و فرهنگ و هنر ایران پیش از اسلام هر چه تحقیق و پژوهش بوده تا سی‌چهل سال پیش دیگران می‌کردند. مآثرها از کنار سنگ‌نوشته‌های بیستون و تخت جمشید و نقش رستم گذاشتیم و بی‌اعتنا به آنها نگاه کردیم و آن آثار را طلسم و جادوی کافران پنداشتیم، در انتظار آن که روزی بیگانه‌ای بیاید و با هزاران رنج از آن صخره‌ها بالا برود و طرحی از آن خطوط بردارد و سالها چندین دانشمند عمر خود را در حل و کشف این معما صرف کنند و سرانجام به ما بگویند که این نوشته‌های دو هزار و پانصد ساله که سند افتخار ملی ماست از کدام حوادث تاریخی خبر می‌دهند. اوستا را نمی‌دانستیم که چیست. زردشت را با ابراهیم عوضی گرفته بودیم. زند و پازند و اوستا را مترادف می‌پنداشتیم. درباره تاریخ اجتماعی و اقتصادی دوران اسلامی ایران هم کاری ارزنده نکرده بودیم. در رشته زبان‌شناسی آنچه در طی ده قرن و بیشتر کردیم مربوط به زبان عربی بود. در ادبیات پهناور و سرشار ما کتابها و رسائلی که به بحث درباره قواعد زبان فارسی پردازد بسیار معدود بود و آن‌ها هم تنها به فنون ادبی مانند عروض و قافیه اختصاص داشت. به فرهنگ عامه اصلاً اعتنایی نداشتیم و این مقوله را مختص عوام و کودکان می‌دانستیم. از خدماتی که دانشمندان ایرانی به پیشرفت علم در جهان کرده‌اند غالباً بی‌خبر بودیم و این گمان نادرست در ذهن‌ها جای گیر می‌شد که ایرانیان تنها به شعر و شاعری می‌پرداخته و به رشته‌های علمی اعتنایی نداشته‌اند.

جای خوشوقتی است که از چندی پیش در هر يك از این رشته‌های پژوهشی دانشمندان و متخصصانی به وجود آمده‌اند که بر اثر کوشش ایشان به تدریج این نقصها برطرف می‌شود. محققانی که بدون تعصب و مبالغه با روش درست علمی کار می‌کنند.

البته غرض از این مطالعات این نیست که بخواهیم با مبالغه خود را برتر از دیگران بشماریم. دانش و هنر به هیچ قوم و ملتی اختصاص نداشته و دیگران هرگز از آن بی‌نصیب نبوده‌اند. اما بر ماست که مقام حقیقی و درست خود را در تاریخ فرهنگ جهان بشناسیم و آنگاه به دیگران نیز بشناسانیم. یقین است که این گونه اجتماعات علمی و فرهنگی در راه وصول به این مقصود کمک شایسته‌ای شمرده می‌شود و من در آستانه تشکیل این مجمع بزرگ توفیق همه همکاران دانشمند خود را در این خدمت ارزنده علمی و فرهنگی آرزو می‌کنم.

ارتباط تحقیقات ایران شناسی با نیازهای جامعه گنونی

در برابر ایران شناسی، متفکران معاصر ایرانی مواضعی بس متفاوت اختیار کرده اند. بگذارید نخست از نقادان آغاز کنم که با ژرف نگری خاص، بر شرق شناسی نه فقط بگونه غربی آن بلکه به شیوه خود شرقیان نیز خرده ها گرفته اند. با اعتقاد آنان، شرق شناسی تجلی تمدن فنی گسترش گیر و سلطه جوی غرب است با مطامع مخصوص استعماری آن، چنانکه مبادی شرق شناسی در قرن نوزدهم نیز بر آن گواه روشن است. بکمان ایشان شرق شناسی خود شرقی نیز، خود نوعی غرب زدگی است و احساس حقارت شرقی را در خویش نهفته است و نفی زمان حاضر و اقتضائات آن را بنبذ یادآوری ستایش آمیز گذشته ای از دست رفته، بازگویی کند.

جمعی دیگر از اندیشمندان نکته سنج، شرق شناس غربی را از این بابت نکوهش می کنند که چرا تمامیت انسانی، جوشش حیات فرهنگی و سیلان تاریخی شرق را از آن چه هست بیک موضوع تحقیق یعنی بیک ماده سرد و بی جان که از منظر عینیت غربی در آن، نظاره می شود تبدیل و تحویل کرده اند و در همان حال از شرق شناس شرقی گله و شکوه دارند که بجای زیستن فرهنگ و تاریخ خویش، بنگریستن از دور اکتفا می کند.

نقد دیگری که بر شرق شناسی شده است از جهت گذشته گرایی آن است. از منظر غربی، به اعتقاد پاره ای از متفکران ایرانی، شرق نمودار مراحل متقدم زندگی و احیاء زمانهای خوش دیرین تاریخ خود مغرب زمین است و انسان شرقی، «وحشی نیک طبع» روسو یعنی مطلوب رومانτισم قرن نوزدهم را به یاد می آورد هم به زعم آنان، از منظر شرقی که به شرق شناسی پرداخته است، شناخت فرهنگ و تاریخ دیرین نوعی سیاحت فرهنگی و گردآوری عتیقه به قصد سود

جوئی است و از هر گونه خلاقیت و فیضان حیاتی که فقط با زیستن در اعماق آن فرهنگ و تاریخ حاصل می شود به دور است.^۱

نا گفته نماند که بسیاری از ساده گیران سطح نگر هم با این دسته از اصحاب فکرت در این نکته هم زبان و همراهی هستند که شرق شناسی با تأکید خاص بر نبش قبر گذشته ها از همراهی با زمان پیشرو و آینده نگر تمدن فنی عصر ما عاجز است.

پس ذکر این نکته ضرور است که همه نقادان شرق شناسی از باریک بینان عمیق اندیشه نیستند و مردم تنگ نگاه کوتاه فکر نیز در این باب سخن ها گفته اند و از جمله آنکه با غلبه اقتصادیات بر جهان معاصر، دریغ است که آدمی باموری پردازد که نفع دنیوی مسلمی بر آن مترتب نباشد بخصوص اکنون که جوامع شرقی گام در مراحل تکامل اقتصادی نهاده اند پرداخت به آنچه متضمن فایده ای از جهت رشد و توسعه مادی نباشد نابجا و نابگاه است.

در مقابل نکوهشگران و نکته گیران که با جمال ذکر اقوالشان رفت ستایندگان شرق شناسی نیز فراوان هستند: در میان بسیاری از مردم غرب، شرق شناسی، مانند هر برخورد با امور نامانوس و ناشناخته، لذت ارضاء کنجکاوی را در بر دارد. شرق مانند افسانه های هزار و یکشب به تخیلات رنگین و رؤیاهای شیرین آمیخته است. شرق در منظر بعضی از غربیان - و فراوانند جوانان سرزده و دل گرفته از تمدن آلوده بتولید و مصرف غرب که در شمار این جماعت در آمده اند - تجلی گاه دوران آرامش و آسودگی قدیم است، دورانی که هنوز ماشین و تکنولوژی آدمی را در زیر بار گران خود خرد نکرده بود و زندگی فیضانی طبیعی و روالی انسانی داشت و از این روش شرق شناسی نوعی بازگشت به معنویت خوانده می شود.

اما از دیدگاه شرقیان موافق شرق شناسی، در این تلاش علمی هر چند

- ۱- رجوع شود به مقاله «شرق شناسی و جهان امروز» - از دکتر ابوالحسن جلیلی - نامه علوم اجتماعی - شماره ۲-۱۳۴۷.
- ایران شناسی چیست - از داریوش آشوری - مجله راهنمای کتاب - تیر و شهریور ۱۳۵۰ - و نیز در همان مجله - شماره آذر و اسفند ۱۳۵۰.
- ظاهراً این مقالات از نحوه فکر استاد فردید بسیار متأثر است.

روش کار عینی است اما نتیجه وفایده، جنبه‌ای ذهنی دارد و آن باز شناخت خود و بازیافت خویش‌شناسی است و تا ملتی در کشاکش روزگار، هویت اصیل خویش را احراز نکند حق حیات و عرض وجود و بقا بدست نمی‌آورد. از این رو گرچه تصدیق باید کرد که شرق شناسی نخست زاده مطامع استعماری غرب مادی بوده است اما تحصیل و تسخیر آن در شرق و بدست شرقی روزه‌های برخورد آگاهی و آزادی و دریچه‌ای بر معنی گرائی است. ملتی که زبان - ادب - هنر و دیگر مظاهر فرهنگ خود و جامعه خویش و تاریخ کهنش را بدرستی باز شناسد می‌تواند در برابر سیل تمدن بیگانه که امروزه در سطره تمدن غرب متجلی است مقاومت کند. چنین ملت قادر است که با تکیه بر میراث گذشته و با کاربرد مقیاس‌های دیرینه، در انتخاب راه حال و آینده خویش هشیارانه دخالت نماید.

ستایشگران شرق شناسی باور ندارند که اقتباس علم غربی - که در این مورد در شناخت عینی تاریخ و فرهنگ و جامعه شرقی پر توافقکن است - لزوماً با قبول کورکورانه فکر غربی و بدنبال آن تکنولوژی و نظام ارزش‌های غربی توأم باشد. به عقیده ایشان می‌توان دانستن عینی را با زیستن ذهنی قرین کرد و در عین بکار گرفتن علم غربی به عنوان يك وسیله، هدف گیری ذهنی را بصورت ایرانی محفوظ داشت.

خواستاران شرق شناسی در پاسخ کسانی که می‌گویند این پژوهش علمی باز ساخت گذشته‌ای است که تکرار آن امکان ندارد، با استمرار تاریخ تکیه می‌کنند و یاد آور می‌شوند که گذشته و حال درهم تنیده‌اند بدان گونه که نه می‌شود حال را بدون مراجعه بگذشته بدرستی ادراک کرد و نه می‌توان به گذشته بدون توجه بدوام آن در زمان حال به روشنی نگریست و شك نیست که شرق شناسی نباید و نمی‌تواند در قفس گذشته‌ها محبوس بماند بلکه بی‌شبهه باید نظر را فراتر کند و در منظر او شناخت تاریخ امروز با درك درست احوال اجتماعی و گرایش‌های اقتصادی آن، همان قدر داشته باشد که بازیافت تاریخ قدیم و فرهنگ ادب و هنر آن.

۱- این نظر با سخنی بر رأی آقای دکتر رضا داوری است. رجوع شود به مقاله ایشان تحت عنوان «روح علمی از تمدن غربی جدا نیست» - راهنمای کتاب - تیرماه ۱۳۴۷.

شرقیانی که با شرق‌شناسی بر سر مهر هستند سر نوشت غرب را در گرایش مجدد به شرق می‌دانند. انسان عصر صنعت و ما بعد صنعت، دیگر از تولید و مصرف و خور و خواب و خشم و شهوت ملول شده است و مانند همان روزگاران که مسیحیت را از شرق اقتباس کرد اینک باز در پی آن است که در شرق سرچشمه‌های الهام نوینی جستجو کند. تباهی سریع منابع و آلودگی روز افزون محیط زیست که خود محصول افراط در صنعت گرایی و مصرف خواهی غربی است آینده جامعه و تمدن فنی را چنان تیره و تار کرده است که بسیاری از متفکران صاحب وزن جهان دیگر باره بطلب چشمه‌های زلال معنویت که از سرزمین‌های شرق تراوش کند به تکیه و افتاده‌اند. شرق‌شناسی در روزگار ما جلوه‌ای از این جویندگی و پویندگی است و بی‌جهت نیست که از بررسی ظواهر و آداب و زبان و غیر آن، بیش از پیش به پژوهش معنی و عمق زندگی و فکر و مذهب و فلسفه شرقیان روی آور می‌شود.

بگفته هم اینان، شرق‌شناسی ندای لبیک است بر فریاد آزادی خواهی انسان گرفتار تمدن مادی که می‌خواهد بمدد فرهنگ از این اسارت شخصیت رهایی یابد. بنابراین مهمتر از غرب‌شناسی شرقی و آنکه بعضی از اندیشمندان معاصر آن را برجای شرق‌شناسی غرب زده تجویز کرده‌اند خودشناسی ژرف و آگاهانه خود شرقی ضرور است تا آن چه را در بطن فرهنگ دیرین خود به نجات آدمک‌های عصر ماده و ماشین مفید می‌داند باز یابد و به عالم ارائه کند. دیگر شرق پژوهی و شرق‌گرایی انسان غرب را از مقوله ریا و تظاهریا و نیرنگ و تفنن و یا بالاخره نوعی هیپی‌گری و درویش بازی نباید تلقی کرد. نوباوه غرب که روزی از مادر شرق جدائی گرفت و در جهتی تازه بر افتاد و بیاری علم و تکنیک بزودی بدان جا رسید که فخر بر فلک و حکم بر ستاره نمود، درست در اوج توفیق مادی و اقتصادی خود و سالیانی چند پس از آن که خدا و معنویت را از صحنه تاریخ بیرون راند و خویشتن را فرعون صفت بر کرسی جلال و قدرت او نشاند، اینک شکست چاره ناپذیر خود را در تأمین یک زندگی آرام و خوش در آئینه افق‌های نزدیک منعکس می‌بیند و از این رو ناکام و سرافکنده، بار دیگر سراغ مادر را می‌گیرد باشد که در آغوش امن او، با رامش و آسایشی دست یابد. شرق‌شناسی نوید این ساحل نجات در دنیای طوفان زده تمدن غرب است.

بی شبهه گفتگو در شرق شناسی از نظر گاه فلسفی بحثی دلکش است و مانند هر پژوهشی در مبادی و مبانی معرفت، بسیاری از عوامل پنهانی را که در ایجاد و توسعه این شاخه از دانش‌های انسانی کارگر بوده است بر ملا می‌کند. شرق شناسی هم مانند هر علم دیگر انسانی از خواست و نخواست جامعه، از گرایش‌ها و کشاکش‌های اقتصادی، از اغراض و اهواء سیاسی و مانند آن متأثر است اما باید اذعان کرد که مانند هر محصول فکر انسان و فرهنگ جامعه، حیاتی از آن خویش نیز دارد و تحول و تکامل آن را نه فقط عوامل زیربنایی برونی بلکه قانون خاص درونی آن توجیه و تبیین می‌کند. کس در این باره تردید نمی‌تواند کرد که مصر شناسی قشون ناپلئون و هند شناسی کمپانی انگلیسی و تحقیقات آسیائی، آفریقائی و جنوب امریکائی اروپائیان و امریکائی‌ان، با مقاصد جهان گشائی و جهان داری مغرب زمینیان مقرون بود اما همین که شناخت فرهنگ‌های دیرینه یا بومی بنام‌های گونه گونه: شرق شناسی، مردم شناسی (انثروپولوژی)، قوم شناسی (انتولوژی) و حتی باستان شناسی، قبر شناسی، غار شناسی و نظائر آن متداول شد متدرجاً تلاش ذهن غربی برای باز شناخت واقعیت از راه مشاهده و تجربه مستقیم، روابط این شاخه معرفت را با بنیادهای اولین آن سست کرد. بسیاری از فرهنگ شناسان و پژوهندگان روز گاران نخست، بنظاره امور از بیرون و شمارش و اندازه گیری و دیگر روش‌های عینی کفایت ننمودند بلکه از راه درون نگری و تفهم معنی و مشارکت شخصی در حیات اقوام دیگر و هم اندیشی و همدلی با مردم آن سعی کردند که در عمق وجود و حقیقت فرهنگ و تاریخ بیکانه راه جویند و بدین ترتیب با همت آنان اندک اندک دارد علمی پدید می‌آید که درباره یافته‌هایش اتفاق نظر میان غربی و شرقی، میان متمدن و بومی امکان پذیر است و حتی، بالاتر از این وحدت فکری، یک ارتباط قلبی و عاطفی میان آن دو گروه سهل الحصول شده است، ارتباطی که مسلماً در دل این دنیای از هم گسیخته و سراسر پریشان، تحقق مدینه فاصله تفاهم، همسازی و همبستگی تازه‌ای را مژده می‌دهد.

شرق شناسی، مردم شناسی یا قوم شناسی هر کدام باشد از یک علم بی-احساس و عینیت جوی آغاز می‌کند اما فرجام آن می‌تواند اشتراک اندیشه‌ها و

پیوستگی دلها باشد که فیلسوفان عمق بین‌ضرورت آن را در برابر فردپروری و تفرقه افکنی تمدن معاصر، این همه تأکید کرده‌اند.

راست است که شرق شناسی به تبعیت از باستان شناسی به گذشته بیشتر توجه کرده است، بخلاف مردم شناسی و قوم شناسی که تقریباً نگاه خود را در زمان حال محصور نموده‌اند، اما شاید درهمین گذشته نگری خیر و مصلحتی نهفته باشد و آن انتزاع پژوهشگرا زحمت و بغض رائج در عصر اوست. ناگفته نماند که در این جا مسلماً شناخت گذشته، کلید دریافت حال و آینده است و از همین رو در عرصه شرق شناسی تمایل روزافزون به مطالعه زمان کنونی دیده می‌شود که نمودار آن تا به جائی که به بررسی ایران مربوط می‌شود پژوهش آن لمبتون درباره اصلاحات ارضی در ایران معاصر، تحقیق چارلز عیساوی در مورد اقتصاد همین کشور در زمان حاضر، و بسا تتبعات دیگر از جمله درباره شعر و هنر و موسیقی امروز- نخبگان موجود ایران- جامعه و طبقات اجتماعی، اوضاع سیاسی، نظام اداری، کیفیت مدیریت و برنامه‌ریزی و نیز جنبه‌های دیگری از حیات فعلی مملکت است که نه فقط بدست شرق شناسان سنتی که ادیب، هنرشناس، مورخ یا نظائر آن بوده‌اند بلکه پیایمردی جامعه شناسان، عالمان اقتصاد، متخصصان علوم اداری و همانندان ایشان صورت گرفته و می‌گیرد.

پس شرق شناسی نوعی کهنه پرستی نیست ولی بی‌گمان از نظاره در گذشته‌ها فایده‌ها می‌برد و اگر راست است که حتی درك درست عوامل یا موانع رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی در حال و مستقبل، بشناخت ریشه‌های طرز فکر و رفتار مردم که کارگردانان اصلی رشد و توسعه هستند نیاز دارد در اینجا رجوع به سابقه، نه فقط تصدیق پیوندی ناگسستنی میان دیروز و امروز است بلکه ضمناً اذعان به این حقیقت نیز هست که جامعه و فرهنگ و اقتصاد و سیاست و مانند آن همه به یکدیگر بسته هستند و در حکم اندامهای يك منظومه حیاتی بشمار می‌روند و به زبان دیگر، درهم مؤثر و از هم متأثرند و بدین ترتیب، از طریق شرق شناسی می‌توان به همان تمامیت وجودی و جامعیت حیاتی رسید که فیلسوف خرده گیر می‌ترسید در تبدیل و تحویل شرق به موضوع مطالعه و علم بکلی از دست برود.

حسن و مزیت گذشته نگری درهمین کشادگی افقهای دید آن است که

غالباً برای محقق زمان حاضر به سہولت حاصل نیست. گذشته نگر پیوستگی امور و حوادث را در خلال استمرار تاریخ بهتر و روشنتر می بیند و حال آنکه پژوهنده روزگار حاضر بیشتر خرده نگراست و اوست که وحدت حیاتی يك فرهنگ، يك جامعه، يك زندگی و يك سرگذشت را غالباً به منظور آنکه دقیقتر دریابد به کثرت مبدل می کند.

بی تردید، از این مطلب غافل نیستیم که در میان مورخان هم آدم ریزبین که فقط به حوادث منفرد مینگرد و اتصال و استمرار مجموعه ها را در طول زمان نادیده میگیرد فراوان است اما باید قبول کنیم که بهر حال از دور صحنه ها را می توان فراختر دید و اجزاء يك منظومه را با سانی در یکدیگر مندرج و مدغم ساخت.

نگاه محقق بیگانه به جامعه ما و فرهنگ ما و تاریخ ما، لزوماً خرد کردن و حقیر نمودن ما و تبدیل زنده نامی به مرده بیحرکت نیست. این نگاه می تواند نگاه مهربانی یا ستایش حقیقی نیز باشد. در این نگاه می توان تصدیق وجود واقعیتی جدا و بارز را که شرق باشد با همه خصوصیات آن بازخواند. آن محقق هر قدر غرض ورز باشد اما با شناسائی ما به خود ما هم هشیاری می دهد که خویشتن را بعنوان کلیتی خاص و متمایز باز شناسیم. البته ممکن است شناخت گذشته در ماحسرت پدید آورد و احساس آن که انحطاط کرده ایم اما بسته باینکه ما چگونه در گذشته خود نظر کنیم احتمال آن هم هست که از این نظاره عبرت گیریم و بحرکت آییم و در احیاء عظمت دیرینه همت گماریم^۱.

۱- جوزوئه دو کاسترو در مقاله ای تحت عنوان «دنیای سوم و اروپا» (ترجمه در مجله خاورمیانه شماره ۱۷۱ مورخ ۵۱/۶/۲ از دکتر بیدار) این مطلب را درست گفته است که «کشور ثروتمند تکنیک، شیوه های زندگی، روشهای سیاسی و دلار صادر می کند و کشور فقیر با دور افکندن فرهنگ ملی خود، راه نابودی خویش را می پیماید. دنیای سوم دنیائی است از دست رفته که مفهوم فرهنگ و معتقدات مذهبی خود را از دست داده بدون آنکه چیزی را جایگزینش سازد» بی گمان خود آگاهی جهان سوم بر تاریخ، فرهنگ، تمدن و دیگر خصوصیات ابدی خویش بمنظور بازیافت هویت ملی و شخصیت معنوی دیرینه، از ضروریات ادامه حیات او در جهان کنونی است.

تا بدین جا بیشتر در محضر فیلسوفان نشستیم و به بحث و تبادل آراء با آنان دل بستیم اما شاید بهتر باشد در دقایق آخرین که در اختیار بنده گوینده است به رشته و حرفه خود که اقتصاد، جامعه شناسی و برنامه ریزی است باز گردم و شرق شناسی و ایران شناسی بطور خاص را از منظر اصحاب علوم اجتماعی و کاربرندگان آن سنجش کنم.

پیش از این به اشارت گفته شد که خاصه تمدن معاصر، زیادت طلبی مادی آن است. بگذریم از این که در دیدگاه عالم اقتصاد، فعالیت های فرهنگی نیز محرك جریان تولید و مصرف است و به این اعتبار، ارج اقتصادی دارد، و به زبان دیگر این فعالیت ها نیازی از جامعه را برمی آورد یعنی واجد فایده اقتصادی است و منشاء تولید و درآمد است و مصرف کالاهای فرهنگی بخصوص در تمدن های پیشرفته و غنی که روی در ازدیاد دائم اوقات فراغت دارند پیوسته اتساع می یابد، از بسیار جهات دیگر نیز نوع مخصوصی از فعالیت های فرهنگی و علمی که شرق شناسی نامیدیم در منطق جهان امروز توجیه شده است.

گوینده این عرایض در موضع و موقعی دیگر^۱، بهنگام بحث در عوامل اجتماعی رشد و توسعه اقتصادی، این مطلب را باز نموده است که از جمله خصوصیات نظریه های رشد و توسعه، گرایش روزافزون آنها از عوامل کمی و مادی به عوامل کیفی و معنوی بوده و به عبارت روشنتر در حالی که اقتصاد شناسان متقدم عواملی چون زر و سیم - سرمایه - ذخائر و منابع طبیعی و بالاخره نیروی انسانی از جهت صرفاً کمی را عوامل اساسی رشد و توسعه اقتصادی می دانستند، علمای متأخر بیش از پیش به تأثیر عوامل روحی، فکری، فرهنگی و اجتماعی در تحولات مادی و اقتصادی ملل و جوامع قائل شده اند. از این رو به اعتقاد من شرق شناسی می تواند از جمله دانش هایی باشد که با تجزیه و تحلیل منشاء و تحول نهادها و رفتارهای اجتماعی و فرهنگی يك قوم، راه را بر عمل توسعه اقتصادی و اجتماعی، خصوصاً امروزه که این عمل صورت منظم و سنجیده یافته و در قالب برنامه ریزی درآمد، گشاده و هموار سازد.

۱- رجوع شود به مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران - سال ۱۳۵۰

بگذارید بیک مثال کوچک قناعت کنم. بی شبهه از عوامل عمده رشد و توسعه، سرمایه گذاری است و سرمایه خود نتیجه پس انداز است و پس انداز چه اختیاری و چه اجباری، مسائل عدیده‌ای را مطرح می‌کند که پاسخش را بمدد تاریخ و فرهنگ شناسی بهتر می‌توان دریافت:

چرا مردم به کمز کردن تمایل دارند؟ چرا سرمایه خود را از دولت می‌پوشانند؟

روابط مردم و دولت در خلال زمان چه بوده و چه هست؟ چرا سرمایه گذار به نفع گزاف زود درس ولو از فعالیت‌های غیر تولیدی و غیر نافع بعموم جامعه حاصل آید بسیار راغب تر است تا به آن نوع سرمایه گذاری که در طول ایام، او و دیگران را بر خور دار می‌کند؟ و بسیار سوالات از این گونه که شرح و بسط آن سخن بیهوده را دراز می‌کند. اگر بپذیریم که شرق شناسی تراژنامه فرهنگی یک قوم یا ملت در گذر تاریخ است باید تصدیق کنیم که کلید فهم بسیاری از وقایع و واقعیات اقتصادی و اجتماعی را شرق شناسی بدست می‌دهد حتی بهتر از آن نوع جامعه شناسی و روان شناسی اجتماعی که فقط در بند مشاهده و آزمایش امر جزئی و حاضر، اسیر است.

بگذارید از جهت نظریه رشد و توسعه قدم را اندکی فراتر گذاریم. اگر قبول شود که رشد و توسعه در درجه اول مدیون و مرهون اراده مصمم و پی گیر ملتی است در وصول به پیشرفت و بهزیستن، باید لزوماً این اندیشه نیز پذیرفته آید که وانگریستن بگذشته فرهنگی یک ملت، ممکن است شوق و اعتماد به تحقق مقصود را بس تیز تر و قوی تر کند. مثالش را در این یک نکته یاد آور می‌شوم که شاید ما در حال حاضر از بهر رساندن انقلاب اداری که ریشه‌اش نه فقط در نهادهای سیاسی و اجتماعی مابلیکه در روحیه و منش و طرز دید و احساس و عقیده خودمان باید جستجو شود عاجز مانده‌ایم و چه کس نمی‌داند که توفیق در این انقلاب از شروط اصلی تسریع و تمدید آهنگ رشد و توسعه ماست، اما همین که از خلال تاریخ فی‌المثل به امپراطوری هخامنشی نگاه می‌کنیم و آن سازمان بندی بس نیرومند جهان گستر را به یاد می‌آوریم اطمینان تازه‌ای به ما دست می‌دهد، اطمینانی که محرك اقدام شجاعت‌تر و جدی‌تر در طریق مطلوب تواند بود.

تا بدین جا این دو نکته را روشن کردیم که اولاً توسعه اقتصادی و اجتماعی کشورهای جهان سوم، مستلزم شناخت گذشته فرهنگی آنها است و این شناخت از راه تاریخ و آنچه اصطلاحاً شرق شناسی خوانده شده حاصل میگردد و ثانیاً اراده توسعه نیز بکسب الهام از محرکات مساعد موجود در گذشته فرهنگی نیازمند است نکته سومی که می‌خواهم اینک تجزیه و تحلیل کنم این است که امروزه ژرف بینان در علم و فن توسعه اقتصادی، به این مطلب وقوف یافته‌اند که پیروی علی العمیا از الگوی امریکایی یا شوروی رشد، نمی‌تواند برنامه ریزی توسعه در ممالک نورسته عالم را به منزل مراد رهنمون شود. مدل امریکائی توسعه، نابرابری درآمد و اختلاف طبقاتی در داخل جوامع در حال رشد را به درجه‌ای انفجار آمیز و مخاطره خیز نزدیک کرده است و در مقابل، مدل شوروی هم بی شبهه بر قامت بسیاری از جوامع عالم که سنت فردیت و آزادی فردی در آنها ریشه عمیق دارد تشریفی کوتاه و نارسا است. راه چاره در جستجوی الگوی متناسب رشد و توسعه هر جامعه خاص از جوامع جهان سوم است و یافتن این الگو مستلزم شناخت درست از تاریخ و فرهنگ این جامعه‌هاست و این کاری است که نه از کارشناس خارجی بانك بین الملل و غیر آن بر می‌آید و نه برنامه ریزان غرب زده نا آشنا به خصوصیات اجتماعی و فرهنگی و روانی جوامع خویش عهده دار توانند شد. نسبت قوانین در علوم انسانی و اجتماعی امری است که ثابت شده است و نیاز به دلیل و برهان تازه ندارد. این مطلب حتی در عرصه اقتصاد که بیش از همه به علوم مثبت نزدیک می‌شود نیز صادق است و قوانین اقتصادی هم پیوسته در شرایط خاص اجتماعی و فرهنگی صدق می‌کنند و در شرایط متفاوت ممکن است انطباق نداشته باشند. بنابراین تجویز نسخه رشد و توسعه که در اروپای غربی و امریکاست و مفید از کار در آمده بر کشورهای چون برزیل - مراکش - هند و ایران همان قدر ناروا است که ارائه توصیه نسخه يك مريض به مريض دیگر که تاریخچه‌ای به کلی متفاوت از آن يك دارد. گواه روشن این مطلب را می‌توان در تاریخ رشد و توسعه اقتصادی و صنعتی ژاپون جستجو کرد که بسیاری از آنچه در جوامع غربی، شرط لازم رشد و توسعه شناخته شده بود در این جامعه مصداق نداشت: فی المثل بورکرات (مرد دیوانی) در این سرزمین اخیر، جای انتروپرنور (کارگردان توانای بخش خصوصی) در

تاریخ پیشرفت مادی غرب را گرفت و جمع گرایی به عوض فردیت، کارمقرون به قناعت به جای حرص و طلب زیادت، وبالاخره ثبات در محیط کار بدل تحرك جغرافیائی و شغلی، عوامل اجتماعی و روانی رشد و توسعه ژاپن را تشکیل دادند.

پس الگوی رشد و توسعه هر کشوری را باید با شناخت تاریخ و فرهنگ و خصوصیات اجتماعی و روحی خود آن تنظیم و تعیین کرد. اما علاوه بر آن، هدف رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی هم برای همه جامعه ها نمی تواند یکسان باشد و در حالی که مغرب زمین همواره در مورد ازدیاد کمی درآمد ملی تأکید نموده است و سیاست پشتیبانی از سرمایه را دستور عمل خویش قرار داده بی شبهه طراحان برنامه ها در شرق باید پختگی و بینش بیشتر به کار آرند و با توجه به توالی فاسد رشد و توسعه صنعتی در غرب که هم اکنون بخوبی آشکار شده، آن گونه هدف و خط مشی را وجهه اهتمام خویش سازند که با مقتضیات خاص تاریخ و فرهنگ شرق سازگار است: فی المثل بهره مند کردن همگان از برکات پیشرفت و تحقق بخشیدن به عدالت اجتماعی و حرمت داشتن کاری یعنی کاری که به سود جامعه باشد و حفظ تعلقات فرد به جمع از جمله مقاصد و سیاست هائی است که با روح شرقی مساعد تر است.

چون سخن از عواقب نامطلوب توسعه مفرط صنعتی و اقتصادی است خوب است این مثال را یاد آور شوم که در جنب کنفرانس بین المللی محیط زیست، که به سعی سازمان ملل متحد دائر شد، در مجلس بحث آزادی که متفکران جهان را گرد هم آورد همکار پر ارج و دانشمند آقای دکتر سید حسن نصر درست گفتند که از جمله عوامل آلودگی محیط و کاستی روز افزون منابع آن، روحیه غربی است که هر گونه تجاوز بر طبیعت بیجان و زنده را از آغاز رنسانس تجویز کرده، در حالی که در ادیان و فلسفه های شرقی، احترام به طبیعت و حیات امری اساسی است و مردم شرق در جهان پر تو اسماء و صفات الهی را بازمی یابند و از این دست به آن عشق می ورزند. این شرقی است که می تواند بار دیگر به مردم غرب تعلیم دهد که تلاش در راه کسب ثروت و قدرت به هر قیمت و در هر حالت، جز میوه تلخ انقراض حیات بر روی کره خاك نتیجه ای نمی تواند به بار آورد و هدف توسعه، ناچار باید نه فقط ایجاد تعادل از جهت معیشت میان آدم ها و گروه ها و قشرها و ملت ها باشد

بلکه باید توسعه به دوهدف تعادل اکولوژیک یا تعادل حیاتی و به زبان دیگر تعادل میان انسان ومحیط ازیک سو و تعادل روانی یا اخلاقی در اندرون آدمیان یاری کند. این شرقی است که می تواند به انسان غرب پیاموزد که چنانکه پچئی^۱ بنیادگذار کلوب رم گفت و باید از این پس توسعه به صورت کیفی درآید و افراد بشر به این خو کنند که از امور غیرمادی نظیر هنر و دین و غیر آن به خشنودی رسند. این شرقی است که قادر است مفهوم وجهت و هدف تازه ای را برای توسعه عرضه دارد.

چون پژوهندگان ایران شناس در این مجمع عالیقدر مجتمع شده اند اجازه می خواهم که کلمه ای چند نیز از سر خلوص نیت و حسن عقیدت با آنان در میان گذارم. باید اذعان کرد که شرق شناسی یا الاقل ایران شناسی در مجموع، به زبان و ادب و هنر شرق بیشتر پرداخته است تا به مطالعه عمیق و دقیق خصوصیات جوامع ونظام ارزش ها و مشخصات اخلاقی و روحی آن. تابدان جا که به ایران مربوط می شود بسیاری از آن چه درباره احوال اجتماعی و حتی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران امروز و دیروز می دانیم محصول کار سیاحان، روزنامه نگاران، نمایندگان سیاسی وهمگنان ایشان است از قبیل شاردن - گوبینو - کورزون و دیگران که ناچار از دقت علمی بهره کامل ندارد و حال آنکه اجله شرق شناسان، به زبان شناسی، تحقیق در ادبیات یا صنایع مستظرفه و در موارد کمتر به پژوهش تاریخ فکرو علم وفلسفه ومذهب ایران روی کرده اند.

در مجمع دیگری از ایران شناسان این نکته را عرض کردم که هنوز آثاری که به بررسی تاریخ اجتماعی ایران اختصاص دارد بسیار قلیل است حتی تاریخ اداری، تاریخ سیاسی وتاریخ اقتصادی ایران نیز به صورت جامع تحریر نشده و فقط مقالاتی پراکنده در بعضی از جنبه های آن به نگارش آمده است. از این غافل نیستم که تحقیقات بسیار فاضلانه درباره اندرزنامه ها و کتب و رسائل حکمت عملی و اخلاق وتدبیر منزل و سیاست مدن به انجام رسیده است اما هنوز به درستی نمی دانیم که عامه ایرانیان به واقع چگونه می زیستند و چگونه رفتار می کردند و در هر عصر و قرن، چه ارزش های اخلاقی را پاس می داشتند؟

بدلائلی که بیش از این بیان کردم پژوهش در تاریخ را ضرور می دانم اما معذالك اعتقاد دارم که باید به زمان حاضر سهم بیشتری از تفکر و تحقیق اختصاص داده شود. شنیدم که از حدود دوسال پیش نویسندگان يك مجله مخصوص خاورمیانه در امریکاهمت خود را به پژوهش زمان حال معطوف داشته اند.

این نهضت باید گسترش و عمومیت یابد و جمع بیشتری از محققان شرق خصوصاً از ایرانیان بدین جهت رو می کنند^۱.

ضمناً چنانکه همه می دانیم تاریخ رسمی بیشتر به حوادث عظیمی که بر شخصیت های جلیل رفته است بسنده کرده، شرق شناسان باید از این نوع «کلاسیسیسم» یا اشراف منشی تاریخی و ادبی و حتی هنری، بیرون آیند و شناخت فرهنگ عامه - هنر عامه - شعر عامه - قصه و داستان عامه و بالاخره عقائد و رسوم و آداب عامه را وجهه نظر خویش کنند زیرا از این طریق بهتر و آسانتر می توان روح ایران و ایرانی را درک کرد و کلید فهم خصائص اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ایران را بدست داد.

تک نگری و تک نگاری در میان اصحاب این دانش بسیار رایج و مرسوم بوده است چون تحقیق در شرح احوال و آثار یک شاعر، یک فیلسوف یا یک عالم. با پیشرفت هایی که در علوم اجتماعی و روش های پژوهش آن خصوصاً در چند دهه اخیر روی داده است جای آن دارد که تحقیق در مجموعه ها و منظومه ها بیشتر مطمح عنایت شود چون زندگی مردم در یک عصر یا سازمان جامعه در یک قرن و بهمین قیاس... که بی شک کمکی ذی قیمت به شناخت قانون تحول و سر تقدم یا تأخر این سرزمین خواهد بود.

این مطلب را شرق شناس بنام آرتور پوپ چه نیکو گفته است که نیم قرن پیش پیوستگی تاریخ ایران مورد قبول نبود و تاریخ این کشور یک رشته از پیش آمدهای پیرسانحه تلقی می شد... اما دیری نگذشت که عقائد سطحی پیشین از بیخ و بن اصلاح شد، پیوستگی تاریخ ایران بیش از پیش آشکار گردید و ثابت شد که مفهوم وحدت هنر و فرهنگ ایران بیش از این است که تنها با ارتباط به سلسله های متغیر حکومت، مشهود می گردد^۲.

با چنین برخوردی است که شرق شناس می تواند خدمتی را که اقتصاددان، جامعه شناس یا برنامه ریز از او انتظار دارند به نیکوترین وجه ادا کند و از طریق شناخت روح فرهنگ و قانون تاریخ و پیوند میان حال و گذشته در جامعه مورد مطالعه، رهنمای آینده ای بهتر و پیروزتر برای آن جامعه باشد.

با امید ایفای چنین خدمت گرانقدر، دعای خیر بدرقه راه همه شما ایرانی شناسان پرمایه می کنم.

شاپور راسخ

۱- در تراژنامه ای که ایرج افشار تحت عنوان «ایران شناسی در ایران امروز» ارائه کرده است (مجله راهنمای کتاب - تیر و شهریور ۱۳۵۰) و در آن از همه رشته های شرق شناسی سخن می رود، متأسفانه آنچه به جامعه شناسی و فرهنگ پژوهی مربوط می شود بسیار محدود است و بهیچ روی به نیازها کفاف نمی دهد.

۲- رجوع به گفتار در «باستان شناسی و هنر ایران» - مجله راهنمای کتاب - تیر ماه ۱۳۴۷.

دن یا ون؟

منوچهری دردو بیت ذیل کلمه (دن) را به معنی (خم) بدینسان آورده است:

بر گل همی نشینی و بر گل همی خوری
بر خم همی خرامی و بر دن همی دمی

تا توانی شهریارا روز امروزین مکن

جز به گرد خم خرامش جز به گرد دن دنه

هرچند در همه نسخه‌های موجود (دن) است اما چنانکه ملاحظه می‌شود شاعر دردو بیت درباره (خم) بدینسان تعبیر کرده است: «بر خم همی خرامی» و «به گرد خم خرامش» و از اینرو «بر دن همی دمی» و «به گرد دن دنه» ترادفی به نظر می‌رسد که از شاعری همچون منوچهری بعید می‌نماید و اگر منظورش از کلمه «دن» خم می‌بود امکان داشت همان «خم» را که به وزن هم خللی نمی‌رساند تکرار کند و تکراری نازیبا هم شمرده نمی‌شد، از سوی دیگر شیوه متداول این شاعر حکم می‌کند که در چنین موردی پس از سخن گفتن از «گل» و «باد» و «خم» شنیدن آوای خوش و موسیقی را هم توصیه کند یا از آن نام برد. با این وصف احتمال می‌رود که شاعر خود در اصل کلمه «ون» را به کار برده و بعدها کاتبان آن را به صورت «دن» نوشته باشند. صاحب برهان می‌نویسد: «ون سنجی است که به انگشتان زنند». و این منظور در لسان العرب در ذیل کلمه «ون» (مشدد، معرب) می‌نویسد: «سنجی که به انگشتان زنند و آن را ونج هم گویند و دردو کلمه دخیل است که از سخن عجم اشتقاق یافته است». ابن قتیبه بیتهایی از اعشی نقل کرده است که دردو بیت آنها نام چند ابزار موسیقی ایرانی و کلمه «ون» نیز به همین معنی بدینسان آمده است:

بِالْجُدَّانِ وَ طَيْبِ اَرْدَانِ

بِالْوَنِّ يَضْرِبُ لِي دَكْرُ الْاَصْبَعِ

وَالنَّايَ نَرَمٍ وَ دَرِبَطَ ذِي بَحَّةٍ

وَالصَّنَجِ يَبْكِي شَجْوَهُ اَنْ يَوْضَعَا

(الشعر والشعراء ص ۱۸۰)

اگر «ون» از ابزار موسیقی زهی «ذوات الاوتار» نمی بود، ترکیب «بردن همی دمی» این احتمال را در ذهن برمی انگیزد که با «ون» مناسب تر است هر چند اکنون هم نسبت به مقایسه آن با «دن» نامناسب به نظر نمی رسد. باری با احاطه کامل منوچهری بر ادب عرب و به ویژه دبستگی وی به اشعار اعشی و آوردن ابیاتی از وی در قصیده:

چو از زلف شب باز شد تابها...

تا آنجا که گوید:

اَبْرَ زَبَرٍ وَ بِمِ شَعْرِ اَعَشَى قَبَسٍ

همی زد زنده به مضرا بها

«و کأس شربت علی لَذَّةٍ

و آخری تداویت منها بها...»

توان حدس زد که شاعر به کاربردن کلمه «ون» را از ابیات اعشی الهام گرفته و نشان دهنده خصوصیتی است که در بیشتر قصیده ها و مسمطهای وی نمودار است و آن جلوه دادن تسلط و احاطه خویش بر ادب تازی است. و شاید چنین حدسی نزدیک تر به قبول باشد از اینکه بگوییم وی «دن» را در یک مصراع با آوردن «خم» به منظور نمودن تبخیر خویش در لغت عرب به کار برده است.

اینک که باب احتمالات و تصرفات کاتبان را گشوده ام این احتمال را هم یاد می کنم که ممکن است شاعر خود سروده است:

بَرَدَنِ هَمی خَرَامی وَ بَرَوَنِ هَمی دمی...

جز به گردن خرامش جز به گردن دنه...

و کاتب به سبب در نیافتن «ون» به چنین تصرفی دست یازیده است.

محمد پروین گنابادی

تجزیه ناپذیری اتم، بافت و فرم اشیاء و مظاهر طبیعت

گزارشی درباره فلسفه طبیعی فرم

Atomism, Structure and Form

A Report on the Natural Philosophy of Form

در این مقاله دو موضوع اصلی مطرح می‌شود: نخستین آن، گزارشی عینی است در این مورد که در طول قرن حاضر توجه دانشمندان از عوامل و مظاهر ساده طبیعت، متوجه عوامل و مظاهر پیچیده آن گشته است و نتیجه آن شده که تصویری جدید از بافت و ساخت اشیاء و طبیعت جانشین تجزیه پذیری اتم و فرم شود. دومین موضوع این مقاله یک پیشنهاد است و آن این که فلسفه طبیعی و پیوند دهنده عصر آینده ممکن است در عرصه‌ای قرار گیرد که شناخت بافت و ساخت و فرم‌های طبیعت موضوع اصلی آن باشد - دانشی که به اصطلاح علمی «مرفولوژی»^۲ خوانده می‌شود. و در آن این فکر تازه نشأت یابد که فرم اشیاء و طبیعت را باید به ملاحظه بافت و ساخت آن مورد توجه قرارداد.

در توضیح این نکات که گفتیم ذکر مطالب بسیار لازم است، اما به تصور من، مراد از این مطالب چیزی است که هر کس می‌تواند به درک آن موفق شود. موضوع، تغییر تأکید است از یک ایده به ایده‌ای متضاد آن: از واحدهائی نسبتاً کوچک و شکل کلی اشیاء و طبیعت به، خصوصیتی جامع، دقیق، مشخص و واحد از انواع مختلفی که بافت و ساخت اشیاء و طبیعت می‌تواند بیابد و تغییرات ناشی از آن. ترتیب قرار گرفتن، نوع و نحوه قرار گرفتن ساختمان درونی اشیاء و طبیعت، بافت و ساخت آن‌ها و نظام اجزاء نسبت به کل، موضوعاتی هستند

۱- Lancelot L. White

۲- morphology

که اکنون نقش اصلی یافته‌اند. چه نکته‌ای در پس رواج اهمیت این موضوعات نهفته است؟ به اعتقاد ما، عطف توجه دانشمندان از مظاهر ساده طبیعت به مظاهر پیچیده آن.

و این نکته بر کار همه آن‌هایی که با عناصر مرئی و بصری سروکار دارند تأثیر می‌گذارد و نه تنها شامل هنرمندان، طراحان و معماران می‌شود بلکه همه آن‌هایی را که نگران و متوجه پیشرفت‌های علمی - چه در جهت مستحسن و چه در جهت مخرب و نامستحسن - هستند، شامل می‌شود. هنگامی که موضوعات و نکات علمی از عرصه فیزیک نظری به عرصه عمل و به عرصه هنرهای زیباراه می‌یابند، باید سخت متوجه بود که دقت کار از میان نرود، اما نمی‌توان علم را از ریشه دوانیدن در جهات مختلف بازداشت، زیرا مسئله قدیمی رابطه «جزء» و «کل» از نو مورد توجه قرار گرفته است. ولی این بار، به عنوان بافت و ساختی کلی که جزئی از آن واجد نظام باشد. یا به عبارت واضح‌تر، دانشمند در پی گیری دیرین خود در پی کشف نظام طبیعت، خم یک کوچه را در نور دیده است. وی اکنون بی‌تعصب و پیش‌داوری در پی نظم و بی‌نظمی، هر دو است و به این کشف نائل آمده که پیچیدگی هم واجد نظم است و هم از بی‌نظمی بهره دارد.

این نکته به راستی آزادی شگفت‌انگیزی از تمایلی طبیعی که آدمی به نظم دارد به وجود می‌آورد و برای عینیت و بی‌طرفی علمی فرصتی مغتنم و فایده‌ای عظیم به همراه می‌آورد. اگر این تعبیر درست باشد، علوم طبیعی عصر آینده، حتی بیشتر امروز، به ترکیبی آشکار مشخص خواهد گشت. ترکیبی که هم اکنون در «کوانتوم مکانیک»^۱، نوع زیست جمعیت، در بافت و ساخت اشیاء و طبیعت، در آمار و در فرم‌های معین پایدار و در تغییرات اتفاقی موجود است. اما برای مقاصد بسیار، بافت و ساخت‌های واجد نظم معین، هنوز حق تقدم دارند، زیرا «اتفاق» همواره معنایش فقدان پاره‌ای از انواع نظم است و صرف هم زیستی در فضای سه بعدی، در خود، معنایش وجود نظم دقیق و همه جایی است. شور و هیجانی که این آزادی تفحص به وجود آورده است و فی‌المثل در عرصه فرم هم می‌توان قرینه و هم غیر قرینه را پژوهش کرد و یا هم نظم و هم بی‌نظمی را، هم اکنون در محافل علمی و هنری ایالات متحده و سایر نقاط

۱- quantum mechanics

جهان گسترش یافته است. شاید دلیل این امر تا اندازه‌ای بدین سبب باشد که دورنمایی تازه و مسحورکننده در علم فیزیک و زیست‌شناسی به وجود آمده یا شعوری تازه برای درك «بافت و ساخت» اشیاء و طبیعت که ویژگی خاص بسیاری از فعالیت‌های دانشمندان و هنرمندان را در این عصر به وجود می‌آورد. من این مظاهر رواندیشه‌های تازه را مکتب جدید فرم نام می‌نهم؛ مدرسه‌ای که خصوصیات آن با عمل و اقدامی مشخص نیست بلکه با علاقه‌ای آشکار در عرصه‌ای که هنوز ایده‌های نظام دهنده در آن مفقودند. شاگردان این مدرسه به مشاهده فرم‌های بصری پرداخته‌اند تا اشاراتی برای وحدت فرم بیابند (به راستی، برای حفظ روحیه جوانی، چه راهی بهتر از احساس معانی و مواعید نهفته در دورنمایی تازه از فرم‌های اشیاء و طبیعت ممکن است وجود داشته باشد؟).

این شور و شوق برای درك تازه فرم به جای خود مستحسن است؛ اما با مشکلی سخت روبه‌رو است. تنها محدودی می‌توانند زیان متخصصین علوم دقیقه را بفهمند. نکته دیگر آن که حتی اگر تصورات تازه درباره فرم‌های فضائی و دیگر گونی‌ها دقت یابد و جامع شود و وحدت بیشتر در میان علوم تخصصی به وجود آورد، به‌زمان احتیاج است؛ به راستی برای تحقق این امر شکیبائی و دید تاریخی طولی لازم است.

فرم همواره اذهان پژوهنده را مسحور کرده است و تعابیر تازه را مشوق شده است. یا به گفته «دیانی سیوس»^۱ مقدس: «پس چه کسی... می‌تواند اتم‌ها را از یکدیگر متمایز کند، آن‌ها را گرد هم آورد یا از هم پراکنده کند...؟... هنرمندی هوشمند لازم است تا آن‌ها را بر هم نهد.» و در حال حاضر نیز، هنوز دانشمندان می‌توانند، فرم را «شعبده و سحر جهان» بنامند (به نقل از A. M. Dalcq 1951) واقعیتی نخستین درباره هستی این است که آدمیان در فضائی سه بعدی که با اشکالی معین، ثابت یا متغیر، احاطه شده زندگی می‌کنند. با این همه، در این جهان همه ما آدمیان اساساً نادانیم. سؤال این است که اصولاً چرا فضا سه بعدی است؟ آیا سه، واقعی است یا غیر واقعی؟ اصلاً چرا در میان این همه آشفتگی به فرم‌های منظم معتقدیم؟ تغییر بافت ساخت هر «ارگانیزم» به هنگام رشد و تحول، هنوز تقریباً در تمام عرصه‌های علوم معما آمیز است. تنها در

چند رشته معدود، وقتی آن‌ها را در لحظه‌ای معین در نظر بگیریم، می‌توانیم بر پایه اصول اساسی بگوئیم چگونه هر شیء، شکلی را که واجد آن است یافته است.

اگر جواب به این سؤالات را از دانشمند «کوانتوم تئوری» بخواهیم، وی را سرگرم فضای خیالی مجردی می‌یابیم و مشغول محاسبه آن چه که به اصطلاح «رؤیت‌پذیر»^۱ نامیده می‌شود و متأسفانه با چشم غیر مسلح و یا میکروسکب قابل رؤیت نیستند؛ بلکه قابل اندازه‌گیری‌اند، به معنایی که از «اندازه‌گیری» در عرصه علوم و تخصص‌ها مستفاد می‌شود، به همین دلیل برای وی مشکل است بگوید چرا «ما کرومولکول‌ها»، «بیومولکول»، نسوج آلی، ارگانیزم‌ها، مغز، منظومه شمسی و یا منظومه کهکشان شکلی دارند که دارند. روش‌های وی برای جواب گفتن به مسائل عمومی فرم طرح نشده است و جواب او تقریباً این خواهد بود که «شرایط نخستین» که راه به ایجاد فرم‌های خاص این عوامل برده است، مورد توجه و موضوع علم وی نیست.

برای جهش از تجرید علم فیزیک به فرم‌های رؤیت‌پذیر این جهان موجود، ذهنی سریع و اندیشه‌ای تیز لازم است تا در جو خیال به پرواز درآید. اما این جهش «بندبازانه» به زحمتش می‌ارزد تجارب بصری آدمی مستقیم و معلوم است در حالی که در علوم اساسی، به سبب پاره‌ای مقاصد، تجرد و انتزاع بیش از اندازه غالب و حاکم است.

نخست، لازم است به تعریف پاره‌ای اصطلاحات بپردازیم. تعاریف می‌توانند محرك و مشوق ذهن باشند؛ اما اغلب اثر مجذوب و مسحور کننده نیز دارند. من کوشیده‌ام - در قالب این مقاله - پاره‌ای از مورد استفاده‌ترین معانی و تعابیر اصطلاحاتی را که معمول عرصه علم و هنر در حال حاضر است روشن دارم؛ ممکن است نویسندگان دیگر این اصطلاحات را به معانی دیگری به کار برند.

«اتسومیسم»^۲ به معنی وسیع خود یعنی تصغیر معلومات پیچیده به اعداد

۱ - observables

۲ - در عنوان مقاله، ما این لغت را به «تجزیه‌ناپذیری اتم» ترجمه کردیم که کلی و نارسا است. توصیف نویسنده در این جا، خود تعریف دقیق‌تری به دست می‌دهد و به همین سبب در ترجمه، شکل خارجی آن را حفظ کرده‌ایم. - مترجم

معین ضرائب واحدى ثابت. درفيزيك چنین ضرائبى واحدهاى محض مادی هستند. در این جا مراد ما ازمحض آن است که این واحدها واجد هیچ بافت و ساخت درونى نباشند که بتواند تغییرپذیرد. و مراد ازمادی دائمى بودن آنها است و یا دست کم تبعیت آنها ازپاره‌ای ازقوانین بقاء. «ذرات مقدماتى»^۱ در «کوانتوم مکانیک» بین سال‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۶۰ عوامل نخستین سازنده این تئورى بودند؛ اما در تئورى‌های آینده ممکن است نقش نخستین خود را از دست بدهند، زیرا تعداد بسیارى از آنان موجود است و بیشتر آنان ناپایدارند. بنابراین، وضعیت «اتومیسْم» درفيزيك، درتاریخ تحریر این مقاله نامطمئن است. زیرا به اعتقاد من در جریان تغییر و تبدیل به تئورى تازه‌ای براساس بافت و ساخت عناصر است وقوانین این تئورى تازه جانشین قوانین اتمى به معنای دیرین این کلمه می‌شود.

فرم، از این لغت معانى متعدد مستفاد می‌شود. من این لغت را یا به معنای مبهم خود که عبارت باشد از شکل کلی خطوط، سطوح و احجام بکار می‌برم و یا به معنای دقیق‌ترى، و آن نظام اجزائى است که این اشکال را مشخص می‌دارد. - از خود متن می‌توان فهمید که کدام يك از این دو معنای فرم مورد نظرم بوده است. از آن جا که لازم است جانب‌اختصار را رعایت کنم، ناگزیر، فرم را بدون رنگ در نظر می‌گیرم؛ و این نکته ممکن است از ارزش بحثم بکاهد. درحالی که «اتومیسْم» انسان را به یاد هزارها اکتشاف می‌اندازد، فرم یادآور نادانى‌ها است. (فرم، موضوع جالبی است که کنجکاوى دانشمندان را به خود می‌خواند، درحالی که هنرمندان ممکن است بدون درك تحلیلى مسأله، در پژوهش خود یا فرم به نکات تازه‌ترى دست یابند.) وقتى که مراد از فرم نظام دقیق اجزاء باشد، معمولاً اصطلاح بهتری برای آن داریم:

«بافت و ساخت»^۲ زیرا مراد از این لغت فرمى است که در درون اشیاء و طبیعت موجود است و به صورت ترتیب معین، ثابت یا متغیر، ذراتى که قابلیت جمع شدن در نقاطى خاص را دارند - مانند نقشى که از اجتماع نقطه‌ها ممکن است به وجود آید - ظاهر می‌شود.

بافت و ساخت باید، دست کم، تا اندازه‌ای نظام یافته باشد، والا اغتشاش

کامل بر آن حاکم می‌شود، - اگر اغتشاش کامل اصولاً^۱ موجود باشد. در منطق ریاضی، بافت و ساخت عبارت از سیستم واجد فرمی است که از روابط پاره‌ای انواع منطقی حاصل آید و تأکید این علم بر خود رابطه یا روابط است، به جای عوامل و اجزائی که تشکیل دهنده این رابطه‌اند. بدین ترتیب، بافت و ساخت در این منطق، «آنتی‌تز» ماده محسوب می‌شود.

می‌دانیم که این تعریف کامل نیست؛ زیرا اگر نظم^۱ را در تمام عرصه‌های علم به کار ببریم، نمی‌دانیم معنای آن چیست. و لغت «واجد فرم»^۲، سؤالاتی بس مهم را موجب می‌شود. ارگانیزم انطباق پذیر آدمی، بعد از هزارنسل پژوهش و اشتباه و تصحیح، نمی‌تواند از تجربه مستقل باشد. به راستی برج عاج بیشتر منطقیون مجرد بین - مانند «برتراند راسل» که در حدود ۱۹۰۵ در «ترینیتی کالج» کمبریج به مطالعه بافت‌های منطقی پرداخته بود - در میان معر که قرار می‌گیرد؛ زیرا عرصه بافت و ساخت اشیاء و طبیعت، اگر آن را در تمام کلیت خود بفهمیم همان قدر وسیع به نظر می‌رسد که عرصه منطق تحلیلی. اما وقتی که تغییر شکل‌های پیچیده در کار باشد، ما هنوز نمی‌دانیم معنای بافت و ساخت چیست. و همین جا است که بافت و ساخت تغییر تاریک و مبهم است.

اهمیت درک تصور جدید بافت و ساخت ریاضی و منطقی بر بسیاری از اندیشمندان در حدود نخستین سال‌های قرن حاضر آغاز شد. «هاینریش هرتز»^۳، اگرچه لغت «ستراکیچر» = (بافت و ساخت) را به کار نبرد، اما با کتاب خود موسوم به «اصول علم مکانیک»^۴ (۱۸۹۴) نشان داد که به درک معنای آن موفق شده است. و «راسل» و «وایت هِد»^۵ با کتاب خود موسوم به «اصول علم ریاضیات»^۶ رسماً عصر ظهور آن را اعلام کردند. اما بافت و ساخت هنوز به انتظار «نیوتن»^۷ است که قدرت تجربی آن را نشان دهد و به انتظار «لوکر»^۸ تیوس^۷ که نوید آزادی فلسفی آن را به سرود آورد.

فلسفه بافت و ساخت «یگانه گرا»^۸، رابطه‌ای، دقیق و بالقوه جامع است.

۱- order

۲- formal

۳- Heinrich Hertz

۴- Principles of Mechanics

۵- White head

۶- Principia Mathematica

۷- Lucretius : شاعر و فیلسوف رومی ۵۵ تا ۹۶؛ قبل از میلاد. - مترجم

۸- monistic

برخلاف آن فلسفه‌های ماوراءالطبیعه حیات که در تکاپوی یافتن عناصر دائمی، مانند ماده بسیط یا ذهن متفکر، در پس ظواهر و مظاهر آشکار هستی هستند، به عنوان تنها هدف، نقش تغییر یا بنده روابط را می‌پذیرد. بافت و ساخت‌های مشابه و «هم‌ساخت»^۱ از هم تمیز دادنی نیستند؛ ماده و عنصر یعنی بافت و ساخت آن‌ها را بر ما نیست که در پس پرده زودگذر انواع بافت و ساخت اشیاء و طبیعت منتظر مشاهده چیزی دیرپا تر و آرامش بخش تر باشیم، اگرچه در تغییر بافت و ساخت، پاره‌ای از جنبه‌ها خود باقی می‌مانند؛ مانند انرژی حاصل در حوزه الکتریکی.

توجه ما در این مقاله معطوف به بافت و ساخت فضائی و معطوف به ترتیب قرار گرفتن فضائی اتم‌ها در مولکول در سه بعد است (در این مقاله به بافت و ساخت «توپولوژی» اشاره‌ای نخواهم کرد؛ برای بررسی این نوع بافت مراجعه شود به مقاله «برونوسکی»^۲). بافت و ساخت فضائی سیستم‌های طبیعی از بافت و ساخت کهکشان در عرصه کائنات آغاز می‌شود و مراحل صعودی را تا ساختمان‌های مولکولی، اتمی و پاره‌ای بافت و ساخت‌های محض مفروضه که هنوز نامشخص باقی مانده - و ممکن است آنان را به قید شرط به عنوان نقاطی منتزع که یا تابع قوانین اتمی هستند و یا تابع نوعی قانون ناشناخته به تصور آورد طی می‌کند. بنابراین سلسله مراتبی در ماهیت بافت و ساخت موجود است.

اما در هر يك از این مراتب تسلسل برای کسی که بخواهد به تجزیه و تحلیل عناصر مرئی - به هر نوع - پردازد، سؤال‌های نخستین چنین هستند: اصولاً این عناصر و اجد چه نوع تقارن و یا نظم دیگری هستند؟ طول و یا زاویه مربوط به این نظم چیست؟ این عناصر با چه مظاهری نظم یا اتفاقی ترکیب گشته‌اند و چه تغییراتی در آنان صورت می‌پذیرد؟

و پس چه اصولی بر فرم‌های آلی یا غیر آلی حاکم است؟ از قواعد اساسی برای تعیین فرم‌های ایستای ثابت کدام‌ها شناخته شده‌اند و کدامین ناشناس

۱- isomorphic

۲- این مقاله توسط این جانب ترجمه شده و در شماره پنجم دوره بیست و یکم مجله سخن انتشار یافته است. نام نویسنده مقاله، متأسفانه، به جای «برونوسکی» به اشتباه «گشورکی کپس» درج شده است. - مترجم

مانده اند؟

جان کلام درواژه «اساسی» است، زیرا من آن را به معنای بسیار تازه‌ای به کار می‌برم. علم همواره فعالیتی پایان‌ناپذیر برای تخمین دقیق واقعیات و وضع تئوری‌های مؤثر و قوی نیست؛ گاه به نقطه توقف می‌رسد. مراد از واژه «اساسی» که من در این متن به کار برده‌ام این است که بر اساس تجربه و آزمایشی که در عرصه‌ای معین در طی بیست و پنج سال صورت گرفته، اصول مذکور جامع است و از این رو می‌توان فرض قاطعیت آن را پذیرفت و این نکته، در مقابل اصولی که عدم کمال آنان آشکار است و بنابراین به اطمینان نمی‌توان آن‌ها را به عنوان اصلی نهایی پذیرفت، قرار دارد. البته این نکات که مذکور افتاد معیاری استوار به دست می‌دهد که استفاده از آن به دریافت تصویری يك جانبه از وضعیت دانش راه می‌برد. و مراد از آن نیز همین است. توجه مامعطوف اصولی قابل اطمینان است و نه آنان که محتمل است، به اصطلاح، در میان راه ما را بگذارند. ذکر مثالی در این مورد بی‌مناسبت نیست؛ مثالی که از هر نظر کامل است و در عرصه فرم‌های سه بعدی ایستا قرار دارد. دهه بین ۱۸۸۵ تا ۱۸۹۵ در تاریخ علم برجسته و متمایز است، زیرا در این دهه بود که ثابت شد - يك بار و برای همیشه - ساختمان متوازن هر بلور همگن وقتی درجه حرارت به اندازه کافی باشد، باید مطابق یکی از ۲۳۰ نوع قرینه مشخصی باشد که برای انواع بلورهای همگن با شرایط مذکور در بالا متصور تواند بود. «باید»، در این جمله، نتیجه مستقیم ساده‌ترین مفروضات قابل تصویری است که می‌توان در مورد فضای سه بعدی به کار برد. نکته این است که ۲۳۰ نوع کریستال ممکن است موجود باشد، نه بیشتر و نه کمتر. و هیچ آلبرت آاین‌شتاینی نمی‌تواند در صحت آن که استوارترین نتیجه پذیرفته شده ریاضی درباره هر عنصری در این جهان سه بعدی است تردید کند. این جا است که علم فرم‌ها به انتهای خود نزدیک می‌شود. و این امر نمونه‌ای می‌شود برای تمام دانش بشری درباره فرم‌های فضائی؛ زیرا که ایستا است و هندسی است و خصوصیات نظم فضای اتمی را در فضای ما تا به آخر درمی‌نوردد.

به راستی تئوری‌های ریاضی درباره بافت و ساخت «کریستال» های کامل معیاری چنان متعالی فراهم می‌آورند که در عین حال ناراحت‌کننده است، زیرا اگر بکوشیم درباره ترتیب عوامل متشکل سیستم‌های دیگر نیز به چنین نتیجه روشن و قابل اطمینانی برسیم، امیدمان به یأس مبدل می‌شود. جدول

زیرعوامل اصلی متشکل پاره‌ای دیگر از انواع مهم سیستم‌ها را نشان می‌دهد:

عوامل متشکل اصلی

سیستم‌ها

اتم هسته‌ای	پرتون‌ها، نترن‌ها
اتم‌ها	هسته‌ها، الکترون‌ها*
مولکول‌های ساده	اتم‌ها؛**
مولکول‌های پیچیده	اتم‌ها
مایعات	مولکول‌ها
اجزاء دو مولکولی	اتم‌های گروهی
ارگانسیم‌ها	سلسله مراتب گروه‌های اتمی
منظومه شمسی	خورشید، سیارات*
کهکشان‌ها	ستاره‌ها
کائنات	کهکشان‌ها

در جدول بالا در مقابل سه نوع سیستم، ستاره‌ای کوچک (*) نهاده‌ایم و معنایش این است که برای آنان اصولی اساسی وضع شده که فرم‌های متوازن و ثابت آن‌ها را در بر می‌گیرد. در یک مورد خاص ستاره‌ای دیگر نیز افزوده‌ایم و معنایش این است که در این مورد خاص برای هر مولکول ساده نظریه‌ای در مورد تشکیل و جدایی اجزاء آن موجود است که قاطعیت آن متصور تواند بود. تردید نیز در این مورد مطرح است (علامت سؤال، نشان این تردید)، زیرا تا قطعیت در مورد مولکول‌های پیچیده صادق نباشد نمی‌توان گفت که بهترین طریق پژوهش مولکول‌های ساده را یافته‌ایم.

گازها را حذف کرده‌ایم زیرا در یک گاز ایده‌آل، خصوصیات کمی بافت و ساخت موجود نیست. اما مایعات را در نظر گرفته‌ایم؛ زیرا آنان واجد نظام متغیر گروه مولکول‌ها اگر چه هنوز تئوری مستحسنی در این مورد موجود نیست، هستند. مایعات معمولی، مانند ارگانسیم‌ها نوع دقیقی از نظم و بی‌نظمی را نشان می‌دهند که البته هنوز مشخص نشده است، ولی ممکن است تحقق این امر چندان دور نباشد.

ناتمام

ترجمه: منوچهر مزینسی

جونی چیر و تانی زاکی^۱

جونی چیر و تانی زاکی در ۱۸۸۶ در ناحیه فقیرنشین توکیو به دنیا آمد. و در دانشگاه سلطنتی توکیو در رشته ادبیات ژاپونی به تحصیل پرداخت. نخستین اثرش که در ۱۹۰۹ منتشر شد نمایشنامه‌ای بود در یک پرده و داستانهای اولیه‌اش سرشار از رنگ زندگی کولی منشانه‌ای است. تا سال ۱۹۲۳ که زلزله‌ای شدید توکیو را ویران ساخت در این شهر بود و به کیوتو رفت و مهمترین داستانهایش را در این شهر نوشت. در ۱۹۳۰ شهرت ادبیش به پایه‌ای رسید که مجموعه کامل آثارش چندبار چاپ شد. از داستانهای معروف او «بعضی گزنه را ترجیح می‌دهند» «خواهران ماکیوکا» و «کلید» را می‌توان نام برد. از افتخارات او جایزه سلطنتی لیاقت فرهنگی است که در ۱۹۴۹ پس از انتشار متن کامل رمان بزرگ «خواهران ماکیوکا» که از ۱۹۴۳ به گناه محکوم کردن تلاشهای جنگ طلبی ژاپون ممنوع بود به او داده شد. او اکنون در ساحل ایزو^۲ که ساحل لاجوردی ژاپن است زندگی می‌کند.

وحشت

اوایل ماه ژوئن گذشته بود و من در کیوتو^۳ بودم که بیماری دوباره به سراغم آمد. البته در توکیو چندبار بیماریم شدت یافته بود ولی به نظر می‌رسید که با ترك کردن الكل واستحمام با آب سرد و ماساژ و خوردن قرص‌های لاغری و از این قبیل شفا یافته باشم. ولی با آمدن به کیوتو باردیگر زندگی من روال منظم خود را از دست داد. شبها را بیشتر در میخانه‌ها و گیشاخانه‌ها به میکساری و عیاشی می‌گذراندم و نتیجه این شد که بیماریم عود کرد.

1- Junichiro Tanizaki

2- Izu Coast

3- Kyoto

به قول یکی از رفقا، این درد بیدرمان و مسخره، که حتی امروز از فکر کردن به آن بیزارم نوعی بیماری عصبی معروف به ایزن بان کرا نکهایت^۱ یا نوروز راه آهن بود. حمله های بیماری نزد من با دل پیچه و سرگیجه که خاص این نوروز است همراه نیست. بلکه احساس وحشت خالصی است که مرا تالاب گور می برد. همینکه به قطاری سوار می شوم و به محض اینکه صدای سوت ناهنجار آن گوش را می خراشد و چرخها به گردش درمی آید و واگنها ناگهان به سمت جلو تکان می خورند، ضربان نبضم چنانکه گویی مشروبی قوی نوشیده باشم به شدت بالا می رود و خون به طرف مغزم هجوم می آورد. عرق سردی بر تمام بدنم می نشیند. دستها و پاهایم، گویی به تبی شدید به لرزش می آید. احساس می کنم که اگر فوراً تحت معالجه مخصوص واقع نشوم تمام خون بدنم، تا آخرین قطره به درون محفظه سخت و گردی که به نام سر روی گردنم قرار دارد هجوم می آورد، تا جمجمه ام مثل بادکنکی که بیش از ظرفیتش باد شده باشد بترکد. ولی قطار در نهایت بی اعتنائی به حال من، با نیروی عظیم خود، با سرعت زیاد روی ریلها حرکت می کند. گویی می گوید: «زندگی يك موجود زنده چهارزشی دارد؟» مثل آتشفشانی که از دهانه خود دودی غلیظ و پردوده بیرون می دهد و بیرحمانه و جسورانه می غرد و بی امان و چون برق به داخل تونل های تاریک می رود و از روی پلهای فولادی بلند و لرزان، از روی رودخانه ها و از وسط چراگاهها می گذرد یا جنگلها را دور می زند. مسافران هم در نهایت بیخیالی کتاب می خوانند، سیکار می کشند، چرت می زنند یا حتی از پنجره به صحنه ای که با سرعتی گیج کننده چون طوماری پیش چشمشان ازهم باز می شود خیره می شوند.

در دل خود فریاد می زنم: «کمک کنید، دارم می میرم!» رنگم را می بازم و چنانکه گویی دچار حمله ناگهانی و کشنده بیماری شده باشم نفسم بند می آید. به داخل دستشویی می روم سرم را زیر آب سرد می گیرم و یا لبه پنجره را در مشت می فشارم و پا بر زمین می کوبم و با ناامیدی جنون آمیزی دستها را به اطراف تکان می دهم.

می خواهم به هر طریق که ممکن باشد از قطار خارج شوم و با شدت بر دیوارهای کوپه مشت می کوبم و به خونی که از دستهایم جاری است توجهی نمی کنم و مثل جانوری که در قفس افتاده باشد به دور خود می چرخم. وقتی شدت

بحرانم به حداکثر می‌رسد به زحمت می‌توانم از باز کردن در و بیرون جستن از قطار خودداری کنم و یا مثل دیوانه‌ها به ریسمان آژیر دست نیندازم و آن را به شدت پایین نکشم. با اینهمه هر طور هست موفق می‌شوم که وضع خود را تا ایستگاه بعدی تحمل کنم و به درماندگی و وضعی ترحم‌انگیز خود را بیرون می‌اندازم و با زحمت بسیار از سکوی ایستگاه به طرف در خروجی راه می‌افتم. همینکه از ایستگاه خارج می‌شوم آرامش را با سرعتی مضحك بازمی‌یابم و سایه‌های اضطراب يك به يك از وجودم زدوده می‌شود.

این بیماری منحصر به سوار شدن در قطار نیست و ممکن است در اتوبوس، اتومبیل، تماشاخانه، و هر جا که حرکت، رنگ سر و صدا و ازدحام مردم اعصاب مرا که بیمار گونه تحریک شده‌اند تهدید کند به سراغم آید. در هر محل و هر زمان ممکن است مورد حمله این بیماری قرار گیرم. با اینهمه در اتوبوس و تماشاخانه که به آسانی می‌توان به بیرون فرار کرد هرگز تا به این پایه به سرحد دیوانگی نزدیک نشده‌ام.

در اوایل ژوئن، ضمن اینکه در اتوبوسی پرتکان سوار بودم دانستم که این بیماری هنوز مرا در چنگال خود دارد. تا آن وقت بادقت بسیار از سوار شدن به قطار پرهیز کرده و فکر مراجعت به توکیو را به سرم راه نداده بودم. و حال طوری بود که اطمینان داشتم که شفا یافته‌ام. می‌خواستم در امتحان ورود به خدمت سربازی شرکت کنم و این امتحان، قبل از پایان تابستان، نزدیک کیوتو، در شهر کی که ممکن بود بدون سوار شدن به قطار به آنجا رفت انجام می‌شد.

افسوس دیر به صرافت افتاده بودم و دیگر گذراندن امتحان در هیچیك از مراکز ناحیه کیوتو میسر نبود. اما به کمک دوستی که ساکن اوزاکا^۱ بود ترتیبی داده شد که به یکی از مراکز، در دهکده‌ای ماهیگیری واقع در مسیر خط اتوبوس اوزاکا-کوبه^۲ مراجعه کنم مشروط بر اینکه محل سکونت قانونی خود را دوسه روز پیش به آنجا منتقل کرده باشم. موعد امتحان در آن دهکده برای اواسط ژوئن معین شده بود.

همینکه می‌توانستم بدون سوار شدن به قطار، با اتوبوس برقی به آنجا بروم باعث خوشحالی بود چه رسد به اینکه مجبور هم نبودم که این راه دراز را تا موطن خود توکیو با قطار طی کنم. نزدیک ظهر روز دوازدهم بود. مهر رسمی و يك نسخه از اسناد خانوادگی خود را (که از توکیو برایم فرستاده

بودند) در جیب گذاشتم و به سوی ایستگاه خط اوزاکا - کوبه واقع در خیابان گوجو^۱ راه افتادم.

آفتابی که به آفتاب نیمه تابستان می مانست بر سطح خاک آلود خیابانهای کیوتو برق می زد. درخشش آسمان صاف که پهنه وسیع آن رنگ لاجوردی تند و همواری داشت، زهر آگین به نظر می رسید. شلی از حریر نازک بر روی کیمونوی بی نقش و آستر بر تن داشتم و ضمن اینکه سوار بر ریکشایی^۲ به سوی ایستگاه می رفتم، احساس می کردم که قطره های عرق به چسبندگی خون از موهای شقیقه ام بیرون آمده و از گونه هایم سرازیر می شود و در نسج پارچه یقه ام فرو می رود. وقتی از روی پل گوجو به کوه آتاگو^۳ نگاه می کردم حرم گرما از پای کوه بالا می زد و مثل این بود که محفظه کوره بلندی را باد می زنند. کشتزارها و جنگلهای دور دست دردمی دود آلود پنهان شده بود ولی در فواصل نزدیکتر، بامهای سفالی و دیوارهای سنگی خانه خانه و آب رودخانه کامو^۴ به الوانی بسیار زنده و چنانکه گویی تازه رنگ شده باشد درخشش خاصی داشت و چشم را می آزد. وقتی به ایستگاه رسیدم و خواستم از ریکشا پیاده شوم، دامن کیمونویم به رانهایم که از عرق خیس شده بود چسبید و چنان تنگ بر آنها پیچید که نزدیک بود بر زمین افتم.

با خود می گفتم که شاید با اتوبوس برقی عیبی نداشته باشد و سعی می کردم کمی اعتماد به نفس در خود جمع کنم. گرما هم اکنون به اعصابم فشار می آورد. پس از آنکه بلیطی به مقصد اوزاکا خریدم تصمیم گرفتم استراحت کنم تا اعصابم آرام تر شود و به این قصد روی نیمکتی افتادم و مثل گداها با نگاهی بهت زده به خیابان خیره ماندم.

اتوبوسهای خط اوزاکا - کوبه که محکم تر از اتوبوسهای شهری ساخته شده و مثل قفس های حیوانات وحشی زمخت و تاریک بود، یکی پس از دیگری می آمدند، بوق می زدند، جمعی از مسافران را از شکم خود بیرون می ریختند و در عوض بلافاصله جمعی دیگر را فرومی بلعیدند و به طرف اوزاکا دور می شدند. هر چند دقیقه یکبار يك اتوبوس می رسید. تمام جرأت خود را جمع کردم، برخاستم و تا به گیشه بلیط فروشی پیش رفتم ولی قلبم به شدت شروع به تپیدن

1- Gojo

۲ - ریکشا = نوعی درشکه دو چرخه که توسط يك یا گاهی دو انسان کشیده می شود.

3- Atago

4- Kamo

کرد و قدمهایم قادر به جلو رفتن نبود. مثل این بود که عضلاتم تحت تأثیر طلسمی فلج شده است. با قدمهایی لرزان و افتان و خیزان به سوی نیمکت باز گشتم.

«ریکشا می‌خواهید آقا؟» به‌مردك گفتم:

«نه، منتظر کسی هستم. می‌خواهم بروم به اوزاکا!»

ولی وقتی او را روانه کردم همانجا که بودم ایستادم. به‌او گفته بودم:

«می‌خواهم بروم اوزاکا!» و به وضع مرموزی در گوشم صدا کرده بود:

«می‌خواهم بروم به جهنم!» اگر در آنحال چشمانم چرخیده بود و همانجا، به

همان سرعتی که سویدریگایلف، قهرمان داستایوسکی در «جنایت و مکافات»،

تپانچه‌ای به‌پیشانی خود گذاشته و گفته بود: «اگر کسی سراغ مرا گرفت بگو

رفت آمریکا» و از حال رفته بودم، مردك ریکشایی چه‌حالی پیدا می‌کرد؟

به‌ساعت‌م نگاه کردم و دیدم که نزدیک يك بعد از ظهر است بخشداری دهکده

احتمالاً ساعت سه یا چهار تعطیل می‌شد و من مجبور بودم قبل از آخر وقت اداری

ثبت‌نام کنم. و گرنه شرکت کردنم در امتحانات منتفی می‌شد و کوششهای

محبت‌آمیز رفیقم به‌هدر می‌رفت ناگهان فکری به‌ذهنم خطور کرد. از مشروب

فروشی که در آن نزدیکی بود يك بغلی و یسکی خریدم و سپس بازروی نیمکت

نشستم و به‌آن پشت دادم و با جرعه‌های كوچك به‌خالی کردن شیشه پرداختم.

از قرار تجربه گذشته و یسکی اعصاب مرا آنقدر تخدیر می‌کرد که بتوانم

از لحظات بحرانی وحشت بگریزم. ایمانی خرافی به‌آن داشتم. فکر می‌کردم

که اگر پیش از سوار شدن به اتوبوس خود را به‌زور و یسکی مدهوش‌سازم‌ممکن

است بتوانم به‌سلامت به اوزاکا برسم.

بی‌حسی به‌آهستگی در اندام سنگین من نشست می‌کرد. همانطور که با

شکیبایی روی نیمکت نشسته بودم حس می‌کردم که مستی مرض‌آلودی ذهنم را

به وضع خوشی می‌فرساید و حواسم را به خواب شیرینی فرو می‌برد. طولی

نکشید که با چشمانی بی‌حال و نگاهی خالی به خیابان پرسروصدا که زیر آفتاب

می‌درخشید خیره شده بودم و به جریان سایه روشن مغشوش و چرخان نگاه

می‌کردم.

عابرینی که از پای پل گوجو می‌گذشتند رنگی برافروخته داشتند و

قطرات عرق مثل ژله‌ای که ذوب می‌شود از صورتشان سرازیر بود. حتی

دختران جوانی که لباسهای بسیار نازك تابستانی به‌تن داشتند به‌وضع آشکاری

از گرمای بی‌امان در رنج بودند و گوشت تنشان به وضع ناهنجاری ورم کرده

بود. عرق ... عرق ازدحام عظیم مردم، مثل این بود که متصل به درون هوای مرطوب که همه چیز را در خود گرفته بود متصاعد می شود و مثل ماده چسبنده ای به دیوارها و سطح اشیاء می چسبد. بیتی از شاعری قدیمی را به یاد آوردم که می گفت: «مهی از عرق بر فراز شهر شناور است.»

خیابان مثل پرده سینمای چین خورده ای جلو و عقب می رفت و موج می خورد. گاه باد می کرد و زمانی فرو می رفت. محو و یا دوتا می شد دانستن اینکه تا وراء اختیار مست شده ام تنها چیزی بود که دلم را گرم می کرد و جرأت می بخشید.

عاقبت تصمیم گرفتم به اتوبوس بعدی سوار شوم و از راه احتیاط بغلی ویسکی دیگری خریدم. به علاوه برای تسکین دادن اعصابم در صورت شروع احتمالی حمله، قدری یخ شکسته تهیه کردم و در دستمال پیچیدم.

با این تجهیزات خود را در ازدحام مسافران رها کردم و با فشار آن به سوی مدخل اتوبوس نزدیک شدم. بلیطم سوراخ شد و داشتم به پله اتوبوس می رسیدم که باز خود را در چنگال حمله بیماری یافتم. در نزدیکی اتوبوس غضبناکی که می غرید و بوق می زد و با بی صبری می خواست غرش کنان حرکت کند، پوشش محافظ شفاف که الکل بر اعصاب کشیده بود با تکانی پاره و ذهنم ناگهان روشن شده بود سراپا به لرزش و تشنج درآمد. وحشتی عجیب مرا از پا انداخت. مغزم می خواست بترکد نزدیک بود به اغمایی سیاه بیفتم یا دیوانه شوم. به طور غریزی از اتوبوس فرار کردم. وقتی به متصدی کنترل بلیط رسیدم این کلمات بی اختیار از دهانم خارج شد:

« متأسفم. بلیطم را سوراخ کرده اید. ولی باید منتظر کسی باشم. اینست که با اتوبوس بعدی می روم.»

ضمن اینکه دستمال یخ را روی پیشانیم می فشردم باز حمت زیاد در جهت مخالف حرکت جمعیت پیش رفتم تا اینکه بی رمق، چنانکه ارواح خبیثه دنیالم کرده باشند از ایستگاه بیرون جستم. عاقبت زمانیکه بی حس و حال روی نیمکتی افتادم توانستم رفته رفته به راحتی نفس بکشم. احساس می کردم که پشت سرم مردم به تحقیر بر من می خندند. به خود می گفتم:

« نباید کار به اینجا می کشید. فکر می کردم آنقدر مست شده ام که از آن خلاص شوم امروز چه بر سرم آمده است؟ یعنی اعصابم آنقدر سخت شده که دیگر ویسکی هم به آنها کارگر نیست؟»

ساعت دو بعد از ظهر شد. فکر کردم که اگر باز هم پا به پاکنم خیلی دیر

خواهد شد و اگر این فرصت را از دست بدهم به زودی مجبور خواهم شد به تو کیو بروم... ولی چطور است که نامه‌ای بنویسم و مشکلم را برای مقامات مربوطه توضیح بدهم. مثلاً بنویسم که: «چون مسافرت با قطار باعث مرگ یا جنون من می‌شود نمی‌توانم به موقع برای شرکت در امتحان در تو کیو حاضر باشم.» ولی حتماً جواب خواهند داد: «حتی اگر باعث مرگ یا جنون شما بشود، ترتیبی بدهید که در رأس مرعده مقرر در تو کیو باشید.» آنوقت ناچار خواهم بود که به اجبار هر طور شده سوار قطار شوم و به صورت يك مجنون واقعی به تو کیو بازگردم و در روز امتحان بالحنی سرزنش‌آمیز و گسریان به آنها خواهم گفت: «می‌بینید؟ دستورهای شما آنقدر بی‌رویه و دور از منطق است که عظم را از دست داده‌ام. این حقیقت دارد، باور کنید. من واقعاً دیوانه شده‌ام.» ولی خیال می‌کنی پزشک نظامی چه خواهد گفت؟ باخونسردی ولحنی تحسین‌آمیز خواهد گفت: «عیب ندارد. خوب کردید که برگشتید. کار خوبی کردید که به موقع آمدید. حتی اگر به قیمت دیوانگی‌تان تمام شود. وظیفه‌شناسی شما قابل تقدیر است.»

همینطور که تا گلو پرازویسکی نشسته بودم. به خود می‌خندیدم، به خشم می‌آمدم، دیوانه می‌شدم یا احساس انزجار می‌کردم، افکارم روی مباحث بی‌معنی مختلف سیر می‌کرد.

پس از آنکه وضعم را به دقت بررسی کردم دیدم که جز سهراب در پیش پایم نیست یا بمیرم، یا دیوانه شوم و یا اینکه از تو کیو دور بمانم. اگر می‌خواستم نمیرم یا دیوانه نشوم، مجبور بودم که با بیماریم مبارزه کنم و فوراً به اوزاکا بروم.

ولی اگر در اتوبوس بیهوش شوم...

ناامیدانه آمی کشیدم و به اتوبوسی که نزدیک می‌شد خیره شدم و از نیمکت برخاستم. شاید بهتر آن بود که از آنجا بگریزم و دردهایم را در روسپی‌خانه‌ای فراموش کنم یا آنکه کمی بیشتر آنجا معطل شوم و صبر کنم تا آرامشم را بازیابم. آفتاب غروب خواهد کرد و شب رفته رفته فرا خواهد رسید. اگر همینطور بی‌حس و حال اینجا می‌ماندم تا آخرین اتوبوس حرکت کند و بعد بی‌آنکه کاری کرده باشم به خانه‌ام برمی‌گشتم شاید می‌توانستم خود را به سرنوشتن تسلیم کنم و اندکی تسلی یابم.

— یااله آقای ت. از اینطرفها کجا؟

رفیقم ك بود. کیمونویی تابستانی به تن داشت که خنك به نظر می‌رسید.

کلاه پانامایش که با بی‌خیالی به‌عقب سر سرانده شده بود، برسیمای ظریف و موهای قشنگش سایه می‌انداخت.

چنانکه جنایتم فاش شده باشد یک‌ه‌ خوردم وزیرلب گفتم:

«می‌روم تا اوزاکا...» و ابلهانه لبخند زدم.

ك، سری به‌علامت تفاهم تكان داد و گفت:

«آها، برای‌همان امتحان آمادگی جسمانی، که آنروز می‌گفتید. من

تا فوشیمی^۱ می‌روم. می‌توانیم باهم برویم.»

— بسیارخوب ...

ك باشتاب، دوستش را که پزشکی بود به‌من معرفی کرد: «با دوست من

آشنا شوید» جوان سی و دوسه‌ساله و کمی فربه‌ی همراه او بود. پوستی کمرنگ

و سبیلی کوچک و ظریف و جذاب داشت.

«می‌آیید برویم؟ لطفاً بفرمایید جلو.»

و من که هنوز تردید داشتم جواب دادم: «متشکرم شما بفرمائید!» ولی

خود را رها کردم و به‌طرف اتوبوس که مثل درنده‌ای منتظر ایستاده بود کشانده

شدم.

ك، که مرا تقریباً به‌داخل اتوبوس هل می‌داد گفت: «نه، تعارف نکنید،

اول شما.» و من مصممانه چشمانم را بستم و به‌چابکی به اتوبوس سوار شدم.

همینکه به اتوبوس وارد شدم بایک دست خود را به یکی از دستگیره‌های تسمه‌ای

آویزان کردم و با دست دیگر بطری ویسکیم را به دهان بردم و چند جرعه

نوشیدم.

در آن حال که به دستگیره آویخته و ایستاده بودم، احساس می‌کردم که

هنوز اندك اختیاری بر سر نوشت خود دارم. دکتر گفت:

«معلوم می‌شود به‌الکل خیلی معتادید!»

«نه، مسئله اینست که از سوار شدن به قطار و اتوبوس بیزارم. باید مست

باشم و گرنه نمی‌توانم سوار آنها شوم.» ناگهان به فکر رسید که این توضیح

من ممکن است کمی غیر منطقی به نظر رسد به‌خصوص برای يك پزشك.

اتوبوس برقی سوت آخر را زد و شروع به حرکت کرد. صدایی از درونم

می‌گفت:

«آیا حالا خواهم مرد؟ آنها که در پای گیوتین در انتظار اعدام بوده‌اند، باید احساسی شبیه این داشته باشند.

«دکتر شما چه فکر می‌کنید؟ یعنی در امتحان آمادگی بدنی قبول خواهد شد؟

— «ببینم، اوه، مسلم است، جوان رشید و نیرومندی مثل شما، حتماً!»،
هم‌اکنون خیابانهای کیوتو را پشت سر گذاشته بودیم. بر گهای جوان و
شاداب و خرم درختها و درختچه‌های حومه، شاهراه و تپه‌های کوچک بیرون
شهر، با سرعت از بیرون پنجره‌ها می‌گذشتند آنوقت بود که اعتماد به نفس،
چون غنچه کوچکی در دلم پدیدار شد و رفته رفته از هم شکفت. شاید بعد از
همه حرفها بتوانم به سلامت به اوزاکا برسم.

ترجمه: سروش حبیبی

تکنولوژی و محیط زیست^۱

Barry Commoner رئیس مرکز زیست‌شناسی سیستم‌های طبیعی (ایالات متحده آمریکا) و استاد فیزیک و بیولوژی گیاهی در دانشگاه واشینگتن (واقع در شهر سنت لوئیس). کامنر به مدت شش سال رئیس کمیته «علم در پیشبرد رفاه بشر» در مؤسسه آمریکایی اعتدالی‌علم بود. پژوهش‌های وی مشتمل است بر مطالعاتی دربارهٔ فعل و انفعالات فیزیکوشیمیایی در سیستم‌های بیولوژیک، و نیز مکانیزم‌های تولید ویروس. در سالیان اخیر مطالب فراوانی در باب عواقب اجتماعی تکنولوژی، از جمله کتاب «علم و بقاء» به قلم این دانشمند منتشر شده است.

بیوسفر^۲ - قشر نازک هوا، آب و خاک که زمین را دربر گرفته - زیستگاه آدمی و کلیه موجودات زنده دیگر است. انسان مانند هر موجود زنده دیگر برای بقاء و حیات خود متکی به چیزهایی است که بیوسفر فراهم می‌کند: آب، اکسیژن، خوراک و مسکن. هرگاه بیوسفر از فراهم آوردن این قبیل حوائج حیات مضایقه کند، تمام فعالیت‌های آدمی پایان می‌گیرد و زندگی بشر متوقف می‌شود.

هوش بشر این قدرت را به او ارزانی داشته که از بیوسفر منابعی را تحت سلطه و مورد استفاده خود درآورد که از حد رفع حوائج بدنی‌اش - به عنوان یک حیوان - بسی افزون‌تر است. من باب مثال، افراد انسانی سالانه حدود

۱ - مقاله حاضر فصلی از کتاب «تأثیر آدمی بر طبیعت» است که به قلم جمعی از صاحب‌نظران نوشته شده و ترجمه آن بعداً به چاپ خواهد رسید. این مقاله پس از ترجمه، به منظور درج در مجله سخن، از طرف مترجم خلاصه شده است.

زیست‌کره Biosphere - ۲

۱۰۰۰ کیلووات ساعت انرژی بدنی صرف می کنند. در کشور پیشرفته ای مانند ایالات متحده مصرف سرانه انرژی سالانه بین ۱۰۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ کیلووات ساعت است. گسترش تأثیر آدمی بر بیوسفر - که از آن نمونه ای به دست دادیم - حاصل تکنولوژی است.

بنابراین، تکنولوژی تأثیر آدمی را بر بیوسفر صدچندان می کند. انسان ماقبل تاریخ از اتمسفر فقط آن مقدار اکسیژن را که برای تنفس خود لازم داشت می گرفت، حال آنکه انسان تکنولوژیک مقدار بسیار زیادتری اکسیژن مصرف می کند (برای روشن نگاهداشتن آتش، به کار انداختن نیروگاه ها، و فعل و انفعالات شیمیایی). گاز کربنیک حاصله از عملیات صنعتی و فعل و انفعالات شیمیایی، میزان تمرکز گاز کربنیک اتمسفر را بسیار افزایش داده است.

غیر از اینها، تکنولوژی مواد کاملاً جدیدی وارد بیوسفر کرده است مانند رادیو ایزوتوپهای مصنوعی، و انواع مواد ترکیبی (سنتتیک) از قبیل پلاستیک، حشره کش و گیاه کش. این مواد نیز بیوسفر را دگرگون می کنند.

مجموع تغییراتی را که در بیوسفر بر اثر فعالیتهای انسان ایجاد شده، آلودگی محیط زیست نام می نهیم. با اینکه آلودگی در ممالک توسعه یافته بسیار شدید است، کشورهای در حال توسعه نیز بدان مبتلا هستند، و در واقع امروزه جهانگیر شده است.

جلب علاقه مردم به دگرگونیهای محیط زیست ناشی از تأثیرات سوء آلودگی بر حواس، وظایف بدنی، و تا اندازه ای بر برخی از ارزشهای اقتصادی است.

اما موضوع اساسی تر این است که تباهی محیط زیست دارای چه اثراتی بر منابع بیوسفر است. تکنولوژی بشر، به صورت فعلی خود، ارتباطی ناپایدار با بیوسفر دارد. از آنجا که ثبات و بسامانی بیوسفر برای ادامه عملیات تکنولوژی ضرورت دارد، وضع کنونی مخاطره ای جدی برای موجودیت سیستم تکنولوژی بشر، و در واقع خود بشر، محسوب می شود.

عیوب اساسی تکنولوژی

همه ما واقف هستیم که در ارتباط تکنولوژی با محیط نقیصه بزرگی

وجود دارد، و از شدت روزافزون آلودگی هوا، کثافت مستمر آبهای سطحی (روی زمین)، تشدید مشکلات شهری باید درس عبرت آموخت. اما آنچه چندان روشن نیست، کم و کیف این عبرت است.

نظری که امروزه رواج دارد این است که تباهی محیط زیست منتج از عیوب جزئی تکنولوژی بشر است، لیکن بنابه شواهد قوی تباهی مزبور زاده عیوب بزرگ آن است. به عنوان مثال، قسمت اعظم آلودگی کنونی آب به واسطه استفاده غیر کافی از تکنولوژی دفع فضولات نیست، بلکه بیشتر به سبب موفقیت شایان این تکنولوژی است.

شیوه های فعلی دفع فضولات و فاضلاب بر این اساس طرح ریزی شده که با تبدیل زوائد و فضولات آلی به مواد غیر آلی که ظاهراً بی ضرر پنداشته می شود، بار فضولات آلی بر دوش سیستم آبهای سطحی که به طرزی بیولوژیک خود پالاینده (self-purifying) است، نهاده شود. این روش از حیث نیل به مقصود مورد نظر، کاملاً موفقیت آمیز است. مع هذا، این سیستم با شکست مواجه است زیرا که مواد غیر آلی آن توسط گیاهانی که در سیستم بیولوژیک آبی وجود دارند، مجدداً به مواد آلی تبدیل می شوند، و بدین ترتیب تحقق هدف اولیه نقش بر آب می شود.

مثال دیگر را می توان از تکنولوژی مدرن کشاورزی ارائه کرد که اساساً مبتنی است بر استعمال مقادیر هنگفتی کودهای غیر آلی - مخصوصاً از ته به جای رشوم های (nutrients) گیاهی طبیعی که استفاده از آنها روز بروز در حال نقصان است. کودهای غیر آلی (شیمیایی) مقدار محصول را به مقدار زیادی افزایش می دهند اما با دگرگون کردن ماهیت فیزیکی خاک، بالاخص وضع خلل و فرج خاک در قبال اکسیژن، درجه جذب کود اضافی توسط خاک را شدیداً تقلیل می دهند و لذا خاک را از قوت می اندازند. در نتیجه، کود از ته استفاده نشده، از خاک به رودها و دریاچه ها نشد می کند و با نیتراتی که از کارخانه های تصفیه فاضلاب به آبها ریخته می شود آمیخته می شود، و این امر موجب رشد و نمو گیاهان سبز و بالنتیجه آلودگی آلی می شود. نشد ازت کود شیمیائی به آبهای سطحی هم اکنون قابلیت «خودپالایش» کلیه رودهای ایالت ایلینوی را از بین برده است، و در چند ایالت دیگر مقدار نیترات آب آشامیدنی از حد مجاز و

بی خطر تجاوز کرده است.

مثال سوم موضوع آلودگی هوا به واسطه خروج دود و گاز از موتور اتومبیل‌ها است. این مشکل با تولید اکسیدهای ازت توسط موتورهای بنزینی به وجود می‌آید. اکسیدهای مذکور وقتی که در هوا پراکنده شود در اثر جذب نور خورشید با اضافات سوخت هیدروکربن آمیخته می‌شود و تولید «سیاه مه» (آمیزه مه و دود Smog) می‌کند. مشکل مورد بحث حاصل مستقیم پیشرفت فنی موتورهای بنزینی است که در مقایسه با موتورهای قدیم‌تر در حرارت‌های بالاتری کار می‌کنند، و در این حرارت‌های بالاتر اکسیژن و ازت هوا که وارد موتور می‌شوند به سرعت با یکدیگر ترکیب شده، اکسیدهای نیترات ایجاد می‌کنند.

در هوا اکسیدهای ازت تبدیل به نیترات‌ها می‌شوند و با نزول برف و باران به زمین و آب‌های سطحی بر می‌گردند. این نیترات‌ها مشکل ناشی از کودهای ازت را - که خود از جوه مهم آلودگی آب است - تشدید می‌کنند. آنچه مایه تعجب است مقدار اکسیدهای ازتی است که وسایط نقلیه تولید می‌کنند - که مقدار آن در حال حاضر ثلث ازت موجود در کودهای است که در مزارع امریکا به کار می‌رود. کشتزارهای نیوجرسی از کامیون‌ها و اتومبیل‌هایی که در جاده‌های ایالت مزبور رفت و آمد می‌کنند، هر سال حدود ۱۰ کیلو گرم کود ازت دریافت می‌کنند. در ایالت‌های پرجمعیت مشرق امریکا محتوی نیترات باران با میزان مصرف بنزین در آن ایالات تناسب مستقیم دارد. بدین ترتیب، پیشرفت جدید تکنولوژی، یعنی ابداع موتورهای بنزینی جدید، در پیدایش «سیاه مه» و آلوده شدن آب‌های روی زمین با نیترات تأثیر بارزی دارد.

آخرین مثال درباره عیب ذاتی تکنولوژی فعلی - که در آلودگی محیط زیست اثری قابل ملاحظه دارد - موضوع مواد حشره کش است. استفاده از حشره کش‌های مصنوعی برای مبارزه با آفات کشاورزی منتج به زیان‌های شدید اکولوژیک شده است. طرفه این جا است که موجب بروز آفات جدی، به کار بردن حشره کش‌های جدید است که از طریق تماس حشره را از پای در می‌آورد (Contact Killing)، زیرا این قبیل حشره کش‌ها حشرات انگل و طعمه‌خوار را که دشمن طبیعی حشرات موزی و آفت‌ها هستند، از بین می‌برد. بعلاوه،

مواد حشره کش مسئول نقصان جمعیت پرندگان و ماهیان است. به واسطه همین خطرات دولت سوئد و برخی از ایالت‌های امریکا مصرف ددت را ممنوع کرده‌اند.

نگارنده مثال‌های فوق را از آن جهت آوردم که ثابت کنم مشکلات عظیمی که از حیث آلودگی گریبانگیر محیط زیست است، ناشی از عیوب جزئی نبوده بلکه حاصل موفقیت نمایان آن در نیل به هدفهای مورد نظر است.

در نتیجه نوعی عکس‌العمل زنجیری که زاده هدفهای تکنولوژی جدید است، از حیث آلودگی مشکلات دیگری بروز می‌کند. بدین گونه، وقتی که هدف تکنولوژی موتورهای بنزینی به دست آوردن نیروی بیشتری شد برای تخفیف ضربه انفجارات شدید سیلندر موتور، استعمال تتراتیل سرب معمول شد. و نتیجه این تدبیر جدید پخش سرب در محیط زیست بود که دارای اثرات سمی شدیدی است. نتیجه‌ای که از مرجع شمردن موتورهای درون‌سوز دروسایط نقلیه بر موتورهای برون‌سوز (که قدرت کمتری دارند) حاصل شد، تولید مقادیر زیادی اکسید دوکربن بود که گازی خطرناک و از عوامل آلوده‌کننده شدید هوا است.

در هر يك از موارد فوق تکنولوژی جدید، قبل از آنکه خطرهای زیان‌های نهائی آن شناخته شود، بلادرنگ مورد استفاده قرار گرفته است. بشر در بهره‌جستن از منافع تکنولوژی سرعت عمل بسیار به خرج داده، اما در ادراك مضرات آن کامل بوده است.

هزینه‌های تکنولوژی

يك سؤال مهم درباره تکنولوژی جدید این است: آیا به خرجش می‌ارزد؟ اعم از آنکه این سؤال را از حیث نفع و ضرر مطرح کنیم یا به صورت انتزاعی‌تر از لحاظ رفاه اجتماعی، موضوع واجد اهمیت شایانی است، چرا که کلیه مجاهدات بشری - اگر قرار باشد ادامه پیدا کند - باید دیر یا زود از بوته آزمایش ساده ذیل سر بلند بیرون آید: «آیا فلان کار به هزینه‌اش می‌ارزد یا خیر؟»

ظاهراً دفاتر سود و زیان مؤسسات تولیدی مبین آن است که استفاده از تکنولوژی بیشتر به سود آنها است تا به زیان شان. اما محاسبات آنها کامل نیست چون برخی از اقلام هزینه را در حسابهای خود منظور نمی کنند. مثلاً، هزینه های واقعی يك کارخانه برق که با ذغال سنگ کار می کند، کدام است؟ هزینه های آشکار عملیات کارخانه - سرمایه گذاری اولیه، هزینه های عملیاتی و مالیات و غیره - البته کاملاً معلوم است، و مجموع آنها از مقدار درآمد کارخانه همواره کمتر است، و در نتیجه کارخانه نفع می برد. لیکن در این اواخر پی برده ایم که هزینه ها محدود به همین چند فقره نیستند.

امروزه می دانیم که چنین کارخانه ای نه فقط برق بلکه تعداد چیزهای نامطلوب نیز تولید می کند، مانند دود، دوده، اکسیدهای گوگرد و ازت، گاز کربنیک، حرارت و تعدادی ترکیبات آلی. هر کدام از اینها جزء مقوله «ناخوب» محسوب می شوند و متضمن هزینه ای برگزیده عده ای از مردم هستند. دود و دوده هزینه های نظافت خانواده ها را بالا می برد؛ اکسیدها هزینه نگهداری و مرمت ساختمانها را افزایش می دهند؛ و هزینه ای که بابت آلودگی ارگانیک می پردازیم به صورت دلار یا ریال نیست بلکه به صورت مشقات آدمی است - یعنی افزایش تعداد کسانی که به سرطان ریه مبتلا می شوند.

برخی از این هزینه ها را به ارزشهای اقتصادی می توان تبدیل کرد. طبق محاسبه، هزینه (ضرر) آلودگی هوا برای هر فرد امریکائی حدود ۶۰ دلار در سال است. هزینه (ضرر) آلودگی هوا بر اثر تولید برق توسط سوخت های فسیله حدود يك سوم کل هزینه های کارخانه های مربوطه است. کارخانه برق اتمی چه؟ باینکه این کارخانه ها فاقد مواد آلوده کننده شیمیائی است و لسی مقداری رادیو ایزوتوپ از آنها به فضا پراکنده می شود. علاوه بر انفجارات اتمی، گازهای خروجی از رآکتورهای اتمی و دستگاه های تبدیل سوخت آنها موجب افزایش «ید ۱۳۱» در غده تیروئید انسانها و اغنام و احشام می شود. این قبیل مواد رادیواکتیو زیانهای جسمانی شدیدی وارد می کنند. از بررسیهای تطبیقی در مورد جذب ید ۱۳۱ طبیعی (محیطی) توسط تیروئید حیوانات اهلی و انسانها می توان تخمین زد که در برخی از مناطق صنعتی و حول و حوش کارخانه های برق اتمی تیروئید انسانها در طول عمر خود در معرض ۰/۲ تا ۱۳/۶ راد

(RAD) تشعشع است. انجمن فدرال تشعشع (امریکا) در مورد ید ۱۳۱ برای این عقیده است که متوسط جذب آن توسط غده تیروئید در طول عمر يك انسان نباید از ده راد تجاوز کند. بموجب پیش بینی کمیسیون انرژی اتمی آمریکا، میزان تولید برق اتمی آمریکا در سال ۱۹۸۰ بیش از ۱۰۰ برابر میزان آن در ۶۱-۱۹۶۰ خواهد بود و در سال ۲۰۰۰ به بیش از ۱۰۰۰ برابر سال پایه (۶۱-۱۹۶۰) خواهد رسید. به زبان ساده اقتصادی، این گفته بدان معنی است که اگر قرار باشد مقدار تشعشع از حد معینی که بی خطر شمرده شده تجاوز نکند، لازم است که صنعت تولید برق اتمی در هزینه های آتی توسعه خود دینگی صرف بهبود تکنیک های خود برای محدود کردن خروج ید ۱۳۱ به محیط زیست بکند و این مبلغ نباید از ۴۰ برابر آنچه فعلاً خرج می شود کمتر باشد. بدیهی است که هزینه انجام این قبیل پژوهشها به مخارج کلی احداث کارخانه های اتمی افزوده خواهد شد - البته به شرط آنکه چنین بهبودی از لحاظ فنی قابل انجام باشد. بنا به نظر انجمن تشعشع، حتی همان ۱۰ راد تشعشع راداکتیو به غده تیروئید، که بی ضرر اعلام شده، متضمن هزینه های انسانی است، چه هر گونه تشعشع به بدن آدمی خالی از خطر نیست. تشعشع ۱۰ راد رادیواکتیو به تیروئید، تعداد مبتلایان به سرطان تیروئید را ده برابر بیشتر می کند. اگر بپذیریم که تجمع ۱۰ راد تشعشع ید ۱۳۱ در غده تیروئید آمریکائیان متضمن هزینه ای است، بنا بر این عده ای از مردم ناگزیرند زمانی این هزینه را با سلامت خویش پرداخت کنند.

کل هزینه کنترل آلودگی آب تحت ضوابط فعلی در عرض ۱۰ تا ۲۰ سال آینده حدود ۱۰۰۰۰۰ میلیون دلار، و خسارات ناشی از آلودگی هوا بالغ بر ۱۱۰۰۰ میلیون دلار در سال برآورد شده است. این ارقام حتی در مقایسه با تولید ناخالص ملی آمریکا بسیار کلان است.

امثله و شواهد فوق دال بر این است که عیوب تکنولوژی جدید، - که آلودگی محیط زیست آنها را نمایان کرده - عیوبی است اساسی. همچنین، آشکار است که انرژی اقتصادی برخی از جنبه های تکنولوژی و شیوه های فنی،

۱- تولید ناخالص ملی آمریکا در سال ۱۹۷۱ از ۱۰۰۰ میلیارد دلار متجاوز بود (م).

به خاطر ایجاد آلودگی، بسی کمتر از آن است که ظاهراً می بینیم. اما حادثترین مشکل این است که ابداعات مهم تکنولوژیک برای منابع اساسی که بیوسفر در اختیار بشر قرار می دهد، خطری عظیم به شمار می رود زیرا آنها را در معرض زوال و فساد قرار داده است. بقاء و دوام نظام تولیدی بشر افق تاریکی درپیش دارد.

تکنولوژی منهدم کننده خویش است.

وجود تمامی جانداران، و کلیه فعالیت های انسان - از جمله تکنولوژی، صنعت و کشاورزی - موقوف و منوط به فرایندهای دوره ای به هم پیچیده است، و چهار عنصری که قسمت اعظم اشیاء زنده و محیط زیست را تشکیل می دهند - کربن، اکسیژن، هیدروژن و ازت - دستخوش و ذیمدخل در این فرایندها هستند. آنچه این دور (سیکل) ها را پدید می آورد، اعمال اشیاء زنده است: گیاهان سبز گاز کربنیک را به مواد غذایی، بافت و سوخت تبدیل می کنند و در عین حال به تولید اکسیژن می پردازند به نحوی که کل مقدار اکسیژن بیوسفر حاصل فعالیت گیاهان است. همچنین گیاهان ازت غیر آلی را به پروتئین که ماده غذایی بس مهمی است، مبدل می کنند. حیوانات اساساً از غذایی که گیاهان تولید می کنند به زندگی ادامه می دهند، و به نوبه خود به تولید مجدد مواد غیر آلی - گاز کربنیک، نیتراتها و فسفاتها - که زندگی گیاهی را تأمین می کنند، می پردازند. بعلاوه، تعداد بیشماری موجودات ریز که در آب و خاک وجود دارند، در این فرایندها شرکت دارند. در مجموع، این شبکه عظیم تأثیر و تأثرات بیولوژیک، سیستم فیزیکی (طبیعی) فعلی را که بشر در آن زیست می کند - یعنی آب و خاک - ایجاد می کند. همین تأثیر و تأثرات است که مایه پاکسازی آبهای سطحی و تنظیم کننده هوا است.

این فرایندها «ماشین جاندار» بسیار عظیم و بسیار پیچیده ای را تشکیل می دهد که بیوسفر نام دارد؛ و کلیه فعالیت های انسان از جمله تکنولوژی بستگی دارد به بی عیب بودن و درست کار کردن این ماشین [بیوسفر]. در صورتی که گیاهان به عمل کربن گیری (Photosynthesis) نپردازند، اکسیژن که

لازمه روشن بودن اجاق‌ها و کوره‌ها و مایه حیات جانداران است، وجود نخواهد داشت. این ماشین سرمایه بیولوژیک ما است، چه دستگاهی است که تمام تولیدات ما بسته به وجود آن است. هرگاه آن را منهدم کنیم، پیشرفته‌ترین تکنولوژی ما هیچ و پوچ خواهد شد. با این وصف، سهم‌گین‌ترین گزندى که به تمامیت و سلامت این سرمایه بیولوژیک وارد می‌شود، از جانب خودتکنولوژی است.

تکنولوژی ماهیت «خود منهدم‌کننده» اش را در اثرات سوئی که بر محیط زیست می‌گذارد، بروز می‌دهد. به عنوان مثال، اتکاء ما به یک تکنولوژی کشاورزی که اساساً مبتنی است بر استفاده فراوان از کود ازته غیرآلی، در دور (سیکل) ازت طبیعی اختلال فاحشی ایجاد می‌کند. بعلاوه، بسیاری از سیستم‌های مدرن کشاورزی روز بروز کمتر به کشت بقولات عنایت می‌ورزند، در حالی که این نوع گیاهان به واسطهٔ ملازمت با باکتریهای مخصوص می‌توانند محتوی ازت آلی خاک را از طریق تثبیت ازتی که از هوا اخذ می‌شود، به مقدار پیشین خود بازگردانند. طبق تحقیقات اخیر تثبیت ازت توسط باکتریها در حفظ دور ازت اهمیتی به مراتب بیش از آنچه تاکنون پنداشته می‌شد، دارد.

آنچه مخصوصاً رعب‌آور است این است که فرایند طبیعی تثبیت ازت، بر اثر استعمال کود ازته غیرآلی شدیداً دچار اختلال می‌شود. مسدودها است معلوم شده که وقتی باکتریهای تثبیت‌کننده ازت در معرض مقادیر مفرطی نیترات قرار گرفته و بدانها آغشته شوند، فرایند تثبیت ازت متوقف می‌شود، و حتی ممکن است برخی از این باکتریهای سودمند نتوانند در چنین شرایطی به بقا خود ادامه دهند.

به تدریج که ذخیره ازت آلی خاک زوال می‌پذیرد، توانائی اش برای تغذیه و رویاندن محصولات، مگر با استعمال مفرط کود غیرآلی، رو به نقصان می‌گذارد؛ و هرگونه تلاش برای استفاده ثمربخش از خاک به منظور کاشت و برداشت محصولات لامحاله منوط به وعده طولانی‌تری از اعاده وضع خواهد بود [به بیان ساده‌تر، ناگزیریم دوره آیش زمین را متدرجاً طولانی‌تر کنیم]. نیز محتمل است که استفاده مفرط از کودهای شیمیائی، جمعیت طبیعی میکروبیهای

تثبیت کننده ازت را متدرجاً از بین ببرد. پژوهش‌های کنونی نشان می‌دهد که این ارگانیزم‌ها (باکتری‌ها) هنگامی اثر بخش هستند که با برخی از انواع گیاهان هم‌جوار باشند. بنابراین، در تلاش‌های آتی خود برای اعاده حاصلخیزی خاک ناگزیریم به موجود بودن تعداد فراوانی از باکتری‌های تثبیت کننده ازت در خاک درجوار گیاهان مختلف متکی باشیم. همچنان که به استعمال بی‌رویه کود ازته ادامه می‌دهیم، باید به مخاطره معدوم کردن انواع باکتری‌های تثبیت کننده ازت - که در اعاده باروری خاک محتاج آنها هستیم - تن در بدهیم. بدین گونه، مانده فقط منابعی را که سیستم بیولوژیک خاک در اختیارمان گذاشته تھی می‌کنیم، بلکه قابلیت تجدید حاصلخیزی خاک را نیز از بین می‌بریم.

جنبه‌ای از خصلت خود منهدم کننده تکنولوژی را در عواقب حشره کش‌های جدید می‌توان دید. ما در تلاش خود برای کنترل آفات پنبه - که مستلزم استعمال مقادیر حشره کش‌های ترکیبی [مصنوعی] است - روابط طبیعی را به هم زده‌ایم و در نتیجه، اختیار ماشینی که بطور طبیعی به انتظام و کنترل آفات می‌پردازد، از دست‌مان رها شده است. به کار بردن مفرط حشره کش‌های جدید بعضی از آفت‌هایی را که سابقاً به پنبه حمله می‌کرد، کشته و معدوم کرده است. اما در حال حاضر پنبه مورد تاخت و تاز حشرات جدیدی است که جای آفات سابق را گرفته‌اند و تاکنون آفت پنبه محسوب نمی‌شدند. گذشته از این، آفت‌های جدید به واسطه فرایند انتخاب طبیعی انواع مقاوم، که در جریان توارث به ظهور می‌رسد، روز به روز در مقابل حشره کش‌ها مقاوم‌تر می‌شوند. فی‌المثل، در مزارع پنبه تگزاس برای کنترل آفات پنبه در سال ۱۹۶۳، ددت مصرف شده بیش از ۵۰ برابر مقداری بود که در سال ۱۹۶۱ برای همین منظور مصرف شد. کرم توتون، که اکنون یکی از آفت‌های پنبه است، در مقابل متیل پاراتیون، که قوی‌ترین حشره کش جدید است، تقریباً مقاوم است.

در بعضی از مناطق مهم پنبه خیز، حشره کش‌ها حیوانات و انگل‌های حشره خوار را از بین می‌برند، زیرا این موجودات در مقایسه با خود آفت‌ها نسبت به حشره کش‌ها حساس‌ترند و لذا زودتر از پا در می‌آیند. نتیجه این وضع چیست؟ خود حشره کش‌ها باعث بروز آفت می‌شوند! نکته دیگر آنکه، پرندگان و ماهیانی که ته‌مانده مواد حشره کش را جذب بدن می‌کنند مسموم

می‌شوند و در نتیجه، جمعیت آنها نقصان می‌یابد.

اتكاء بشر به طبیعت

هر نوع دلخوشی و بی‌خیالی، و هر خط‌مشی که دولتها در پیش گیرند، نمی‌تواند مارا از چنگال يك واقعیت عمیق زندگی امروزی خلاصی بخشد. این واقعیت عبارت از این است که محیط زیست بابت مداخله و تجاوزاتی که تکنولوژی به خطه‌اش روا می‌دارد، باج و جریمه می‌ستاند.

موفقیت‌های شگرف تکنولوژی این پندار باطل را که می‌توانیم از پرداخت باج و خراج شانه خالی کنیم، تقویت می‌کند. تکنولوژی به خاطر نعمتهائی که به زندگی امروزی ارزانی داشته، وجهه‌ای عظیم کسب کرده است. تکنولوژی ثروت حاصل از کار و مجاهده انسانی را بسی افزایش داده؛ عمر بشر را طولانی‌تر کرده؛ ثمرات زندگی را شیرین‌تر کرده است. همه این نعمات و برکات، اعتقاد به خوبی بی‌چون و چرای تکنولوژی را راسخ‌تر کرده است.

از يك لحاظ، این اعتقاد موجه و برحق است. اتومبیل یا رآکتور اتمی واقعاً يك پیروزی تکنولوژیک است. درهریک از این دو اختراع معارف فیزیکی و شیمیائی دامنه‌دار و مهارت‌های نبوغ‌آمیزی در رشته‌های مختلف به کار گرفته شده است. ساخت و اختراع این ماشینها موفقیت بوده است، و استعمال‌شان شکست. همین که اتومبیل از کارخانه خارج و وارد محیط زیست می‌شود، استحاله می‌یابد. آنگاه ماهیت خود را به‌عنوان عامل آلودگی هوا و آب و مایه بیماری‌های گوناگون بروز می‌دهد. این موضوع درمورد رآکتور اتمی نیز صادق است.

تا این تاریخ بشر باج‌گزافی بابت توهمات خود پرداخته است. به‌خاطر مزیت‌های وسایط نقلیه [موتوری] جریمه‌ای به صورت استنشاق هوای کثیف و سیاه مه و ابتلاء به امراض مختلف پرداخت می‌کنیم. درازاء اثرات نیرومند حشره‌کش‌های جدید، تاوان دیگری می‌پردازیم که همانا از میان رفتن تدریجی وحوش و بروز اختلال در سیستم‌های اکولوژیک است. درمقابل استفاده از نیروی اتم، به‌مخاطرات بیولوژیک ناشی از تشعشعات تن درمی‌دهیم. با ازدیاد سطح

تولیدات کشاورزی از طریق استعمال کودهای شیمیائی، آلودگی آب را تشدید می‌کنیم.

هرگاه بنا باشد بشر به عنوان ساکن دنیائی که تحت تأثیر تکنولوژی مدام در حال تغییر ماهیت است، پایدار بماند ناگزیر است در نحوه نگرش خود نسبت به محیط طبیعی خویش که عرصه تاخت و تاز تکنولوژی قرار گرفته، تجدید نظر کند. زیرا آدمی در تکاپوی پر شور خود برای تمتع از ثمرات علم و تکنولوژی به دام توهمی قتال در افتاده است: اینکه انسان سرانجام از اتکاء به طبیعت آسوده شده است.

لیکن حقیقت، به طرزی دردناک و فاجعه‌آسا، چیز دیگری است. حقیقت آن است که اتکاء ما به تعادل طبیعت نقصان نیافته بلکه در واقع افزون تر شده است. تکنولوژی جدید شبکه فرایندهای محیط زیست را، آن هم در آسیب پذیرترین نقاطش، به نحوی تحت فشار قرار داده و چنان اختلالی در آن به وجود آورده که گریز گاه چندانی برای بشر باقی نگذاشته است. فرصت کوتاه است. باید از هم اکنون دست به کار شویم و با آموختن نحوه انطباق قدرت تکنولوژیک خود با الزامات قدرتمندتر محیط زیست، کار را آغاز کنیم.

ترجمه: احمد کریمی

روزنامه‌های «غیرفارسی» ایران

بخش مهمی از تاریخ مطبوعات ایران به روزنامه‌های غیر فارسی که در ایران انتشار یافته‌اند اختصاص دارد. در این مقاله سعی شده است در حدود امکان مشخصات کلی روزنامه‌های غیرفارسی از قبیل «نام نشریه - محل انتشار - نام صاحب امتیاز و تاریخ انتشار» و پاره‌ای خصوصیات دیگر مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد. ضمناً تحقیق و بررسی درباره روزنامه‌های چندزبانه و نیز آن دسته از روزنامه‌های غیرفارسی که پس از شهریور ۱۳۲۰ انتشار یافته‌اند به وقتی دیگر موکول شده است.

۱- روزنامه‌های فرانسوی زبان

روزنامه‌هایی که به زبان فرانسه منتشر شده‌اند عبارتند از: LA PATRIE که نخستین روزنامه «غیرفارسی» ایران است. ECHO de PERSE که در سال ۱۸۸۵ میلادی به کوشش دکتر مورل انتشار یافته است. INDÉPENDANCE DE PERSE (استقلال ایران) که دکتر حسین کحال در سال ۱۳۲۸ قمری آن را انتشار داد. ALLIANCE FRANCAISE که در سال ۱۲۹۸ شمسی انتشار یافت. و MESSAGER DE TEHERAN که به مدیریت «فرانسوا ملک کرم» در سال ۱۳۰۴ شمسی در تهران انتشار یافت و بالاخره روزنامه JOURNAL DE TEHERAN که در سال ۱۳۱۳ شمسی به مدیریت و صاحب امتیازی عباس مسعودی انتشار آن در تهران آغاز شد. و از ۱۳۲۱ شمسی به مدیریت جواد مسعودی منتشر می‌شود.

اینک به معرفی بیشتر هریک از روزنامه‌های مذکور می‌پردازیم. **لاپاتری** یا نخستین روزنامه غیرفارسی که در ایران منتشر شده است. شماره اول روزنامه «لاپاتری» در تاریخ شنبه نهم محرم ۱۲۹۳ قمری برابر با

پنجم فوریه ۱۸۷۶ میلادی منتشر شده است. مدیر روزنامه بارون دونورمن
BARON DE NORMAN بوده است.

از این روزنامه بیش از یک شماره منتشر نشده است، چون دم از آزادی
و مساوات می زده توقیف شده است.

چند مسافر خارجی از جمله «کرزن» در کتاب «ایران و مسأله ایران»
و خانم کارلا سرنای «CARLA SERNA» ایتالیائی در کتابی به عنوان «مردم
و چیزهایی که من در ایران دیده ام» سرمقاله این روزنامه را که عامل اصلی
توقیف این روزنامه بوده در سفرنامه های خود آورده اند.

کرزن در کتاب «ایران و مسأله ایران» چنین می نویسد:

«بعد از سفر اول شاه به اروپا میرزا حسن خان وزیر امور خارجه که از مصادقات
اروپائی خود سخت به هیجان آمده بود تأسیس روزنامه ایرانی و فرانسوی را
پیشنهاد نمود. دستگاه کارفرام آمد و یکنفر اروپائی هم برای اداره روزنامه
انتخاب شد و عنوان خوش آیند «وطن» را نیز برگزیدند. اما در ۵ فوریه
۱۸۷۶ همینکه اولین و یگانه شماره درآمد در سرمقاله افتتاحی آن اظهارات حیرت
انگیز ذیل جلب توجه نمود... راجع به امور داخلی ما با آزادی تام داد سخن
خواهیم داد ما به هیچوجه و قطعاً طرف هیچ جانبی را نخواهیم گرفت. و با
احدی پیمانی نداریم و زیر بار هیچگونه تعهدی هم نیستیم. علاقه ما خدمت
به مملکت است و در این راه فقط احتیاجات واقعی او را در نظر داریم. ما
طرفدار ترقی هستیم و از هر گونه تحقق آن حمایت می نماییم. ولی هیچگاه راه
تملق فرومایگان را نخواهیم پیمود و نسبت به ارکان قدرت چاپلوسی نخواهیم
کرد. ما از هر قسم فکر و مرام درست دفاع و هر کار خلافی را سرزنش خواهیم
کرد. و هرگاه آن اعمال مخالف قانون باشد شدت شماتت ما دوچندان خواهد
شد. جنگ و پیکار بر ضد دزدی و فساد و آنانی که عامل آنند - ترقی و عدالت و
حق شعار ما و روزنامه ماست و با تمام دقت هم خود را صرف آن نخواهیم کرد که
که شایسته علاقه مردم باشیم و خود را به منزله قهرمان حقوق این کشور و
هموطنان خویش آماده می سازیم.»

«این حرفها در گوش ایرانیان مثل این بود که «سری ترونت ورت» در
پارلمان انگلستان راجع به الیزابت ملکه سخنوری نماید.

یا «کایوس گراکوس» در مجلس زعمای رم طوفان سخن برانگیزد. که تجاوز نسبت به همه آن چیزهایی بود که در ایران سخت گرامی است. پس بی‌درنگ با اخراج نویسنده خطا کار مقاله روزنامه جسارت پیشه را برای همیشه تعطیل کردند. این شماره که من عبارت‌های فوق را از آن اقتباس کردم در تاریخ روزنامه نویسی نمونه ممتازی است و سزاوار کنجکاوی.»

اما خانم «کارلا سرنای» ایتالیائی در کتاب «مردم و چیزهایی که من در ایران دیده‌ام» در باب این روزنامه چنین نوشته است.

از این روزنامه فارسی و فرانسه که در مباحث سیاسی و مالی و صنعتی و تجارتی بحث می‌کرد و نامش «لاپاتری» بود فقط يك شماره به تاریخ ۵ فوریه ۱۸۷۶ منتشر شد. تولد و مرگش هر دو در همین يك روز اتفاق افتاد. مقاله اول این روزنامه این بود.

«خوانندگان و هم قلمان ما بدانند که دولت اعلیحضرت شاه به ما اجازه دادند که روزنامه‌ای به دوزبان فرانسه و فارسی منتشر کنیم. در این شماره اول لازم می‌دانیم روشی را که برای این کار اختیار کرده و همه وقت نیز نصب‌العین ما خواهد بود به اطلاع عامه برسانیم:

مملکت ایران تا کنون روزنامه صحیحی نداشت که بتواند چنانکه باید آن را به ممالك بیگانه بشناساند و در صورت لزوم از منافع آن دفاع کند.

هم قلم ما روزنامه ایران که روزنامه رسمی دولتی است البته تا کنون در این راه مصدر خدمت بسیار شده ولی چون تنها به زبان فارسی نگاشته می‌شود دامنه انتشار آن وسعتی ندارد. و کمتر کسی در خارج ایران آن را می‌شناسد. منظور ما این است که این نقیصه را رفع کنیم و هم قلمان اروپائی خود را از کلیه مسائل مهمه سیاسی یا عمومی که به ایران مرتبط است بیاگاهانیم ضمناً خوشوقت خواهیم شد که با ایشان در باب این امور در مواقع لازم به مباحثه بپردازیم و چون از تصادف افکار، برق حقیقت جستن می‌کند می‌خواهیم از این مباحثه به همین نتیجه برسیم. و برق حقیقت را در ایران ظاهر کنیم.

بنابر این از عالم مطبوعات اروپائی متوقع چنانیم که ما را نیز در انجمن اهل فکر و بحث شایسته مقامی بدانند اگر چه آن مقام کوچک باشد. چه ماهنوز

تازه کاریم و جز چنین مقام توقع دیگری نداریم. لیکن امیدواریم که از تجربه و خبرت همکاران اروپائی خود که در این میدان سابقه بسیار دارند استفاده کنیم و خبر این استفادات را شامل حال ایران بنمائیم.

در باب مسائل داخلی البته ما با نهایت بی طرفی سخن خواهیم دانست به هیچ دسته ای منتسب نیستیم و نمی خواهیم که به جائی منتسب باشیم. و از هر گونه قیدی آزادیم و به هیچ مقام رسمی بستگی نداریم. تنها غرض ما خدمت به مملکت و نشان دادن حوائج حقیقی آن است. حمایت از ترقی هر وقت که پیش آید مسلک ماست. و با تمام قوا آن را تقویت خواهیم کرد. لیکن هیچوقت خود را به مرتبه متملقان پست تنزل نخواهیم داد و دولت را بیهوده مورد تمجید قرار نمی دهیم. بلکه روش ما دفاع از حق و عیبجویی از هر حرکت زشت است. هر کس مظهر حق و قانون باشد از او حمایت خواهیم کرد ولی اگر اعمال او برخلاف حق و قانون بود به انتقاد و ملامت اوقیام می کنیم. توجه به زندگانی خصوصی و نام و نشان اشخاص کار ما نیست. در این مرحله نه اینکه ما فقط بی طرف می مانیم بلکه کاملاً چشم خود را می بندیم. چشم عیبجویی ما فقط متوجه اعمال و حرکاتی است که به منافع اساسی مملکت صدمه بزند و موجب خسران و ضرر باشد. بنابراین مقدمات مبارزه بر ضد هر گونه تعدی و افراط و تفریط و احترام به دین و شاه روش اساسی ماست. شعار ما ترقی و عدالت و مساوات است و جز این مرامی نداریم. از آنجا که وطن پرستی برای هر فرد از افراد يك ملت بزرگترین فضیلت هاست ما نیز نام روزنامه خود را وطن «لا پاتری» گذاشته ایم. در ایران معمولاً غرض از وطن پرستی را همان پرستش سرزمین مولودی می دانند. در صورتیکه وطن پرستی در معنی جامع متضمن محبت به پادشاه و احترام به قوانین و مؤسسات و اطاعت از حکومت نیز هست. یکی از نویسندگان فرانسوی می گوید:

«هر کس دلی پاک دارد وطن خود را عزیز می شمارد.» از خداوند توفیق می خواهیم که خوانندگان به میمنت این اسمی که اختیار کرده ایم ورود ما را در عالم مطبوعات به حسن قبول تلقی کنند. تا ما نیز برای آنکه شایسته این عنایت شویم با تمام قوا بکوشیم و در هر وقت و هر مقام مدافع حقوق ملک و ملت باشیم. »

«اکودو پرس»

روزنامه اکودو پرس «ندای ایران» تحت نظر و به سرپرستی «دکترمورل» در تهران، تأسیس شده است. شماره اول این روزنامه در فروردین ۱۳۰۲ قمری مطابق با ۱۲ مارس ۱۸۸۵ میلادی به زبان فرانسه منتشر شده است. اعتمادالسلطنه در کتاب «المآثر والاثار» این روزنامه را از آن خود می‌داند ولی به طوری که گفتیم این روزنامه را «دکترمورل» انتشار داده است. روزنامه «اکودو پرس» دومین روزنامه‌ای است که در ایران به زبان فرانسه منتشر شده است و نخستین روزنامه همانطور که قبلاً گفته شد روزنامه «لاپاتری» بوده است.

«اندپاندانس دو پرس»

روزنامه «اندپاندانس دو پرس» «استقلال ایران» به طور هفتگی به زبان فرانسه به مدیریت دکتر حسین کحال در سال ۱۳۲۸ قمری برابر با «چهارم ژوئن ۱۹۱۰ میلادی» در تهران شروع به انتشار کرده است و از آن بیش از سه شماره انتشار نیافته است و بعد جای خود را به روزنامه «استقلال ایران» که به صاحب امتیازی مستعان الممالک و مدیریت دکتر حسین کحال به زبان فارسی منتشر شده، سپرده است.

«آلیانس فرانسز»

روزنامه «آلیانس فرانسز» به زبان فرانسه، به طور هفتگی در تهران انتشار یافته است. سال تأسیس روزنامه ۱۲۹۸ شمسی است.

«مسائره دو تهران»

روزنامه «مسائره دو تهران» (پیک تهران) در تهران تأسیس شده است و نخستین شماره آن در شهریور سال ۱۳۰۴ شمسی به زبان فرانسه منتشر شده است. مدیر این روزنامه «فرانسوا ملک کرم» بوده است. روزنامه ایران در شماره یازده شهریور ۱۳۰۴ شمسی خود در باره این روزنامه چنین نوشته است:

«مسأله دوتهران» - در تحت عنوان فوق اولین شماره روزنامه به زبان فرانسه به اداره روزنامه ماریسید. روزنامه مذکور به مدیریت. مسیو فرانسواملك كرم هفته‌ای پنج شماره به زبان فرانسه منتشر می‌شود. روزنامه مذکور دارای تمام اطلاعات خارجی و اطلاعات داخلی و به علاوه دارای مقالات مهمه‌ای است برای اشخاصی که به زبان فرانسه آشنا هستند. بهترین روزنامه‌ای است که برای اولین دفعه در تهران منتشر شده است.»

روزنامه مذکور تا سال ۱۳۱۵ شمسی به طور مرتب انتشار یافته است.

«ژورنال دوتهران»

شماره اول روزنامه «ژورنال دوتهران» به مدیریت عباس مسعودی مدیر روزنامه یومیه اطلاعات در سال ۱۳۱۳ شمسی منتشر شده است.

روزنامه «ژورنال دوتهران» در چهار صفحه به قطع بزرگ به زبان فرانسه انتشار می‌یافته است. ترتیب انتشار ابتدا هفته‌ای يك بار بوده اما بعد یومیه شده است. مقالات «ژورنال دوتهران» اغلب ادبی - تاریخی و اقتصادی بوده است.

در سال ۱۳۲۱ شمسی چون به موجب قانون جدید مطبوعات هر فرد نمی‌توانست بیش از يك امتیاز داشته باشد امتیاز روزنامه «ژورنال دوتهران» به جواد مسعودی برادر «عباس مسعودی» واگذار شد.

محمود نفیسی



چند شعر از سرگشی یسه نین

روز ۲۱ سپتامبر یا چهارم نوامبر سال ۱۸۹۵ در خانواده‌ای
روستائی در دهکده کنستاننتینف از توابع کوزمینسکی کودکی چشم
به جهان گشود که او را سرگشی نامیدند.
یسه نین در سال ۱۹۰۹ پس از اتمام مدرسه ابتدایی به يك
مدرسه مذهبی رفت و بعد در پائیز سال ۱۹۱۲ به مسکو رفت و با
كمك پدرش در يك مغازه به کار پرداخت . اما دیری نپائید که به
شعر روی آورد و به علت خودداری از ادای احترام نسبت به ارباب
خویش همراه با سایر کارگران از کار برکنار شد و به زادگاهش
مراجعت کرد. وی در مارس سال ۱۹۱۳ مجدداً به مسکو بازگشت
و در یکی از چاپخانه‌های این شهر به عنوان كمك مصحح شروع
به کار کرد.

مشغله زیاد تمام وقت او را گرفته بود و برای کارهای ادبی مجالى به او نمى داد از این رو از کار کردن در چاپخانه دست کشید و خود را وقف شعر کرد و در این کار با توفیق فراوانى مواجه شد. عشق به میهن در اشعار یسه نین نه به عنوان يك احساس ساده شاعرانه بلکه به عنوان عامل خلاقه او در نظر گرفته مى شود.

یسه نین در سال ۱۹۲۱ با آیسدورا دونکان رقاصه معروف بالشوى تاتر مسکو و در سال ۱۹۲۵ با صوفیا اندریونا تولستوى، نوئه لو. نیکلایویچ تولستوى نویسنده مشهور روسى ازدواج کرد. اما ازدواج دوم نیز مانند پیوند اول به عدم موفقیت انجامید.

یسه نین در جریان انقلاب اکتبر فعالیت های زیادی داشت ولى بعد به علت نامالایماتى که دید در شب ۲۸ سپتامبر ۱۹۲۵ هنگامى که بیش از سی سال نداشت در میهمانخانه «آنکلترا» لنینگراد خودکشی کرد.

یسه نین در آستانه این سفر ابدى بر قطعه کاغذى خطاب به یکی از دوستانش آخرین اثر خویش «خدا حافظ دوست من، خدا حافظ» را باقى گذاشت (ترجمه فارسى این شعر سال ها پیش در سخن چاپ شده است). آثاری که در این صفحات آمده از میان «نغمه های ایرانى» یسه نین یعنى یکی از پراחסارترین کتاب های او انتخاب شده است.

نغمه های ایرانى

زخم سابقم التیام پذیرفته است
خیال های باطل سکر آور قلبم را نمى آزارند
در زیر آسمان آبی تهران
در قهوه خانه ای آنها را علاج مى بخشم.

قهوه چى که شانه های افتاده ای دارد
برای رقابت با قهوه خانه روسى
به جای ودکای گیرا و شراب کهنه
با چایى پر رنگ از من پذیرایی مى کند

میزبان من! میهمان نوازی کن، ولى از حد نگذر
گل سرخ های فراوانى در گلستان تو مى شکفند
بی جهت نیست که با کنار رفتن چادر سیاه

آن چشم‌ها به من چشمک می‌زنند.

در روسیه، دختران بهاری را، ما
چون سگان در غل و زنجیر نگه نمی‌داریم
بوسیدن را رایگان، بدون حيله و بی‌جنگ و ستیز می‌آموزیم.

هان، ولی به این یکی برای حرکات اندامش،
برای صورت چون شفقش،
شال خراسانی
وقالی شیرازی پیش‌کش می‌کنم.

امروز از صراف
که درازای هر روبل پنج ریال می‌دهد پرسیدم
کلمه محبت‌آمیز «دوستت دارم» را چگونه به فارسی
به «لاله» زیبا بگوییم؟

امروز راحت‌تر از باد و آرام‌تر از جریان آب دریای «وان»
از صراف پرسیدم:
کلمه نوازشگر «بوسه» را چگونه به فارسی
به «لاله» زیبا بگوییم؟

و باز همچنان که ترس عمیق‌تری در قلبم خافه کرده بود
از صراف خواستم تا به من بگوید
چگونه به «لاله» زیبا بگوییم
که او «به من تعلق دارد».

صراف به اختصار گفت:
درباره عشق حرف نمی‌زنند
از برای عشق فقط آه می‌کشند،

و چشمانشان چون یاقوت می درخشد .

از عشق و ثیقه نمی طلبند ،
بلکه سرچشمه شادی و بدبختی را در آن می جویند .
تنها دستهایی که چادرسیاه را به کنار می زنند
قادرند بگویند که «تو از آن منی» .

شاهانه ! تو از آن منی ، شاهانه !
زیرا که من از شمالم ، دیگر چه می خواهی
دنیا یی گفتنی برای تو دارم ،
می خواهم از دستهایت ، از چاودارهای موج
در تالاب مهتاب برای تو سخن ها بگویم .
شاهانه ! تو از آن منی ، شاهانه !

زیرا که من از شمالم ، دیگر چه می گویی ،
زیرا که ماه در آنجا صد برابر بزرگتر است .
شیراز هر چند که زیبا باشد
از فضای ریازان بهتر نیست .
زیرا که من از شمالم ، دیگر چه می گویی .
دنیا یی گفتنی برای تو دارم .
من این موها را از چاودار گرفته ام
اگر می خواهی آنها را به دورانگشتانت ببیج
من هیچ دردی احساس نمی کنم .
شاهانه ! تو از آن منی ، شاهانه !
در آنجا ، در شمال هم دختری است
شگفت همانند تو
شاید که او نیز به من می اندیشد .
شاهانه ! تو از آن منی ، شاهانه !

دختر ك ایرانی تو گفتی که سعدی
بر سینۀ تو بوسه می زند

ترا بخدا اندکی تأمل کن ،
من نیز روزگاری خواهم آموخت .

تو برای «فرات» خواندی
که گل‌های سرخ از دختران فانی بهترند
اگر که من حماسه سرا بودم
نغمه‌ای دیگر می‌سرودم .

این گل‌های سرخ را پر پر می‌کردم
زیرا تنها دلخوشی من آن است که
در دنیا
بهتر از «شاهانه» عزیزم یافت نشود .

با پند و اندرز رنجم مده
برای من دیگر اندرزی نیست .
اگر من شاعر زاده شده بودم
همچون شاعران بوسه می‌زدم .

هرگز در سفر نبوده‌ام
در آن باره از من سؤالی مکن
در چشمان تو دریایی دیده‌ام
که با نوری آبی رنگ می‌درخشد .

با کاروان به بغداد نرفته‌ام
به آنجا ابریشم و حنا نبرده‌ام
قامت زیباییت را خم کن ، بگذار
که برزاقوانت دمی آرام بگیرم .

من از دلتنگی بدین جا روی نیاورده‌ام

تو مرا آن چنان که کسی نبیند فراخواندی
دستهای قو مانند تو همچون دو بال برپیکرم حلقه شده اند.
دیری است که در زندگی به دنبال آسایشی هستم
هر چند که بر زندگی گذشته ام نفرین نمی فرستم،
پس از سرزمین شادت، سخنی بگو.

هر چند در سفر نبوده ام
ولی دمی که در کنار تو هستم به آن می اندیشم
زیرا که چشمانت همچون دریایی است
که شعله های آبی آتش در آن زبانه می کشند.

سرزمین لاجوردی رنگ فردوسی
تو نمی توانی با خاطرات مرا بر آن بداری
که روسیه دوستداشتنی را از یاد ببرم.

ایران، تو خوبی و من خوب می دانم،
گل های سرخ تو چون چراغهای روشن می درخشند.
و باز درباره سرزمین دور،
با طراوت خود با من سخن می گویند.
ایران تو خوبی و من خوب می دانم.
اما صدای تو را «شاعری» عزیز
در این لحظه جدایی
برای آخرین بار می شنوم.

من از بیچارگیهای تو پروایی ندارم
اما در هر واقعه ناگواری
برایت ترانه ای از خود بر جای می گذارم.
به هنگام خواندن به من بیندیش
و من نیز در ترانه هایم به تو پاسخ می دهم.
در خراسان درهایی است که

آستانه‌آنها با گل‌های سرخ پوشیده شده است
 دختر فکورا ایرانی در آنجا زندگی می‌کند
 در خراسان از این درها بسیار است
 اما من نمی‌توانم آنها را باز کنم.

دستهایم آن چنان که باید توانا است
 به موهایم طلا و مس است
 صدای دختر ایرانی ظریف و زیبا است
 دستهایم آن چنان که باید توانا است
 ولی این درها را نمی‌توانم باز کنم.

بی باکی من در عشق به چه کار می‌آید
 برای چیست؟ برای چه کسی ترانه بخوانم
 اگر «شاکا» حسود شده است،
 اگر من نمی‌توانم این درها را باز کنم،
 پس بی باکی من در عشق به چه کار می‌آید؟

هنگام بازگشت به روسیه فرارسیده است .
 ایران! آیا ترا ترک می‌کنم؟
 آیا برای همیشه از تو جدا می‌شوم؟
 هنگام بازگشت به روسیه فرارسیده است

خدا حافظ ایران، خدا حافظ
 بگذار تا نتوانم درهایت را بگشایم
 تو اندوهی با شکوه به من هدیه کرده‌ای.
 در باره تو در وطنم شعر خواهم سرود
 خدا حافظ ایران، خدا حافظ
 چرا ماه این چنین بی رنگ
 بر باغها و دیوارهای خراسان می‌تابد؟
 گویی که در دشت روسیه

زیرهاله‌ای از مه قدم می‌زنم.

«لاله» عزیز این را در يك شب خاموش
از درختان سرو پرسیدم.
اما درختان انبوهی که سر به فلک کشیده بودند
حتی کلمه‌ای در جوابم نگفتند.

در گلستانی خاموش از گل‌ها پرسیدم
چرا ماه این چنین بی‌رنگ می‌تابد؟
اما گلها جواب دادند:
«از زمزمه آندوه‌بارگل‌های سرخ دریاب»
برنگ گل سرخ فرو ریخت و آهسته گفت:
«شاهانه» تو با دیگری نرد عشق می‌بازد،
«شاهانه» تو بر دیگری بوسه می‌زنی.

می‌گفت:
«جوان روس در نمی‌یابد
در قلب او ترانه است، و در ترانه جسم و جان».
از این رو است که ماه بی‌رنگ می‌تابد
از این رو است که ماه افسرده دل و رنگ پریده است.

خیانت‌های بسیاری دیده شده،
اشک و رنج! کیست که در انتظار آنها نباشد
و کیست که آنها را نخواهد.
با این همه
شب‌های فرخنده مهتابی وجود خواهد داشت
دل نادان از تبیدن بایست،
ما همه فریب خوردگانی خوشبختیم
بیچاره آنکه از قضا و قدر تمنا می‌کند
دل نادان از تبیدن بایست.

ما چون کودکانیم
اغلب می‌خندیم و می‌گرییم:
قسمت مادر جهان
خوشحالی و ناکامی است
دل نادان از تپیدن بایست.

سرزمین‌های بسیاری دیده‌ام
همه جا خوشبختی می‌جستم
بیش از این دیگر به جستجوی
سرنوشت مطلوب نخواهم پرداخت
دل نادان از تپیدن بایست.

ترجمه: ناهید باقرزاده (کاشی‌چی)

نامرد و مرد

جز درد عشق در دل ما هیچ درد نیست
آنرا که درد نیست بر آنم که مرد نیست
ای دل به درد ساز که نزد طبیب عشق
درمان نیافت آنکه سزاوار درد نیست
خاصیت سماع ز اهل یقین شنو
کاین شیوه کار مردم بیهوده گرد نیست
مردان به پیش تیر بلاجان سپر کنند
نامرد را تحمل روزنبرد نیست
زار است عصمت از غم هجران و همدمش
در آتش فراق بجز آه سرد نیست

عصمت بخارایی

(قرن نهم هجری)



اشتهکهاوزن^۱

نابغهٔ بازنشستهٔ موسیقی عصر ما

اشتهکهاوزن در کنار آهنگسازانی چون بولز^۲، نونو^۳، آیمارت^۴ و کونیک^۵ پس از جنگ جهانی دوم در ارائهٔ راهی که در حقیقت آنتون وبرن^۶ گشوده بود به نوع خاصی از منطق موسیقی دست یافت که تحت عنوان موسیقی سریل^۷ معروف شد.

بعنوان مقدمه شاید چندان بی‌مورد نباشد اگر بگوییم که در حدود سال ۱۹۲۴، آرنولد شوینبرگ^۸، آهنگساز اطریشی، پس از سالها جستجو برای دست یافتن به نظامی تازه، شیوه موسیقی دوازده تنی (دودکافنیک) را کشف کرده

1- Karlheinz-Stockhausen

3- Nono

5- Koenig

7- Seriell

2- Boulez

4- Eimart

6- A. Webern

8- A. Schoenberg

بود. این کشف شونبرگ در حقیقت کشف منطقه جدیدی از نظر ماده خام موسیقی بود و بهیچوجه الزاماً خصیصه استیلی (سبک شناسی) نداشت. شونبرگ بلافاصله منبع الهامی شد برای دو آهنگساز معروف قرن بیستم، یعنی آلبن برگ و آنتون ورن و در این میان ورن بود که کوشید ضوابط استیلی و فرم شناسی خود را نیز در رابطه‌ای دقیق با نیازهای درونی سیستم دوازده تنی قرار دهد. این جالب است که می بینیم پیر-بولز وقتی پایان دوران سلطه مکتب وین (منظور مکتب دوازده تنی و آهنگسازان پیشرو آن یعنی شونبرگ، برگ، ورن می باشد) را اعلام می کرد، از اصطلاح جالب «شونبرگ مرده» استفاده کرد و در حقیقت ورن نه تنها مرده بود بلکه تبدیل به وجدان بیدار نسل جدید آهنگسازان اوانگارد شده بود.

آنچه این آهنگسازان جدید مایل به گسترش بودند، نوعی ارتباط قابل اندازه گیری دقیق بین اجزاء و عناصر تشکیل دهنده موسیقی بود.

در این مرحله از جستجو، آهنگسازان پس از جنگ به رادیکال ترین شیوه «سریلیسم»^۱ یعنی موسیقی پونکتوئل^۲ دست یافتند.

جالب است وقتی می بینیم که اشتکها وزن در این دوران در کنار کونیک چه فعالیت وسیع مطبوعاتی در تبلیغ حقانیت این سیستم (یعنی سیستمی که دائماً بر حداکثر مسؤولیت هر «تک تن» در بنای یک کمپوزسیون و در مقابل تمام «تن های» دیگر تکیه می کند) دارد.

برای آنکه این مسئله برای خواننده کاملاً قابل درک باشد، لازم است توضیح داده شود که هر «تن» از جمع چند بعد تشکیل شده است. مثلاً هر تنی اجباراً زیر و بمی دارد، اجباراً مقداری از زمان را اشغال می کند، اجباراً در رنگ خاصی شنیده می شود و اجباراً در میزان خاصی از شدت یا ضعف اجرا می شود.

در صورتیکه دوازده تنی شونبرگ به این مسئله قناعت می کرد که بعد ارتفاع یعنی میزان زیر و بمی موسیقی را در نظم خاصی قرار دهد، آهنگسازان بعد از جنگ در سریلیسم خود کوشیدند ابعاد دیگر را نیز به طور سیستماتیک جهت بکار گرفتن در یک قطعه موسیقی تنظیم کنند.

به عبارت دیگر برای اشتکهاوزن مسئله‌ای حیاتی بود که چرا فلان تن را ترمیمت اجرا کند و چرا این تن يك ثانیه زمان اشغال کند و چرا این تن در يك منطقه بم باشد و چرا دارای شدت زیاد باشد. اشتکهاوزن در آن روزها هر که را که منکر لزوم این مقدار از نظم بود، بطور کلی به عنوان يك نادان در موسیقی تلقی می‌کرد و معتقد بود که همه باید چون او بیندیشند^۱.

در این دوران ما با چند اثر از با ارزش‌ترین قطعات اشتکهاوزن سرو کار داریم. به عبارت دیگر تصور ما از اشتکهاوزن، تصور از آهنگسازی است که تکامل تاریخی موسیقی را احساس کرده است.

اروپای پس از جنگ در نیازهای اولیه خویش و بهتی که برای هنرمندان خود ایجاد کرده بود خود را به اشتکهاوزن تحمیل کرد و اشتکهاوزن در جستجوی پاسخ‌هایی برای سؤال‌های بسیار دنیوی اروپای پس از جنگ بسیار صمیمی بود.

او خود را در اقلیت می‌دید و همچون راهبی مقدس و مصمم، درگیر مبارزه‌ای بسیار وسیع برای اثبات حقانیت موسیقی قرن مسا، خود را شدیداً مسؤول حس می‌کرد.

در همین دوران است که به کمک ایمارت می‌شاید که تازگی اقدام به انتشار نشریه تئوریک موسیقی «Die Reihe»^۲ کرده است. اشتکهاوزن در کنفرانس‌های پی در پی شرکت می‌کند، مقالات متعدد می‌نویسد و به شدت نگران موقعیت آهنگساز در جامعه پس از جنگ جهانی است و به خاطر همکاری و علاقه به آهنگسازان هم نسل خود، همانطور که در بالا گفته شد، مؤثرترین همکاری را در انتشار «Reihe» می‌نماید و در کنار کونیک در گسترش استودیوی الکترونیک رادیوی آلمان غربی (W. D. R.) می‌کوشد.

در کنار پوسور^۳ و بریو^۴ در کنسرواتوار راین - کلن، آهنگسازان نسل جدید را به بحث در زمینه موسیقی سریل می‌کشاند و آنها را تبلیغ می‌کند.

۱- به شهادت ده‌ها مقاله و کنفرانس‌های او. به تجزیه و تحلیل‌های اشتکهاوزن در کتاب (Texte/Zu/eigenen/Werken) جلد دوم - ۱۹۶۴ - آلمان مراجعه شود.

در کنار بولز در کورس‌های دارم اشتات شرکت می‌کند. و از نظر آهنگسازی يك سرى از با ارزش‌ترین آثار خود را بوجود می‌آورد:

این عبارت قابل توضیح است. چرا با ارزش‌ترین و اصولاً چه ضابطه‌ای برای ارزش‌گذاری داریم؟

اگر قبول کنیم که تاریخ تکامل موسیقی در حقیقت تاریخ تکامل ابعاد تن و به موازات آن تاریخ تکامل روابط دیالکتیکی ابعاد است، متوجه می‌شویم که آثار اشتکهاوزن در اولین مرحله فعالیت آهنگسازی او در مسیر این تکامل قرار دارد. برای مثال می‌توانم نظر خواننده این مقاله را به آثاری چون Studie I Gruppen für Orchester و Kontrapunkte جلب کنم.

در این دوران اشتکهاوزن برای توضیح و تشریح کاری که کرده بود احتیاج به تحلیل علمی داشت یا به عبارت دیگر روابط عمیق و پیچیده این آثار برای شناخته شدن احتیاج به مطالعه علمی داشتند.

از نظر روابط جامعه‌شناسی زمان نوشتن این آثار دورانی بود که در آن اشتکهاوزن از نظر قدرت در اقلیت بسر می‌برد. برای نوشتن موسیقی وقت به معنای واقعی آن صرف می‌کرد و نتیجه کارش هم نه تنها به دور از ضوابط تجاری عرضه و تقاضا بود بلکه بهیچوجه نمی‌توانست جنبه مصرفی پیدا کند. اما متأسفانه با عوض شدن فرم زندگی اشتکهاوزن، فرم کار او نیز تدریجاً و به اجبار عوض شد. فرم زندگی اشتکهاوزن به این شکل عوض شد که کم‌کم در کلن تمام قدرت را در زمینه موسیقی در دست گرفت. او دیگر به آن مقدار از قدرت و نفوذ که می‌خواست دست یافته بود. اگر او سابقاً برای احقاق حق آهنگسازان دست به قلم می‌برد و مقاله‌ای شبیه (آهنگساز بودن در این دنیای ما) - در جلد اول کتاب Texte - می‌نوشت از آن پس دیگر نیازی این چنین در خود احساس نمی‌کرد. اگر آنروز کنار آیمارت، کونیک، بولز، پوسور، و بریو مبارزه می‌کرد و مبارز يك نسل بود، امروز حتی حاضر نیست اسم هم نسل‌های خود را بشنود؛ فعل و انفعال روانشناسی دردناك و درعین حال جالبی صورت گرفته است.

در ماه مه ۱۹۷۱، مجله انگلیسی Music and Musicians مصاحبه‌ای با اشتکهاوزن انجام داد و در پاسخ یکی از سؤال‌ها که او را بیاد دوران اولین

فعالیتش می‌اندازد جواب جالبی می‌دهد که قابل بررسی است.

در پاسخ سؤالی که درباره تأثیر آهنگسازان دیگر بر او می‌شود می‌گوید: «اوایل دهه پنجاه گروه بسیار وابسته‌ای بودیم. منظورم مثلاً بولز، پوسور و در این اواخر بریو است. و پس از چندی برای مدت زمانی کوتاه کیج^۱ و همچنین نونو^۲ اما برخی از آنها درگیر مسایل خاصی شدند و یا به ایدئولوژی‌های خاصی رو کردند، بسیار جالب است که در این پاسخ هیچ اشاره‌ای به آیمارت و کونیک^۳ نمی‌شود.

در مورد اول آیا این عدم توجه به این علت است که آیمارت در زمان حال فاقد يك شغل حساس در رادیوی آلمان غربی است؟ و یا به این علت است که آیمارت سالهاست درگیر بزرگترین تحقیق در زمینه بکار گرفتن کامپیوتر برای محاسبات وسیع‌تر و دقیق‌تر ابعاد موسیقی است؟

آیا اشتکهاوزن اینقدر فراموش کار شده است و یا بخصوص در مورد اخیر دستخوش نوعی نارضایتی است؟ شاید همین ناراحتی و نارضایتی از تحقیقات صرفاً علمی آیمارت است که او را از شناسایی علمی امکانات کامپیوتر در موسیقی معاصر باز داشته است.

و بعد استدلال و نفی ضمنی سایر دوستان که فراموششان نکرده است. اشتکهاوزن در این جواب خود چه مسئله‌ای را روشن می‌کند؟ این پاسخها ما را بر آن می‌دارد که احساس کنیم اشتکهاوزن به چه راحتی از برخورد با حقایق تاریخ معاصر خود می‌گریزد. به عبارت دیگر همانطور که اشاره کردیم، اشتکهاوزن در حقیقت به يك تهیه‌کننده دوستدار مصرف‌کننده تبدیل شده است و مانند هر تهیه‌کننده از نادانی مصرف‌کننده حداکثر استفاده را می‌برد.

بگذارید مسئله را روشن‌تر کنم. من نمی‌خواهم ایمان دوست داران موسیقی الکترونیک را متزلزل کنم زیرا خودم دوستدار موسیقی زمان خود هستم. اما برای اینکه ایمان همراه با شناخت باشد باید بدانیم که نفس الکترونیک بودن الان که سالها تجربه الکترونیک وجود دارد مسئله‌ای راحل نمی‌کند. به قول بولز موقعی که تلفن تازه کشف شده بود کافی بود که در صحنه يك تاتر تلفن باشد و مردم فکر کنند که به يك تاتر مدرن رفته‌اند و متأسفانه

امروزه کافی است که دريك قطعه موسيقى از اصوات الكترونيك استفاده شود و اكثريت شنوندگان فكر كنند كه موسيقى نو شنیده‌اند - فقط با اين تفاوت كه برای تهیه موسيقى الكترونيك به منظور مصرف، مقدار بسیار كمتری وقت لازم است تا برای تهیه يك موسيقى سازی با منظور مشابه.

امروزه هر مهندس «تن» دريك استودیوی الكترونيك در مدت کوتاهی می‌تواند مقدار زیادی صدا تهیه کنند ولی متأسفانه یا خوشبختانه تهیه موسيقى به معنای واقعی آن هنوز هم مانند پانزده یا بیست سال قبل احتیاج به وقت دارد و این همان چیزی است كه متأسفانه اشتكهاوزن بخاطر تقاضاهای زیادی كه برایش می‌رسد ندارد.

در سال ۱۹۵۳ اشتكهاوزن ماه‌ها وقت صرف تصنیف و بعد تحلیل علمی قطعه کوتاهی می‌کرد (مانند Studie I) كه پانزده صفحه در كتاب Texte راجع به آن نوشته شده) و امروز در مدت بسیار کوتاهی قطعات نسبتاً بلند بوجود می‌آورد. بررسی و تجزیه و تحلیل پدیده‌ای چون اشتكهاوزن از نظر جامعه شناسی می‌تواند راه گشای شناخت مسائل بیشماری در زمینه هنر مدرن بطور کلی باشد.

جامعه در حال تكوین آلمان پس از جنگ بامعجزه بی نظیر اقتصادی، طبعاً نیازمند نوابغ و معجزه‌هایی هنری چون اشتكهاوزن است و او نیز از این موقعیت تاریخی خود در معرفی خویش بعنوان معجزه موسيقى این تكامل اقتصادی بهره کافی می‌برد. اشتكهاوزن از نظر موقعیت صادراتی اش در جامعه اقتصادی آلمان پس از جنگ، شباهت بسیار به خاچاتوریان، شوستاکوویچ و سایر آهنگسازان شوروی پیدا می‌کند.

قدرت اقتصادی و سیاسی جامعه برای رقابت با دیگران و تبلیغ حقانیت خویش به شدت از معجزه‌های هنریش دفاع می‌کند. برای مثال باید گفت كه مثلاً جامعه پیشرفته اقتصادی آلمان هرگز از کسی چون كونیك كه بی شك از نوابغ بزرگ و ارزشمند موسيقى معاصر است حمایت نمی‌کند چرا كه او مثلاً هرگز دوست نداشته است كه بخاطر حفظ منافع سیاسی و اقتصادی این قشر صاحب قدرت قدمی بردارد در حالیکه اشتكهاوزن با ساختن آثاری چون (Hymnen) «سرودها» در رواج و توسعه روابط این گروه مؤثر بوده است.

جهان بینی اشراق زده اشتكهاوزن و تأثیر پذیری شدید و آشکار او از موسيقى سنتی شرق اورا به جرگه آدمهای باز نشسته‌ای چون منوهین و روبین

اشتهاین کشانده است. ما بخوبی می‌دانیم که از نظر جامعه‌شناسی و موسیقی امکان ندارد که مثلاً اثر موسیقی آدمی چون اشتکهاوزن که به کمک تکنولوژی و فرهنگ خاص اروپایی حاصل شده است به یکباره در راه تجزیه و تحلیل فلسفه و اشراق شرق مورد استفاده قرار گیرد. من منکر تأثیرپذیری در هنر نیستم اما آنچه اشتکهاوزن در کارهای اخیر خود با موسیقی سنتی تایلند یا ژاپن میکند، یا عبارت دیگر عناصری متضاد را با اختلاف فاز بسیار به یک وحدت کاذب در یک کمپوزسیون نزدیک می‌کند، دیگر از مقوله هنر کاملاً به دور افتاده است.

«Hymnen» که در بالا به آن اشاره شد و در جشن هنر شیراز نیز با سروصدای بسیار اجرا گردید، قطعه ایست که از ترکیب چهل سرود مختلف از کشورهای گوناگون بوجود آمده است.

عدم وجود یک وحدت در مواد اولیه موسیقی این قطعه که از عناصر گوناگون با حداکثر اختلاف فاز تشکیل شده است بهترین نشانه عدم وجود یک وحدت واقعی موسیقی در آفرینش هنری این قطعه است. آنچه این قطعه را بهم مرتبط می‌کند، یعنی فعل و انفعال‌های ابتدایی الکترونیک، چیزی بیش از یک وحدت کاذب به دست نمی‌دهد.

آنطور که در جشن هنر شیراز گفته شد، اشتکهاوزن (یا آنطور که در آلمان بسیار شایع است، مهندسین رادیوی آلمان غربی) روی این قطعه مجدداً کار کرده است و به سرود ملی ایران در این قطعه جلوه و شکوه بیشتری بخشیده است.

آیا این مسئله قابل تعمق نیست که هنرمندی در این روزگار بخاطر حفظ منافع مالی یا معنوی خود گرایش‌هایی اینگونه فرصت طلبانه از خود نشان دهد؟ قطعات Mikrophonie، Telemusik، Prozession و pole جزو آثاری است که «سروصداء» (Geraeus) در آن به طرزی خشن مطرح می‌شود و توجه اشتکهاوزن را بخود جلب می‌کند. وقتی ما این قطعات را با نحوه برخورد اشتکهاوزن با «تن»‌های سینوسی در قطعه Studie I مقایسه می‌کنیم، محقق هستیم که درباره احساس مسئولیتش نسبت به دنیای اصوات نگران شویم.

«Kontakte»، «Gesang der Jünglinge» - سرود نوجوانان - «Kontrapunkte»، «Klavierstücke»، «Carre» و «Refrain»

نیز که در جشن هنر اجرا شدند جزو برجسته‌ترین و موفق‌ترین آثار اشتکهاوزن بشمار می‌آیند و حاوی مقدار زیادی اصوات بکر الکترونیک هستند که تا امروز تازگی خود را همچنان حفظ کرده‌اند.

در برخی از این آثار گاه به‌طور پراکنده به اصواتی فیکورا تیو برمی‌خوریم که در سطحی متعالی القاء کننده رمانتیک خاص آهنگساز است. بدیهی است که این نکته نباید باین مسئله تعبیر شود که مثلاً قطعه «سرود نوجوانان» ما را بیاد نحوه‌های بکارگیری رابطه‌های فیکورا تیو موسیقی رمانتیک می‌اندازد.

عدم احساس مسئولیت آشکار اشتکهاوزن نسبت به تحولات موسیقی و دنیای اصوات و همچنین عدم توجه به تجربه‌های ارزشمندی که در این زمینه از طرف نوابغی چون کونیک و ایمارت صورت می‌گیرد و گرایش‌های کاذب و صوفیانه‌اش به اشراق و منعکس کردن مستقیم موسیقی سنتی شرق در آثار الکترونیک خود بخاطر جلب توجه بیشتر مصرف‌کنندگان این گونه موسیقی‌ها و گسردن نهادن بی‌چون و چرا بر خواسته‌های قدرتمندان ثروتمند کشورش در ارائه موسیقی با اصطلاح جهانی و بین‌المللی (Hymnen) و (Expo)، عنوان نابغه بازنشته را در مورد او بخوبی توجیه می‌کند.

هوشنگ طاهری

آیا روزی ما از معلم بی نیاز خواهیم شد؟

گذشته از آنکه وسایل الکترونیک به این زودی‌ها نمی‌توانند تنها آموزش را حکمروا کنند اگر چنین روزی فرا برسد آیا در آن هنگام ما از معلم و استاد بی نیاز خواهیم شد؟

سقراط در منون^۱ این شکفتی آموزش را در این جمله خلاصه می‌کند: «جستجوی آنچه نمی‌دانیم یا می‌دانیم کاری غیرممکن است، و برای اثبات آن به تجربه مشهور خود می‌پردازد و درس هندسی به یک برده بی‌سواد می‌آموزد و با سؤال و جوابی بس ماهرانه برهان قضایای فیثاغورث را از دهان او می‌شنود. و آنرا دلیل بر برخورداری از دانش انسانی به حساب می‌آورد.

داستان نادرستی که از پاسکال^۲ حکایت کرده‌اند شاهدهی دیگر بر عقیده استاد توانای یونان است:

پدر پاسکال تعریف چند قضیه ساده را به وی آموخت و ویرا از بحث بر حذر داشت ولی پاسکال آن قدر اشکال هندسی کشید تا سی و دومین برهان کتاب اول اقلیدس را فرا گرفت.

ولی این حکایت نیز افسانه‌ای بیش نیست و پاسکال نیز چون برده یونانی هندسه را به تنهایی نیاموخته است و از استاد بی نیاز نبوده است.

برای طفل، دبستان نخستین مکانی است که پیوستگی‌های بشری دوران محیط خانوادگی بروی آشکار شده است و در آنجا شخصیت خود را در همزیستی با دیگران می‌آزماید.

اهمیت گفتگوی شاگرد و معلم، شاگرد با شاگرد در دبستان است و در آنجا پیوندهای انسانی در برخورد شخصیت‌ها، چه در بازی و چه در مبارزه و یا دوستی ریشه می‌دواند.

گوشهٔ مدرسه مکانی ممتاز برای پی‌ریزی تمدن است و آموزش در آنجا سازندگی انسان به دست انسان است:

انسان که بر حسب قوانین ضعیف به دنیا می‌آید و معلم که تربیت فرد به او تعلق دارد با آموزش او را صاحب دانش می‌کند و به صورت فردی قوی دوباره به دنیا می‌آورد.

برای کودک رابطهٔ پدر و فرزند نخستین رشتهٔ پیوند انسانی است ولی نخستین تماس طفل با اجتماع در مدرسه است و مقام معلم و مدرسه در پیشرفت بشر و ارتقاء تمدن قابل انکار نیست.

طفلی که برای نخستین بار از آستانه دبستان پا فراتر می‌گذارد نخستین گام واقعی را در زندگی برداشته است. بنا بر این در نظر گاه این زندگی ناشناخته مضطرب و ناآرام می‌شود و آسودگی و بی‌خبری زندگی خانواده را بدرود می‌گوید و وارد ماجرای پرازیم و خطر زندگی می‌شود.

در کلاس درس، در حیاط، در ساعت تفریح و بازی، نخستین درس زندگی اجتماعی چشم و گوش او را بازمی‌کند و در آخر روز که به خانه باز می‌گردد دیگر آن کودک دیروزی نیست و با آنکه ظاهراً چیزی نیاموخته است ولی قدم اول را در دنیای دیگری برداشته است و با خوشحالی و گاهی با افسردگی و غم، آشنای تازه‌ای در خود و دیگران یافته است بیشتر ما نخستین روز مدرسه را به دست فراموشی سپرده‌ایم و از آن فقط خاطره‌ای مبهم به یاد داریم زیرا روزهای جوانی با خاطرات تازه، با نگرانی‌هایی آمیخته به امید یاد آن روزها را از خیال ما سترده است ولی این بار ناآگاهانه در ضمیر ما باقی مانده است و تا روز واپسین بر زندگی ما سایه افکنده است.

با گذشت روزها و ماهها کم‌کم شاگرد دبستانی اندیشه‌های گران‌تری می‌یابد با دیدگانی آشناتر به زندگی می‌نگرد. و یاد روزهایی که با آموزگار گذرانده است و سؤالی گذارده است و پاسخی شنیده در خیال او نقش می‌بندد و از همان زمان احترام آموزگار در تار و پود و ضمیر و قلب او زنده مانده است.

اثری که کودکی در قلب ما به جامی گذارد در خوب و یا بد و خوش و ناخوش زندگی ما فراموش نمی‌شود.

تجربه قطعی زندگی درایام کودکی و نوجوانی آفرینش می‌یابد.
آموزگار، راهنما و چراغ راه زندگی ما است و چه جای شکفتی است اگر
آموزگار زمان کودکی با هیچ کس برابر نباشد. و با آنکه استاد مقامی بالاتر
دارد در نزد دانش‌آموز باز هم آموزگار و ال‌تر است.

زیرا دانشجو در دانشگاه در انتخاب استادان آزادی دارد و در نظر او
حتی استادان بی‌رقیب و دانشمند نیز خالی از عیب و نقص و ضعف نیستند و مقامی
روحانی و نیمه خدایی چون آموزگار ندارند بلکه انسان‌هایی هستند که از
فرد دیگری که دانشجو است برتر نیستند. در دبستان طفل سراپا تسلیم و رضا
است ولی این‌جا برقراری دوستی و انتخاب دوست دانشمند قصد اصلی او است.
در آغاز هر سال شاگردان تازه که در انتظار آموزگار تازه‌اند در خیال و
پندار خود از او چهره‌ای به دلخواه خود از او می‌سازند که رابطه استاد و شاگرد
در گرو آن است.

اگر کمی با خویشتن خلوت کنیم و زمان تحصیل خود را به یاد آوریم و
صحنه‌های آنرا یکی پس از دیگری از نظر خود بگذرانیم از معلمی قدرت بیان
و از دیگری شوخی و استهزاء و ازدگیری ارباب را به یاد می‌آوریم.
بنابراین تا روش اجتماعی ما بدین شکل است نقش معلم در زندگی
اجتماعی اساسی است و هیچ شیوه ما را از او بی‌نیاز نخواهد کرد تمدن کنونی
و جامعه ما بر اساس برخورد کودک و آموزگار و شاگردان دبستان با یکدیگر
پی‌ریزی می‌شود و بدون آن شاید تمدن و جامعه باشد ولی این صورت و این
سیما از آن او نخواهد بود.

عباس قریب

سخن و خوانندگان

* آقای Michel - Bastiaesen بلژیکی که سرگرم تحقیق درباره ادبیات فارسی است همراه نامه‌هایی که به وسیله مجله سخن برای همکاران این مجله فرستاده، برای آقایان بهرام حیدری، امین فقیری، نادر ابراهیمی، حسینقلی مستعان، ابوالقاسم پاینده نیز نامه‌هایی فرستاده است و تقاضا کرده که پیامش به وسیله مجله سخن در اختیار آنان قرار گیرد. چون نشانی آقایان فوق‌الذکر بر دفتر مجله سخن شناخته نیست، مراتب اعلام می‌شود، به هر طریق که خود می‌پسندند برای دریافت نامه‌های خود اقدام کنند.

* آقای اکبر از تهران، از آقای دکتر پرویز ناتل خانلری سؤال‌هایی کرده است. به علت سفر استاد خانلری پاسخ سؤال‌های آقای اکبر در شماره بعد چاپ خواهد شد.

* به علت تعطیلات تابستانی، شماره دوم مجله سخن (شماره حاضر) با مدتی تأخیر انتشار می‌یابد، ضمن اظهار تشکر از دوستان وفاداری که در این باره پرسش به عمل آورده‌اند، آرزو می‌کنیم که در آینده بتوانیم به طور مرتب و بدون تأخیر در دهه اول هر ماه سخن را در اختیار دوستان و یاران قرار دهیم.

«م»

* آقای علی نصری از زاهدان: پاسخ پرسش شما در مورد طرز تلفظ صحیح دژونکاری به شرح زیر که از دائرة المعارف فارسی استخراج شده است توجه فرمائید:

دزونگاری Dzungari یا Dzungaria ناحیه ایست (حدود ۷۷۷۰۰۰ کیلومتر مربع و جمعیت حدود ۲۰۰۰۰۰۰) در قسمت شمالی ایالت سین کیانگ واقع در شمال غربی چین. از جنوب به کوههای تیانشان و از شمال به جبال آلتای محدود است. قسمت عمده آن نیمه بیابانی است مراکز عمده آن دره حاصلخیز رود دیلی است. شغل عمده زراعت (گندم و جو و ذرت) و پرورش احشام است. از شهرهای عمده اش اورومچی است سکنه آن مرکب است از ایغورها، قزاقها، قرقیزها، چینیها و مغولها. در ۱۳۸۹ امیر تیمور آن را تاراج کرد بعدها جزو امپراطوری وسیعی گردید که مغولان در قرن هفدهم میلادی تأسیس کردند. در ۱۷۵۸-۵۹ چینیها آن را تصرف و جزو سینکیانگ نمودند.

س. ح

نکته... نکته

کوشش شبانه!...

آگه شوید از ما ای مردم زمانه
شد زنده اندر این ملک، فرهنگ عامیانه
از رادیو شود پخش هر هفته هفته یکبار
از هرجا اصطلاحی سازد کسی روانه ...
هر کس که خون ایران اندر وجود دارد
از بهر حفظ سنت کوشش کند شبانه
همت نما به خوبی بنمای جمع وجورش
از فولکلور تو داری در هر کجا نشانه
گرد استان ویاپند، داری به خاطر خویش
بفرست تا نماید دیگر به کنج خانه
(دیوان اشعار اکبر حسن زاده
سیاه قلم خراسانی)

اندرز

در شباب عمر گر دلبرندادت کام دل
در سر پیری مبادا اینکه گردی رام دل
دل اگر نالید بندازش برون از سینه ات
فرض کن در سینه ات چیزی نبود با نام دل
(همان اثر)

پروانه میخاره ...

در میان عاشقان چون شمع و گل افسانه ام
در میان شاعران مانند یک دیوانه ام
سرخوشم از جام هستی، مست این میخانه ام
عاشق و میخاره ام، میخانه را پروانه ام.
(همان اثر)

بازی بازی

... در خواندن این متن ها
خواننده بی اختیار به بازی خوانده
می شود؛ و اگر بازی را نپذیرد، خود
به خود، از بازی کنار گذاشته می شود.
او بازی را طبیعتاً می بازدد. امکان برد
یا باخت در بازی در اختیار بازیگر است؛
به همین دلیل بازی های هائیکه، بازی
های مطلق اند.

«از مقدمه آربی آوانسیان بر کتاب
سه قطعه اثر پیتر هافتکه»

دوستان و دشمنان

کوسم دومدیسی که به سبب کوشش هایش برای زیبا کردن شهر فلورانس «پدرمیهن» لقب گرفته است جمله زیبایی گفته که به وسیله فرانسس بیکن به ما رسیده. این جمله چنین است:

به ما دستور داده شده که دشمنان خودمان را ببخشیم اما در هیچ جا نوشته نشده که باید دوستانمان را هم عفو کنیم!

نوعی ارتباط منطقی!

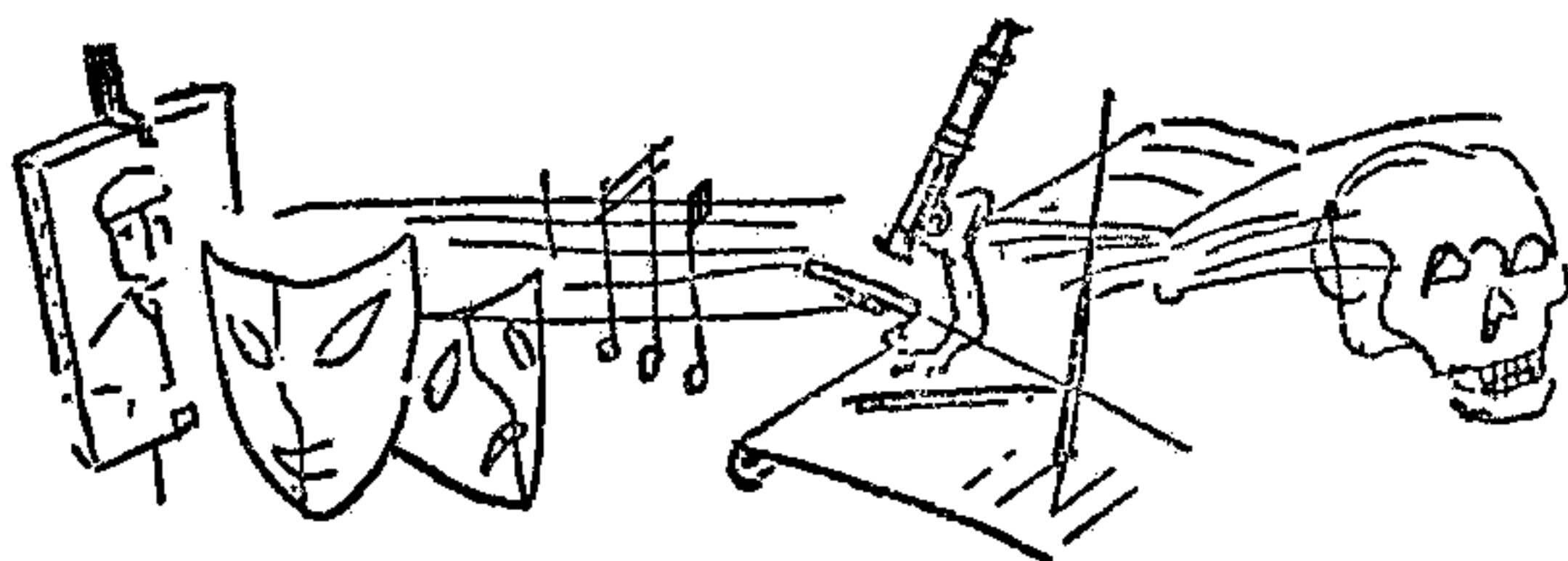
جولیو مازارینی معروف به ژول مازارن کاردینال معروف ایتالیایی که زمانی خدمت پاپ را می کرد و بعد صدر اعظم لوئی سیزدهم پادشاه فرانسه شد عادت عجیب داشت. به این معنی که وقتی سفارش کسی را به او می کردند همیشه، و بدون تغییر، می پرسید: - آیا او خوشبخت است؟

انسان و دیگران

مناندر شاعر کمیک یونانی که در سال ۲۹۲ پیش از میلاد در گذشته است و صاحب کمدی های متعددی نیز بوده، در مورد جمله معروف سقراط که می گفت: خودت را بشناس تا خدای خودت را بشناسی، می گوید: - اینکه می گویند خودت را بشناس حرف خوبی است، اما شناختن دیگران بهتر است.

شباهت

جوناتان سويفت نویسنده انگلیسی در جایی نوشته است که: پیر مرده ها و ستاره های دنباله دار به علت وجود دلایل مشترکی مورد احترام قرار می گیرند و این دلایل عبارتند از ریش دراز و این ادعا که حوادث را پیشگویی می کنند. نکته پرداز



دو جهان دانش و هنر

قرار گرفت و چون خود مرد سخن بود از شیوه گزیده گویان پیروی کرد، و برای پیام آوران مراکز علمی فرصت کافی باقی گذاشت. سرانجام ایرج افشار دبیر ثابت کنکره، لب به سخن گشود، و تاریخچه گذشته و حال و آینده کنکره را فهرست وار بیان کرد.

پس از تنفسی کوتاه کار رسمی کنکره آغاز شد.

در این کنکره دوازده شعبه در زمینه های ۱- ادبیات معاصر ۲- باستان شناسی ۳- تاریخ و جغرافیای دوره اسلامی ۴- تاریخ و فرهنگ پیش از اسلام ۵- تحقیقات ادبی دوره اسلامی ۶- دستور زبان فارسی ۷- دین و عرفان و فلسفه ۸- زبان شناسی و لهجه های ایرانی ۹- علوم ایرانی قدیم ۱۰- فرهنگ عامه ۱۱- کتاب شناسی و نسخه شناسی ۱۲- مباحث اجتماعی، تشکیل شده که

سومین کنکره تحقیقات ایرانی - میزبان سومین کنکره بنیاد فرهنگ ایران بود، و رئیس برگزیده اش دکتر پرویز خانلری. ۲۱۶ عضو رسمی ایرانی و غیر ایرانی در آن ثبت نام کرده بودند. در مدت شش روز در شعبه های دوازده گانه کنکره ۱۵۸ خطابه و مقاله در زمینه های مختلف، خوانده شد.

ساعت ۸ صبح شنبه ۱۱ شهریور طی مراسم رسمی کار این کنکره در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران آغاز شد. نماینده دانشگاه به حاضران خیر مقدم گفت، و دکتر ذبیح الله صفا در سخنان خود به ارزش تشکیل چنین کنکره ها اشاره کرد. آنگاه دکتر جلال متینی رئیس دومین کنکره، پیام دانشگاه مشهد را قرائت کرد، و کرسی ریاست را به دکتر پرویز خانلری سپرد. سپس رئیس سومین کنکره پشت میز خطابه

رونق و رواج هر يك به سرشناسی سخنران، و تازگی سخن و اساسی بودن مطلب مورد بحث بستگی داشت.

مجتبی مینوی و هشترودی، محیط طباطبائی و حمید عنایت، نورانی وصال و شاپور راسخ، در جلسات عمومی سخن گفتند، و جلسه سخنرانی دکتر غلامحسین یوسفی زیر عنوان «شوخی طبیعی آگاه» با آنکه عمومی نبود بر اثر استقبال کم نظیر استادان حالت عمومی به خود گرفت.

در جلسات عمومی این کنگره حالت جنگ و گریزهایی که معمولاً میان برخی پیشکسوتان علم و ادب در اجتماعات ادبی در گیر می شود احساس نشد.

مجلس بزرگداشت مجله یغما هم یکی از کارهای این کنگره بود.

سومین کنگره تحقیقات ایرانی بیش از حد انتظار ثمر بخش بود و در دوشعبه ادبیات معاصر و فرهنگ عامه آن جنب و جوش بیشتری احساس می شد، زیرا دو گروه موافق و مخالف در این دو شعبه آمد و شد می کردند. موافقان برای آگاهی از رویدادهای نو، و هنر نوآوران در آنجا مستمع می شدند، و مخالفان در اندیشه گردآوری نقاط ضعف این گروه رنج مخالف خوانیها را بر خویشان هموار می کردند.

عصر پنجشنبه شانزدهم شهریور قطعنامه سومین کنگره در تالار عمومی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران قرائت شد و به اطلاع حضار رسید که میزبان چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی دانشگاه پهلوی شیراز است.

حسین خدیو جم

مرگ دو نویسنده - پییر هانری
سیمون نویسنده و ناقد ادبی فرانسوی روز چهارشنبه بیستم سپتامبر به دنبال عوارض ناشی از عمل جراحی درگذشت روزنامه لوموند که هر هفته از انتقادهای او در صفحات مخصوص کتاب خود استفاده می کرد در مرگ این همکار که در شصت و نه سالگی درگذشت چنین نوشت:

هشت روز پیش پییر هانری سیمون در میان ما در «لوموند» بود. او از املاک خود که این همه به او سعادت و قدرت می داد بازگشته بود. وقتی از عمل جراحی آینده اش صحبت می کرد نگاه زیبا و روشنی به نحوی اندک محو می شد.

چندماه پیش گفته بود که میل دارد از آخر سال از کار مرتب نوشتن هفتگی آزاد شود. نه اینکه این نظم و انضباط سخت او را خسته کرده باشد، بل میل داشت که در غروب زندگی، برای اتمام کارش روزهای بیشتری در اختیار داشته باشد.

چشم انداز عمل جراحی، او را به آنجا کشانده بود که موعد باز نشستگی اش را جلو ببرد. او در نامه به خوانندگان، که تقدیر خواست وصیتنامه او شود و در همان جایی هم به چاپ برسد که او از یازده سال پیش افتخار چاپ انتقادهای هفتگی اش را به آن می داد، دلایل این کارش را بیان کرده است. ما اذعان داشتیم که او به نوشتن ادامه خواهد داد، یعنی نه فقط آثار و نویسندگان، بل افکار و حوادث را مورد بررسی قرار خواهد

داد.

او فردی از نسلی بود که از دست می‌رود، نویسنده‌ای بود که فرهنگ و فروتنی را به یکدیگر پیوند می‌داد، مراقب زمان خود ولی وفادار به ارزش‌های سنت بود، دارای شهامت روحی و جسمی بود، قضاوتی مطمئن و در عین حال آرام داشت، انسان بود...

ژرر ایزار نویسنده فرانسوی که در فرهنگستان فرانسه همکار او بوده است در مقاله‌ای دیگر چنین نوشت:

از مرگ او با خبر شدم و یکی از دیوارهای زندگی‌ام درهم ریخت. قطعاً ما یکی از استعدادهای بزرگ نقدنویسی رمان نویسی و مقاله نویسی را از دست می‌دهیم، اما قطعاً بیش از آن یک شرافت کامل انتلکتوئلی و اخلاقی، یکی از پاک‌ترین مردان این زمان را از کف می‌دهیم.

او پس یک محضر دار بود. در بیست سالگی با موهای صافش، رفتار و صدای نظامی‌وارش، با حرارتش، فکر می‌کرد که «آلفره دووینی» است اما نه «وینی» در «تقدیرها» بل در «بندگی و بزرگی». هنگامی که من بین ژید و پروست یا والری و برگسن سرگردان بودم او با وفاداری دلبسته پل بورژ و موریس باس بود...

به هر حال جامعه ادبی فرانسوی سوکوار نویسنده‌ای با ارج است و این سوک به هنگامی می‌رسد که هنوز مرگ نویسنده بزرگ دیگری، تازگی و اثر

درد آلود خود را از دست نداده است. نویسنده اخیر ژول رومن بود که تأثیر او بر ادبیات فرانسه فراموش نشدنی است.

عظمت کار نویسنده «مردان با حسن نیت» چندان است که این گزارش را برای شناساندن او و کارهایش اندک می‌دانیم، از این رو است که تا رسیدن فرصتی مناسب که بتوانیم مفصلاً آثار او را مورد بررسی قرار دهیم، جز اعلام خبر مرگش سخنی نمی‌گوئیم.

ق. ص

آخرین اثر بکت - آخرین اثر ساموئل بکت به نام «گمشدگان» The Los tones به زبان انگلیسی در این ماه منتشر شد. گمشدگان افسانه‌ای است در پنجاه صفحه پراز رمز و ابهام. ۲۵۵ «بدن» در میان استوانه‌ای درهم می‌لولند و تنها فعالیتشان «کنکاش و جستجو» است؛ می‌کوشند از تنه‌ای نردبام استوانه به سوی دریچه نوری که در بالای استوانه است بالا بروند و به دنیای خارج نگاهی بیفکنند. آیا می‌توانند؟ دریچه نور در سقف استوانه تنها روبه سوی آسمان آبی لایتناهی دارد و دیگر هیچ. گهگاهی به نظر می‌آید که انسانها و اشیائی از فراز دریچه با آنان سخن می‌گویند و برایشان چیزهایی به پائین می‌فرستند. سرانجام از گفتگوهای بی‌نام و نشان این گمشدگان در می‌یابیم که جستجوی حقیقت و رسیدن به «یقین»



تنها در داخل استوانه میسر است و در بیرون خبری نیست و اگر هم باشد جز به صورت سایه‌هایی از رمن و ایماوا اشاره نخواهد بود و راه به جایی نخواهد برد.

بکت در این اثر بارها به دوزخ دانته اشاره دارد باین تفاوت که جهان دانته راه به سوی بیرون می‌برد و دنیای بکت در خود فرو بسته و مانده و مسدود است. در این دنیا نه راوی و راهبری همچون ویرژیل دانته وجود دارد و نه لطف بهاتریس شامل گمشدگان می‌شود؛ انسان به خود واگذاشته و تنها است و حقیقت جز دردنیای استوانه‌ای محدود او دسترسی‌پذیر نیست.

آراگون و ماتیس - لویی آراگون

شاعر و نویسنده معاصر فرانسه چند ماه پیش کتابی نوشت تحت عنوان «هانری ماتیس، یک رمان» Henri Matisse, Roman که انتشارات گالیمار آن را در دو جلد ۴۰۰ صفحهای منتشر کرد. این کتاب در واقع قصه زندگی نقاش فرانسوی است و در ضمن تمام آثار این نقاش نیز به نحوی دلبخیر در آن گنجانده شده است که بیش از ۱۲۰ تابلوی آن رنگی است.

قبل از هرچیز این سؤال مطرح می‌شود که ماتیس و آراگون چه وجه تشابهی دارند؟ و قصد آراگون از نوشتن این کتاب چه بوده است؟ آنها حتی متعلق به یک نسل نیز نیستند و افکار و عقایدشان نه آنچنان تشابهی دارد که دستاویزی برای این کار باشد. ماتیس نقاشی بود

آرام، درخود فرو رفته و منزوی، حال آنکه آراگون شاعری است انقلابی، تشنه‌منش و عصبی. ماتیس یکسره غرق در آثار خود بود تا آنجا که گویی دنیای بیرون برای او وجود خارجی نداشت و آراگون در عوض با دنیا و نظامهای اجتماعی پوسیده زمان خود همواره سرچنگ داشته است و برای او قلم اسلحه هنرمند بوده است.

در ۱۹۴۱ شاعر و نقاش برای نخستین بار و به طور غیر مترقبه‌ای با یکدیگر روبرو شدند. تفاوت فاحشی که در شیوه کار و اندیشه آنها وجود داشت طبعاً این انتظار را به وجود می‌آورد که این دیدار کوتاه و نتیجه آن سوء تفاهمی عظیم باشد. اما نه، این دیدار آغاز دوستی و تفاهمی عمیق شد که تا زمان مرگ نقاش ادامه داشت. آنها به زودی دریافتند که بسا چیزهای مشترک دارند و تضاد و تفاوت میان افکارشان بسی کمتر از آن است که ابتدا به نظر می‌آمد. و اینک پس از سی سال که از این دیدار تاریخی می‌گذرد، آراگون به نوشتن کتابی بس سنگین درباره دوست هنرمندش دست زده است و خود را یکسره در آثار ماتیس غرق کرده است، در واقع خود را جزئی از او دانسته است. در این کتاب آراگون آنچنان کندوکاو عمیقی درباره زندگی و آثار ماتیس به عمل آورده است که گویی یادداشت‌های خصوصی و روزانه دوانسان را می‌خوانیم؛ یادداشت‌های ماتیس از دیدگاه آراگون و یادداشت‌های آراگون

از دیدگاه آراگونی که در آثار ماتیس غرق شده است.

آراگون در این کتاب نخست از سبک سخن گفته است و نقش ماشین را در ایجاد سبکی نو در نقاشی باز نموده است. فصل دیگر به هنر اختصاص دارد، البته از دیدگاه فلسفی نه دیدگاه نقد هنری و شاعر با دیدی فلسفی به نقاش می‌نگرد و از همین رهگذر است که جوهر کار نقاش را به خوبی درمی‌یابد و ارزش خلاقیت را بازمی‌شناسد. در این جا آراگون اعتراف می‌کند که تمام آثار او چه واقع بینانه، چه تخیلی، چه موفق چه ناکام همه و همه جز حاشیه و طفره روی چیزی نبوده است، حال آنکه آثار ماتیس از وحدتی بی‌نظیر برخوردار بوده است و این در واقع نمایشگر تفاوت جهان بینی این دو هنرمند است؛ یکی زندگی را فدای هنر می‌کند و دیگری هنر را فدای زندگی. و هنرمند متعهد به یک تعبیر شق دوم را انتخاب می‌کند.

سخن دیگر آنکه آیا اصولاً تصاویر نیازی به کلمه دارند و نقاشی و با موسیقی را می‌توان در قالب کلمات گنجاند و مفاهیم آنرا تعبیر کرد؟ طفره رفتن‌های آراگون در سراسر این کتاب به این سؤال جواب منفی می‌دهد و آراگون به هیچ وجه نمی‌کوشد دست به تجزیه و تحلیل متعارف و مرسوم بزند و به نقادی بپردازد. وضع و موقع ماتیس برای آراگون روشن است و او تنها می‌کوشد این وضع و موقع را تثبیت کند. امری که به واقعیت بسیار

نزدیک است اما کمتر نویسنده‌ای به آن پرداخته است. دوست داشتن هنر بسی مهم‌تر از فهمیدن آن است.

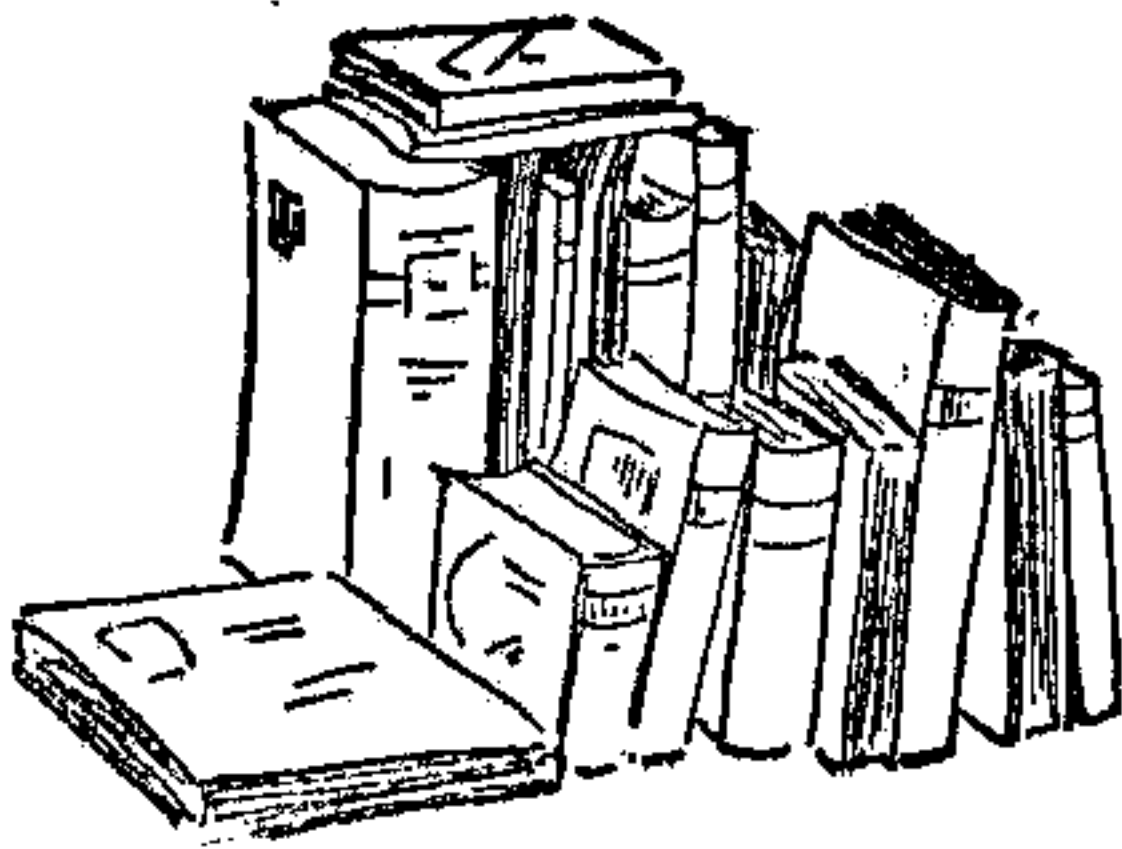
کامران فانی

نمایشگاه هنری - گردانندگان
نمایشگاه غرب - شرق شهر استرازبورگ
امسال چهارمین نمایشگاه هنر و ادبیات
را در این شهر تشکیل دادند. انواع
هنرهای اسلامی همراه با آثار مدرن
غربی در این نمایشگاه به نمایش گذاشته
شد. مانند سال‌های گذشته اداره امور
نمایشگاه مذکور با شورای اروپا بود.
بازدید از این مجموعه هنری برای
دوستان هنر و ادبیات فرصتی مغتنم بود
و برگزار کنندگان سعی بر این گمارده
بودند که با ایجاد هماهنگی اثرات این

هنرها را بر یکدیگر آشکار کنند.
بی‌ینال نقاشی - بی‌ینال شربورگ
Cherbourg که از سال ۱۹۶۰
تشکیل می‌شود از آغاز پیدایش
توانسته است خود را به جامعه ادب
بشناساند. در این بی‌ینال یک جایزه
بزرگ ملی و یک جایزه بزرگ منطقه‌ای
و چند مدال به هنرمندان واقعی و ارزنده
اهداء می‌شود.

تمام کسانی که در این بی‌ینال برنده
شده‌اند از نقاشان برجسته روزگار ما
هستند. امسال همزمان با تشکیل این
بی‌ینال نمایشگاهی از آثار با ارزش
هنرمندان مشهور ترتیب یافت جایزه
امسال بی‌ینال شربورگ به آقای لومور
Le more داده شد.

میرسعیدالله شجاعی



کتابهای تازه

من و ایوب و غروب

نوشته جواد مجابی

از انتشارات کتاب نمونه

اگر «من و ایوب و غروب» را بخوانید بعید نیست خوشتان بیاید اما راضی نخواهید شد، چنانکه من نیز ناراضی ام. همه ما در گذشته دور یا نزدیکمان، کتابهایی خوانده ایم که آنها را هم زاد خود می دانیم؛ یا اگر این مبالغه باشد، سالها همزیست و همدل ما بوده اند و خانه در خونمان داشته اند.

و چه بسیار کتابها خوانده ایم که در پایان، درست مثل پایان یک تفتن، از کتاب و نویسنده کتاب، خدا حافظی کرده ایم و به راه خودمان رفته ایم. «من و ایوب و غروب» از همین کتابها است. ممکن است چند لحظه ای بر دل بنشیند ولی آمیدی به ماندنش و ماندگار شدنش نمی توان بست.

به جای آنکه زمانه - و زمانه لا اقل یعنی همین زیستن گاه کوچک ما - دستخوش هنر باشد و از هنر تغییر و تأثیری

بپذیرد، می بینیم (همچنان که در کتابی دیگر چون کریستین و کید) که هنر دستخوش تنکنای زمانه شده است؛ و اگر کسی بخواهد در این زمینه به حرفهای عمیق تر متوسل شود، چه بسا استدلالش، دلیل تراشی خواهد بود.

واقعاً چرا هنرمندان معاصر به این افمنه Efféminé کردن هنر (و بیشتر ادبیات) امروز ایران دامن می زنند؟ شاید به منی معتقد باشند هنر زنانه و مردانه ندارد؛ ولی این عقیده، تعارفی بیش نیست.

هنر، به یک تعبیر گریز از واقعیات خشك و خشن روزمره است، ولی اگر هنرمند راستین از واقعیت می گریزد از واقعیت روی گردان نیست و برای آن است که با واقعیت های دیگرگون و شدیدترو با جرأت بیشتر بازگردد. نه اینکه از واقعیت بگریزد و به رشوه و عشوه، با دامن ظرافت های فارغ از درد و شیرین، برای کند کردن دندان من و شما بسازد. برای غلتیدن در ورطه «فرمالیسم» کافی

است تا معنی و محتوا را اندکی دست کم بگیریم.

چون هنر اغلب حامل زیبایی است، بعضی گرفتار این مغالطه می شوند که پس هر نوع ارائه زیبایی یا ارائه هر نوع زیبایی هم هنر خواهد بود در حالی که هنر شامل زشتی و بیان زشتی ها هم می شود.

برای شناختن زیبایی باید زشتی را شناخته باشیم. ما از هنر به جنبه تفننی آن دل خوش کرده ایم. نمی گویم از هنر «اهرام» بسازیم ولی «اهرم» که می توان ساخت؛ «قائمه» که می توان زد؟.

در داستان (؟) کوتاه اول این کتاب، شاعر (و نه نویسنده) به دنبال «غافلگیری خنکای سحر» است و «چشم شفاف ملوسک» و «پا برهنه روی شبنم ها رفتن» و «رائحه صبح در شکوفه ها» و «گرفتن سیب ها از آب» و «شکار ملخ»؛ در حالی که همه می دانند، «ملخ بوستان خورد و مردم ملخ».

باری با غوطه ور شدن در نشاء قار قار کلاغهای باستانی قزوین و شکوفه ریزان هلو و غیر ذلك، داستان مثل همان خنکای سحر و مثل همان ملوسک، آهسته خودش را به آدم می مالد و می گذرد. مثل نسیم، نه مثل توفان.

راستی چه هنرمندان قانعی داریم. داستان دوم «گلابتون در پساییز» (مینیا تور لفظی حتی در اسم داستانها هم ظاهر است) مختصری مردانه تر است. طالشی يك چشم ستمکاری است و گلابتون ستمکشی، و در اختناق مکتب، کودک بی

آرامی که از تصاویر کتابش، چشم اشقیا را در می آورد، و لسی داستان همچنان پیچیده در زر ورق الفاظ رنگین است.

در جنب هنر خطاطی شاه سلطان حسین که شرحش را می دانید، هنر دیگری هم بسوده است؛ هنرمندان ریاضت کشی بوده اند که يك دعای کامل را از اول تا آخر بر روی يك دانه برنج حك می کرده اند. به این می گویند هنر عبث، که در هنر بودنش شك هست ولی در عبث بودنش شك نیست. قبل از قصه سوم آمده است که این قصه و قصه بعدی «اشتباه» در آقای دوزنقه، به چاپ «رفته» بوده است ولی به گمانم اشتباه در این کتاب آمده است. قصه سوم (وقتی که آلتوش دختر خوشگلی بود)، خاطره ای نخ نما و بی حال از طلیعه نوجوانی است.

داستان چهارم (کهنه چین کاووسیه و قبلًا «ضامن آهو») به گمان من از داستانهای دیگر کتاب قوی تر است.

طنز کمرنگ (و به همین جهت نافذ) داستان، اغلب به همت نثرش که با شكلك و شیطننت، ادای نثر مضمحل و مستخره اواخر قاجاریه را در می آورد فراهم شده است.

ولیکن اتكاء طنز نویس نباید به نثر باشد، و من با تلقی مجابی از طنز موافق نیستم. طنز يك نوع بینش است. خیلی هم جدی است؛ و به چاقوی جراحی شبیه تر است تا وسیله تفنن. مگر اینکه برای ایشان تفنن از هنر مهم تر باشد یا طنز را هنر ندانند یا خود را هنرمند نشمارند.

اگر منظور، ذوق مطایبت به خرج دادن
 است و دلخوشی به سفسطه‌های سطحی کلامی،
 حرفی ندارم. داستان پنجم (روز اول
 تنهایی) اگرچه حجمی ندارد ولی صرفاً
 و صریحاً برای حجم‌تر کردن کتاب آمده
 است، اگر به این نیت هم نیامده باشد،
 هنری بیش از این ندارد.

داستان ششم (اعتراف به زندگی
 در طبقه پنجم) هم خالی از این نوع طنز
 و طراوت نیست که سرشار است از لطیفه

گویی‌های لابه‌لا و لاطائل.
 نثر داستانها، رام‌وروان است؛ و این
 خود، فریبی دوجانبه است چرا که از يك
 سو، نویسنده را بی‌جهت قانع می‌کند و
 از سوی دیگر خواننده قانع را خاموش
 می‌کند.

مجبایی به گفته خودش باید از آفتاب
 پیام‌وزد «باغها را چینه به چینه فتح کند»
 و این دگردیسی دیرساله را زودتر به پایان
 برساند.

بهاءالدین خرمشاهی

نگاهی به مجلات

«مدیریت امروز»

از طرف مرکز آموزش مدیریت وابسته به سازمان امور اداری و استخدامی کشور شماره هشتم مجله «مدیریت امروز» منتشر شد.

در این شماره این مطالب را می خوانیم: «ضرورت ارزشیابی در نظام اداری کشور» از محمد علی طوسی - «تغییر در شالوده سازمانهای اداری، مقاومت در برابر تغییر و چگونگی فائق آمدن بر مقاومتها» از علیرضا بشارت - «اصلاحات

مهم اداری در کشورهای در حال توسعه».

«مدیریت در خدمت تحول» از یال هرسی و کنت بلانشارد. ترجمه محمد علی طوسی.

«اسناد دیسوانی - نظام اداری ناصرالدین شاهی» از سیروس پیرهام.

«گفت و گویی با چند مدیر درباره ارزشیابی» و «نگاهی به اداره امور دولتی در آلمان غربی» از حسین خلود و بالاخره «ارزشیابی از کارمدیر» از کیمبل وایلز.

۱- موسیقی

رودکی - شماره ۱۰

«موسیقی الکترونیک و مکاتب سه گانه آن» نوشته جوزف مکلیس ترجمه محمود خوشنام.

«چند و چون ترانه» گفتگویی است با چند متن نویس ترانه. «چگونه می توان از موسیقی لذت برد» نوشته زیگموند

اسپات ترجمه پروین منصوری و این آخرین بخش این سلسله مقالات است. اخباری در مورد هنرمندان موسیقی اصیل و سنتی ایران.

و «شانتارائو» ی هندی و سالکرد مرگ آرمسترانگ مرد بزرگ جاز...

موزيك ايران شماره ۹۶:

شاعران ديگر...

« پای گفتگو و شکوه‌های اسدالله ملك » - « گفتگویی با برنارد هرمن » Bernard Herrman - « با ساده‌ترین اسلوب موسیقی یاد بگیرد » در آغاز مقاله چنین عنوان شده است که « با استفاده از مطالب این مقالات می‌توانید کلیه نکات مربوط به موسیقی را با ساده‌ترین اسلوب یاد بگیرید » « آهنگسازی » و ترجمه قسمتی از يك كتاب درباره موسیقی بسا پیشگفتاری از یهودی منوهین.

موسیقی - شماره ۱۳۶:

قسمت پنجم از سلسله مقالات « شاعران سرودگویی و آشنا به موسیقی » نوشته حسینعلی ملاح در این شماره آمده است و عبدالرحمن جامی شاعر بزرگ از نظر آشنائی به موسیقی مورد بررسی قرار گرفته است و در پایان اشارتی رفته است به بعضی

قسمت نهم « کاوشی در قلمرو موسیقی ایرانی » نوشته پروین منصوری از مطالب دیگر این شماره است. در این قسمت در باره دو عامل مهم موسیقی یعنی « ملودی » و « هارمونی » به اختصار سخن رفته است و سپس نویسنده با توجه به نتایج گذشته به بررسی فورم در موسیقی ایرانی پرداخته است.

دومین قسمت « صد و سی و اند اثر فارسی در موسیقی » از محمد تقی دانش‌پژوه و « رنگ آمیزی در موسیقی » از پروین منصوری از مطالب دیگر این شماره است و بالاخره مقاله ایرج برخوردار زیر عنوان « پژوهشی در موسیقی محلی کردستان » و « درد نیای موسیقی » از کاملیا مسیح مطالب دیگر این شماره را تشکیل می‌دهد.

۲- داستان و نمایشنامه

رودکی - شماره ۱۰

نگین - شماره ۸۷:

« گرگ » از هوشنگ گلشیری.

موزيك ايران - شماره ۹۶:

« پس از طوفان » از ارنست همینگوی

ترجمه عباس پورتمیجانی.

« يك فيلمنامه خیلی ایرانی » از اسماعیل فصیح - « همسر داروساز » از آنتوان چخوف.

۳- سینما و تئاتر

رودکی - شماره ۱۰:

« لوزی » ترجمه سیاوش صفا - بخش‌هایی

« گوردون گو - در دیداری با جوزف از گفتگویی است که « گوردون گو » با

«لوزی» ترتیب داده است. این گفتگو بسیاری از نکات مربوط به آثار «لوزی» را روشن کرده است و نیز بسیاری از مسائل تجاری پشت پرده سینما را...
«سیدمین سالگرد تولد مولیر» -
«رابرت ویلسون - کارگردان ۲۸ ساله تکزاسی» - آخرین فیلم براندو و «دنیای رؤیایی فلینی» از جمله مطالب دیگر این شماره است.

موزیک ایران - شماره ۱۶:

دومین قسمت «گفتگو با دکتر مصطفی رحیمی درباره مسائل هنری» و

«تراژدی در کاربرشت» نوشته «رینرتی نی» Rainertaëni ترجمه مزدك از مطالب این شماره است.
نگین - شماره ۸۷:
«از عشق تا ابدیت» نقدی است که ژاله مهدوی بر فیلم «داستانهای خارق» (الماده) را «از عشق تا ابدیت» که در سال ۱۹۶۸ تهیه شده است و سه کارگردان سرشناس سینما «روژه وادیم» «لویی مال» و «فدریکو فلینی» اپیزودهای مختلف آن را کارگردانی کرده اند نوشته است.

۴- عکاسی

تصویر - شماره سوم:

در این شماره مطالبی می خوانیم با عناوین: «رابطه با محیط» - «پدیده ها و اخبار» - «پاسخ به مشکلات» - «تاریک خانه» - «۵ عامل مهم در عکاسی» - «سولورایز کردن عکس» - «شرح آلبوم ماه» - «مسابقه بزرگ عکاسی» - «جدول

عکس برداری در شب برای فیلمهای رنگی» - «فتوگرام» - «پویندگان هنر عکاسی» همکاران این شماره عبارتند از: حسن شاهرخ - بهمن بهروز - کیهان متحدین - منوچهر لعه و...

محمود نفیسی

مترجم «بیدل» بحثی در احوال و آثار پوهاند میرحسین شاه است که به تفصیلی شایسته از شاعر بزرگ دوره اورنگ زیب و شرح حال و بیان آثار او سخن رانده است.

درین گفتار آثار متنوع و نسبتاً کمین بیدل مورد نقد و بررسی قرار می گیرد و نموده می شود که «بیدل اصلاً در غزل

ادب

سال نهم، شماره ۵-۶، حوت ۱۳۵۰

فشریه دانشکده ادبیات و علوم بشری دانشگاه کابل با گفتاری به ترجمه پوهاند مجددی «در استدلال چگونه می توان از تحلیل کار گرفت» بحثی در منطق به روش نوین آغاز می شود.

ید طولیل داشت. از نظر کیفیت و کمیت غزل بیدل به غزل خسرو شبیه است. اما خسرو تنها صوفی و عاشق بود و بیدل با تصوف و عشق چاشنی فلسفه را آمیخته...»

«شایستن و بایستن» موضوع مقاله پوهاند دکتر جاوید است. در ضمن این گفتار نویسنده با استقصای کامل در آثار کهن فارسی، نشان می‌دهد که فعلهای «توانستن، یارستن، شایستن، بایستن، خواستن و دانستن در مواردی که به عنوان فعل معاون یا کمکی به کار می‌روند، غالباً با مصدر یا مصدر مرخم می‌آیند...»

در این بحث چند موردی است که جای تأمل است. در گفته‌گواز «شایستن»، آمده است:

«وشای بمعنی زیب:

امیر زیبی و شایی به تخت ملک و بتاج همی بباش مر این هر دورا تو زیب و شای «فرخی»

گذشته از غلطی چاپی که در شاهد راه یافته، و اصل آن «... تو زیب و تو شای» بوده است، موضوع بحث باید از همان مقوله «شای صیغه امر» باشد نه «شای» به معنی اسمی.

ظاهراً در عبارت: «آنچه نباید دلبستگی را نشاید» نخستین بار است که وجه «پایستن» کنار نهاده شده، و صورت «بایستن» به تصریح «باید» به جای آن نهشته است. در بیت:

«هر نشاطی را بخواه و هر مرادی را بجوی
هر وفایی را بپای و هر بقایی را ببای»
نیز ظاهراً «بپای» به مفهوم شعر در

برابر «بقا» نزدیک‌تر است.
در بحث «بای» مخفف «بایست» نیز گمان می‌رود، «در بای و اندر بای» خود صورتی است مستقل که نباید در ذیل «بای» مورد بررسی قرار گیرد...

«اصول تحقیق متون قلمی» نوشته پرارزش آقای دوپورکوی در این شماره پایان می‌پذیرد. پوهنمل عبدالقیوم قویم در «نگاهی به وضع اجتماعی دوره سامانی» تاریخ این دوره را از دید اجتماعی مورد بررسی قرار داده‌اند. «لغات مستعمل در لهجه دری بدخشانی» نوشته آقای عنایت‌الله شهرانی در این دفتر به حرف چ می‌رسد.

از مطالب دیگر «ادب» «احتیاجات بیالوجیکی و اجتماعی آدمیان» به قلم پوهاند علی محمد زهما، «بررسی مکتب مینپاتور در عصر تیموریان» هرات از نظر ادبیات، دنباله گفتار محققانه دکتر محمد افضل بنووال، چند شعر از شاعران افغانی، واصل کابلی، پوهاند دکتر عبدالحکیم ضیایی، ضیاء قاری، عبدالحی آرین‌پور رستاقی، پوهنوال محمد رحیم الهام، و «سلطنت افغانها در هند» نوشته اقتدار حسین صدیقی به ترجمه پوهنمل حمیدالله امین و «بیلیوگرافی چیست» ترجمه و نگارش پوهنمل عبدالرسول رهین و «ادب دری در سرزمینهای دیگر» که نمونه‌ای از شعر شاعران ایرانی، رهسی معیری، پژمان بختیاری، نادر نادرپور است، می‌باشد.

توفیق گردانندگان «ادب» مورد

آرزو است و اهتمامشان در حصول چنین
دفتری مشكور.

راهنمای کتاب

شماره‌های ۳-۴، سال پانزدهم.

خرداد - تیر ۱۳۵۱

«نفوذ در دنیای شاهنامه» گفتاری
است از دکتر عبدالحسین زرکوب، که این
دفتر راهنما را آغاز می‌کند. نویسنده بر
آن است، «وقتی از شاهنامه صحبت در
میان می‌آید آنچه مورد بحث و داوری
است يك كتاب يا يك شاعر نیست، يك ملت،
يك فرهنگ، و يك دنیا است.»

و پس از ذکر مقدماتی می‌نویسد:
«اینکه فردوسی برای اهداء کتاب خویش
به غزنه رفته باشد چیزی است که جز در
روایات مربوط به يك دو قرن بعد از حیات
شاعر نیست و در شاهنامه ... نیز هیچ
اشارتی به آن نیست» و سپس می‌افزاید:
«در هر صورت چون در شاهنامه به-
مسافرت غزنه اشارتی نیست باید هم
داستان مسافرت وی را کنار گذاشت هم فرار
و توارى فردوسی را آن هم در سنی قریب
هفتاد یا هشتاد که البته مسافرت غزنه و
هرات را هم برای وی مشکل می‌کند تا
چهرسد به مسافرت طبرستان، ولایت
کوهستانی...»

و در باب محتوای شاهنامه می‌خوانیم:
«اگر دنیای شاهنامه بر يك روح
فلسفی استوار است آن روح فلسفی روح
ملی، روح مردم میانه حال شهری است
نه روح موبدان...»

«جوهر واقعی این روح ملی که طبقات
مختلف را در داخل جامعه و اقوام مختلف
را در خارج آن در حال تعادل می‌خواسته
است عبارت بوده است از عدالت و صلح...»
«تفاوت حماسه ملی ایران با هر
حماسه دیگر در واقع در همین حیات و
تحرک آن است و ارتباط آن با آرمانهای
طبقات جویای صلح و عدالت...»

«در دنیای شاهنامه قهرمانی تنها
محدود به دلاوری در میدان جنگ نیست،
خردمندی هم لازمه قهرمانی است و از
همین رو است که در وجود قهرمانان بزرگ
رستم، کیخسرو، و دیگران، دلاوری غالباً
با دانایی آمیخته است...»

«... در هر حال تأمل در شاهنامه ...
باید ما را به افقهای اخلاقی انسانیت،
بدنیای خجسته تقوی و عدالت واقعی به
قلمرو قهرمانی‌هایی که شایسته انسانیت
است سوق دهد...»

در بخش انتقاد کتاب، معرفی «از
خشت تا خشت» نوشته آقای محمود
کتیرایی آمده است به قلم محمدمنور. دریغ
است که این معرفی در حد بر شمردن بنا
بهای کتاب محدود می‌ماند و چنان که
بایست در تبیین و توضیح مبساحت آن
تفصیلی نمی‌رود. بی‌گمان «از خشت تا
خشت» اثری است ارزنده که شایسته نقد
و بررسی عالمانه است. چه درین زمینه،
انحصاری بودن اثر چنین التزامی را
ایجاب می‌کند و صاحب نظران را به گفتگوی
آن ملتزم می‌کند.

«سرگذشت فیزیک» تألیف ژرژ

گاموف ترجمه آقای رضا اقصی مورد نقد و بررسی بسیار دقیق آقای غلامعلی حداد عادل قرار گرفته است. نیاز جامعه ایرانی به برگردان آثار علمی، جوازی برای تساهل در این امر ارزنده معتبر علمی نیست. کسی که در این خطه گام می نهد باید به سلاح زبان دانی، تسلط بر مفاهیم علمی و امانت کامل مسلح باشد، و در این نقد به درستی نقایص کار مترجم و غفلهای او باز نموده می شود، و خواننده فارسی زبان را پیش از پیش نگران ترجمه های آثار زبانهای خارجی، خاصه در زمینه های علمی، می دارد.

آقای تراب کسمائی «از آستارا تا استارباد» تألیف دکتر منوچهر ستوده را معرفی می کند و در ضمن نقد اثر نارسائی هایی را که در کار پر تلاش آقای ستوده راه یافته است باز می نماید و نشان می دهد که این نارسائیه ها نیز به اعتبار مراجعه های نویسنده به اثر پر ارزش «رابینو» به نام «ولایات دارالمرز، گیلان» است. چه مبنای تألیف دکتر ستوده بر مشاهدات عینی است و آنجا که از این مبنا عدول می کند، و کار به مراجعه می کشد، چنین آشفتگی هایی به بار می آید که اثر وی را در مظان نقد قرار می دهد و مایه ناهمسازی می شود.

«قراءت فارسی سال اول راهنمایی» گردآورده آقایان حسن انوری و حسن صدر حاج سید جوادى را آقای غلامرضا ارژنگ بررسی کرده است. حاصل بررسی آنکه

در انتخاب قطعات از لحاظ بلندی و کوتاهی تناسبی به کار نرفته است، پاره ای قطعات دشوار است و پاره ای دیگر واژه های دور از ذهن دارد، و بعضی نیز ضعیف است و فاقد ارزش.

منتقد معنی هایی که برای واژه ها آمده است با دلایل و شواهد نادرست می شمارد، و این در کتاب درسی گناهی نابخشودنی است.

در کتابت اثر نیز ناهم آهنگی به چشم می خورد. اصول و قواعد تازه املا در پاره ای موارد رعایت می شود و در پاره ای موارد رها می شود. و آن کس که معلم است می داند که اثر سوء این عدم تقید چه زیان هایی به بار می آورد.

«روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه» با مقدمه و کوشش آقای ایرج افشار که به چاپ دوم رسیده است، مورد نقد آقای عماد طبری قرار می گیرد و منتقد می نویسد: «... با وجود همه مراقبت ها، باز هم خطااتی در متن و نقایصی در فهرس منضمه بویژه فهرست اماکن و جایها، جای بجای دیده می شود که مواردی از آنها را... اشعار می نماید».

اما اشارات آقای عماد طبری بیش از آنکه به نقص اثر و اهمیتی که در آن به کار رفته مربوط باشد، به جنبه های تکمیلی اثر مربوط است که در جای خود قابل ارزش و اعتنا است.

آقای احمد شهبانی کتاب «فرخی و قصیده داغکاه» به قلم آقای دکتر بدیع الله دبیری نژاد استاد پار دانشگاه

اصفهان را به محك نقد می‌آزماید. در این نقد شیوه بسیار ناپسند مؤلف که با تغییر عبارتها، حاصل کوششها و اجتهادات بسیاری کسان از جمله مرحومان قزوینی و معین و آقایان دکتر صفا، دکتر یوسفی و دبیر سیاقی، را رو نویس کرده‌اند باز کرسی صفا و سطرارائه، و فارسایبهای کار آقای دبیری نژاد در زمینه معنیها و تفسیرها باز نموده می‌شود.

درباره تصحیح متن «الفهرست» اثر پیر اعتبار محمد بن اسحق الندیم که به کوشش آقای رضا تجدد انجام پذیرفته است، آقای محمد جواد مشکور سخن رانده‌اند، و در این گفتار که قسمت نخستین مقاله ایشان است، در باب ابن ندیم و شرح احوالات او نسبتاً به تفصیل گفتگو کرده‌اند.

در بخش «کتابهای خارجی» کتاب «بلوچی بنی کتاب» تألیف ریچارد. پ. میل، به وسیله آقای نور احمد رئیسانی معرفی شده است، و در ضمن ستایش این اثر جامع، کاستیهای آن باز نموده شده.

«ترجمه بوستان» توسط م. سیدزاده به ترکی آذربایجانی مورد بررسی آقای حسین محمدزاده صدیق قرار گرفته است. از مطالب دیگر این دفتر «راهنما...» «یادداشتی درباره قابوسنامه» است به قلم آقای دکتر یوسفی که پاسخی است بر ایرادات آقای جوینی منتقد «قابوسنامه» و نقدی بر نقد «اردبیل در گذرگاه تاریخ» از آقای موسوی گرمارودی که شائبه‌های نقد غرض‌آلود آقای داریوش به‌آذین را

بر کتاب مورد بحث ارائه داده‌اند. در بخش «یادبود» گفتار دینشین استاد مجتبی مینوی در رثاء مرحوم سید محمد فرزانه و هم نوشته ایشان در رثاء مرحوم محمد قزوینی آمده است و نوشته آقای احمد اقتداری در باب مرحوم سلطانعلی سلطان‌ی شیخ الاسلامی. بر نوشته آقای اقتداری که پاره‌ای آثار مرحوم سلطان‌ی را بر شمرده‌اند این نکته را نیز می‌توان افزود که مرحوم سلطان‌ی را بر حسب تذکر استاد محمد پروین گنابادی در مقدمه «تاریخ بلعمری» تحقیق دقیقی در باب نسخه‌های متعدد نفیس تاریخ بلعمری و قیاس و تطبیق آن با متن عربی بوده است. خبر درگذشت «رودلف گلپکه» و «فون گرانباوم» این‌انشناسان نامدار نیز در این بخش آمده (نامه‌ها)، (منتخبات)، (خواندنی)، (اسناد و مدارك) و (خبر) و (معرفی کتابهای تازه) از دیگر مطالب این شماره است.

عرفان

فوق‌العاده به مناسبت پنجاهمین سالگرد نشراتی عرفان، حمل و ثور ۱۳۵۱ «عرفان» ماهانه مصور علمی، تربیتی، اجتماعی و ادبی که از انتشارات تألیف و ترجمه وزارت معارف افغانستان است به پنجاه سالگی پای نهاد.

این نشریه، در طول نیم قرن، منشاء آثار و برکات بسیار شد. فهرستی که از مندرجات دوره‌های گذشته مجله در پایان این دفتر آمده است، نشان دهنده اهمیت

و اعتبار آن است.

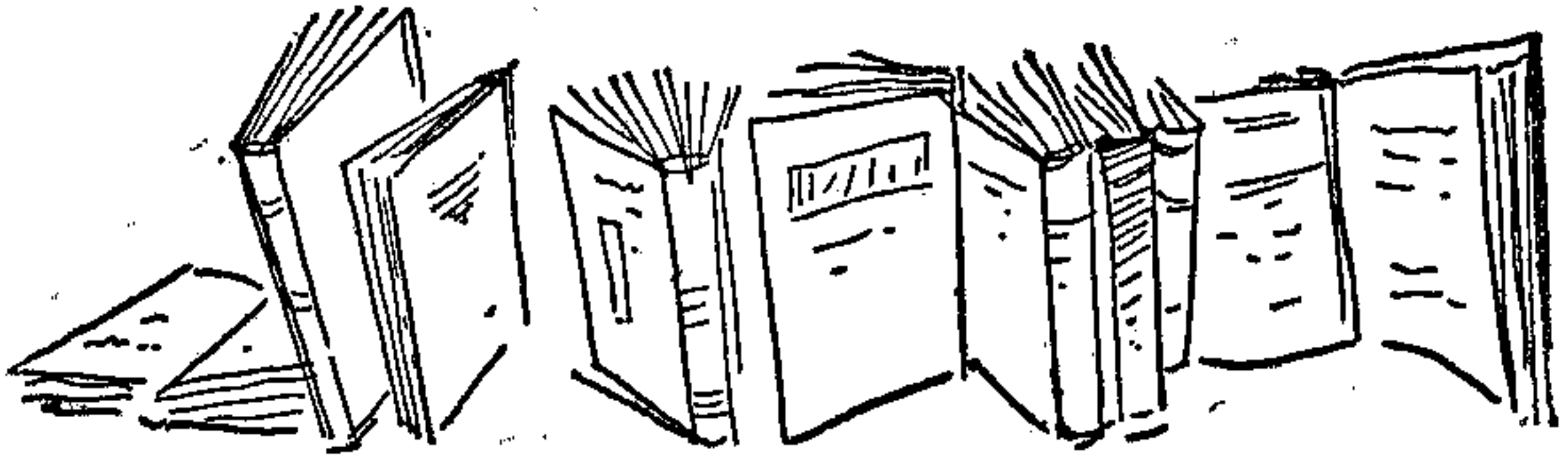
بیشترین بخش عرفان، به استاد هاشم شایق افندی اختصاص یافته است، رجال و بزرگانی که از وی سخن را نده اند اهتمام صمیمانه و صادقانه شایق افندی را در راه گسترش ادب دری ستوده اند و وی را «مردی که به فرهنگ و هنر عشق می ورزید و عمری بی ریا و تظاهر به فرهنگ کشور خدمت کرد، مردی در چندین رشته ادبی استاد و از برگزیدگان قرن و سرآمد اقران خویش» خوانده اند.

«آثار ناموران جهان تفکر و اندیشه و ادب با خیر به وسیله او به دری برگردانیده شد، شاید بسیاری از شیفتگان دانش و هنر نخستین بار با نام و شیوه تفکر فیلسوفانی چون بیکن، کانت، هابس، دیکارت و نویسندگانی مانند بالزاک، تولستوی، دیکنز از طریق مقالات و تراجم او آشنا شدند.» استاد هاشم شایق را در سبک شناسی و نقد ادبی آغازگری چون ملک الشعراء بهار می شناسند. خاصه نقد وی بر «مجمل

التواریخ» از نخستین انتقادهای ادبی بمعنی درست و جامع کلمه شناخته شده است.

گذشته از نامه ها و تقریظها و شرح احوال گردانندگان عرفان در طول پنجاه سال، در «بخش ادب» آثار تازه ای از از شاعران افغانی، پژواک، استاد خلیلی، رازقی، نزیهی «جلوه» به دری و پشتو، و نمونه هایی «در شکل نو شعر» از گویندگان افغانی و «شعر دری در سرزمینهای دیگر» از شاعران ایرانی، کسرائی، فروغ فرخزاد، و تاجیکان، مؤمن قناعت دروازی، لایق، و چند مشاعره آمده است. در «بخش داستان» نیز چند ناول به دری و پشتو آمده است. ما ضمن تقدیر و ستایش از کوششهای پسر ارزش گردانندگان و نویسندگان گرامی «عرفان» آرزوی کنیم با اهتمامی که در راه تعالی فرهنگ دری به کار می رود همزبانی و همدلی دو ملت افغان و ایران بیش از پیش فزونی گیرد.

م. ر



پشت شیشہ کتاب فروش

محمد تقی غیاثی - ناشر انتشارات رز -
۱۸۰ صفحہ - چاپ اول - ۷۰ ریال

حشر ۵۵

اثر ژوزف و کارل چاپک - ترجمہ
و تنظیم مصطفیٰ گل آور - نصر اللہ قہرانی -
ناشر؟ - ۶۶ صفحہ - چاپ اول ۵۰ ریال

تاریخ ایران

اثر برتولد اشپولر - ترجمہ دکتر
جواد فلاطوری - ناشر بنگاہ ترجمہ و
نشر کتاب - ۴۷۲ صفحہ - چاپ اول -
جلد اول - ۳۶۰ ریال

دختر وحشی

اثر ژان آنوی - ترجمہ اقدس
یغمایی - ناشر کتاب لوح - ۱۶۹ صفحہ -
چاپ اول - ۹۰ ریال

آشغال دونی

اثر کارولینا ماریا دژوس - ترجمہ

صہیو نیسم

اثر یوری ایوانف - ترجمہ یوری
ایوانف - ناشر انتشارات فرهنگ - ۲۸۶
صفحہ - چاپ اول - ۱۰۰ ریال

دربارہ چند سینماگر

[جلد دوم]

گردآوری و ترجمہ جمشید ارجمند
ناشر انتشارات جار - ۱۸۳ صفحہ - چاپ
اول - ۷۰ ریال

آن سوی دیوار

اثر دکتر هرمز ملکراد - ناشر
انتشارات آگاہ - ۲۹۵ صفحہ - چاپ اول
۱۲۵ ریال

تولد . عشق . عقد . مرگ

اثر اسماعیل فصیح - ناشر انتشارات
بابک - ۱۲۰ صفحہ - چاپ اول - ۴۵ ریال

تجربہ نمایش

اثر اوژن یونسکو - ترجمہ دکتر

کریم کشاورز - ناشر انتشارات نیل - شعر مقاومت در فلسطین اشغال شده
۳۵۱ صفحه - چاپ دوم - ۱۲۵ ریال

ترجمه کوروش مهربان، چاپ دوم،
۹۴ صفحه ناشر موج، ۶۰ ریال

قهرمان تاریخ

اثر سیدنی هوك - ترجمه ا. آزاده
ناشر بنگاه ترجمه و نشر كتاب - ۲۳۹
صفحه - چاپ اول - ۲۴۰ ریال

سپیده دم شمال

اثر جك لندن، ترجمه قنبر علی
حبیبیان، ناشر انتشارات گوتنبرگ -
چاپ اول با جلد سلوفون ۱۵۰ ریال

حرفهای همسایه

اثر فیما یوشیچ - ناشر انتشارات
دنیا - ۱۶۰ صفحه - چاپ اول - ۶۵
ریال

ده داستان کوتاه

نوشته نادر ابراهیمی، انتشارات
رز، ۱۰۶ صفحه ۵۰ ریال

نور و ظلمت در تاریخ ادبیات ایران

اثر میخائیل. ای. زقند - ترجمه
اسد پور پیرا نقر - ناشر انتشارات پیام -
۱۷۶ صفحه - چاپ اول - ۹۰ ریال

تبر و صندوقدار

دو تك پرده نمایشی از محمود
مهدیان ۵۰ صفحه ناشر انتشارات نوپای
بها ۲۰ ریال بخش از انتشارات رز

تراشه شمشاد [مجموعه شعر]

اثر: علی مقیمی - ناشر ارغنون -
۱۵۸ صفحه - چاپ اول - ۵۰ ریال

آخرین دیدار

مجموعه ۷ داستان از محمد معصومی
۱۸۸ صفحه ناشر؟ ۳۰ ریال

آفریقای سیاه

استعمار پر تقال و جنبش آنگولا - دفتر اول
نوشته پیانیکار - ترجمه محسن
پیمان آزاد - ناشر انتشارات توس - چاپ
اول - ۱۶۲ صفحه بها ۴۰ ریال

سفری در رکاب اندیشه

جلد اول - از جامی تا آراغن نوشته
حسن هنرمندی، ناشر انتشارات گوتنبرگ
بها ۱۵۰ ریال

آفریقای سیاه

در چنگال استعمار - دفتر دوم
ترجمه منوچهر فکری ارشاد -
ناشر انتشارات توس - ۱۲۴ صفحه ۴۰
ریال

برگزیده شعر فارسی

از رودکی تا قانی
نوشته هائوری ماسه، ترجمه حسن
هنرمندی، ناشر انتشارات گوتنبرگ
بها ۱۲۰ ریال

- | | |
|-------------------------------------|------------------------------------|
| پتی شز | انتشارات سپهر، قیمت ۲۰ ریال |
| نوشتۀ آلفونس دوده ترجمۀ اقبال | |
| یغمایی، ناشر انتشارات توس، ۱۰۰ ریال | برداشتی از مشاعر ملا صدرا |
| علم بررسی اشتباهات | چاپ دوم، از سید حسن امین ۱۹۰ |
| (اشتباه شناسی) | صفحه، انتشارات عابدی، قیمت ۳۵ ریال |
| تألیف م. رستمی، ۳۰۲ صفحه، | |
| انتشارات توس ۱۰۰ ریال | تاریخ مختصر رایش سوم |
| | ترجمۀ: خسرو صادقی، ناشر ؟ |
| | قیمت ۳۵ ریال ۸۰ صفحه |
| خورشید زنده است | |
| مجموعه شعر، از روشن ۵۵ صفحه، | |

زمین انسانها

اثر

آنتوان دوست اگزوپری

ترجمۀ

سروش حبیبی

قیمت ۱۰۰ ریال

۱۶۸ صفحه

بزودی منتشر می شود

فلسفه و عرفان ایران

«۱۰۰»

ترجمهٔ احیاء علوم الدین

جلد اول

ترجمان

مؤیدالدین محمد خوارزمی

به کوشش

حسین خدیو جم



آبشارت بنیاد فرهنگ ایران

«۱۲۹»

بزودی منتشر می‌شود

زبان و ادبیات فارسی
«۲۴»

بخشی از تفسیری کهن

با یادداشتی از

استاد مجتبی مینوی

با مقدمه و تصحیح

محمد روشن



بنیاد فرهنگ ایران

«۱۳۸»

بزودی منتشر می‌شود

واژه‌نامه‌های پهلوی

«۸»

واژه‌نامه گزیده‌های زاداسپرم

تألیف

مهرداد بهار



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

«۱۳۱»



شرکت سهامی بیمه ملی
خیابان شاهرضا - نبش ویلا
تلفن ۵۱ تا ۸۲۹۷۵۴ و ۸۲۹۷۵۶
تهران

همه نوع بیمه

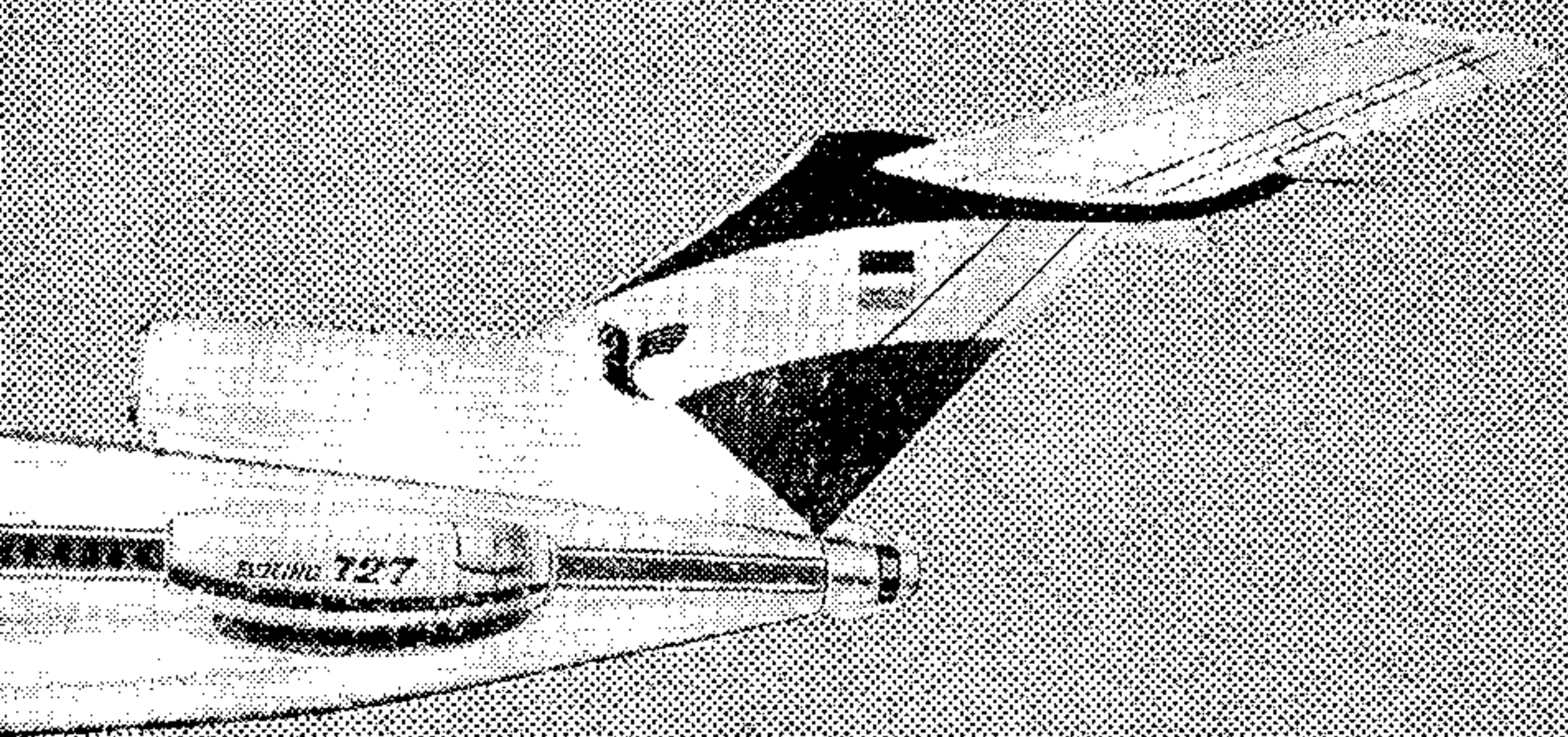
حریق - آتش سوزی - باربری - حوادث - اتومبیل و غیره

شرکت سهامی بیمه ملی ایران

تلفنخانه اداره مرکزی: ۸۲۹۷۸۱ تا ۸۲۹۷۵۴ و ۸۲۹۷۵۶
خسارت اتومبیل ۸۲۹۷۵۷ خسارت باربری ۸۲۹۷۵۸ مدیر فنی: ۸۲۹۷۵۵

نشانی نمایندگان

۲۴۸۷۰-۲۳۷۹۳	تلفن	تهران	آقای حسن کلباسی:
۸۲۲۰۸۴ و ۵۹۶	تلفن	تهران	دفتر بیمه پرویزی
۳۱۲۹۴۵-۳۱۲۲۶۹	تلفن	تهران	آقای شادی:
۸۲۹۷۷۷	تلفن	تهران	آقای شاهکدیان:
۲۱۷۶-۲۷۹۷		آبادان	دفتر بیمه ذوالقدر:
۳۵۱۰		شیراز	دفتر بیمه ادیبی:
۳۹۳۲۵۸-۳۱۸۲۱۲		تهران	دفتر بیمه مولر:
۸۲۳۲۷۷ و ۸	تلفن	تهران	آقای هانری شمعون
۸۳۱۸۱۷	تلفن	تهران	آقای علی اصغر نوری:
۸۲۳۵۰۷۷-۸۲۴۱۷۷	تلفن	تهران	آقای رستم خردی:



در سبزه باغ شکوفان ایران امروز، بهار شکوفه‌های آزادی است و کجا و بیایند قضای! سرایداران

سخن

مجله ادبیات دانش و هنر امروز

جای اداره: تهران، خیابان حافظ، پاساژ زمرد . تلفن ۴۱۹۸۶
شماره صندوق پستی ۹۸۴

اشتراک سالانه در ایران: سیصد ریال
اشتراک سالانه در خارج ایران: چهارصد و پنجاه ریال (شش دلار)
بیست و پنج مارك
حق اشتراک خاص دانشجویان (با ارائه کارت دانشجویی) دویست و پنجاه ریال
اشتراک خاص یاران سخن (با کاغذ افست و جلد گلاس) هزار و پانصد ریال

وجود اشتراک باید مستقیماً به عنوان مجله سخن بوسیله پاکت
بیمه یا برات پستی به نشانی دفتر مجله فرستاده شود
یا به حساب شماره ۶۲۶۲۶ بانک ملی ایران شعبه مرکزی منظر گردد
و رسید آن به دفتر مجله سخن ارسال شود

صاحب امتیاز: دکتر پرویز خاثری

دبیران

منوچهر بزرگمهر - سروش حبیبی - پرویز خاثری - رضا سید حسینی
قاسم صنعوی - هوشنگ طاهری - نادر نادرپور

طبع و نقل مندرجات و مقالات این مجله بی اجازه ممنوع است
مقاله‌های رسیده به نویسندگان آنها مسترد نمی‌شود
از این شماره پنج هزار نسخه روی کاغذ معمولی و یکصد نسخه روی کاغذ
افست صد گرمی چاپ شد

SOKHAN

Revue Mensuelle de Littérature
et l'Art Contemporains
TEHERAN [IRAN]

Abonnement à l'étranger: U. S. \$ 8. 00 ou 25 DM

چاپ خواجه

لاله زار، کوچه خندان، تلفن ۴۱۴۸۸۲

منابع تاریخ و جغرافیای ایران
« ۳۹ »

ولایات دارالمرز ایران

« گیلان »

از

رابینو

ترجمه

جعفر خمایی زاده



آشنایی بنیاد فرهنگ ایران

« ۱۱۹ »